

UTL AT DOWNSVIEW



BP Muḥammad Dārā Shikūh i
70 Shāh Jahān
M8 Safīnat al-awliyā
1853a

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY



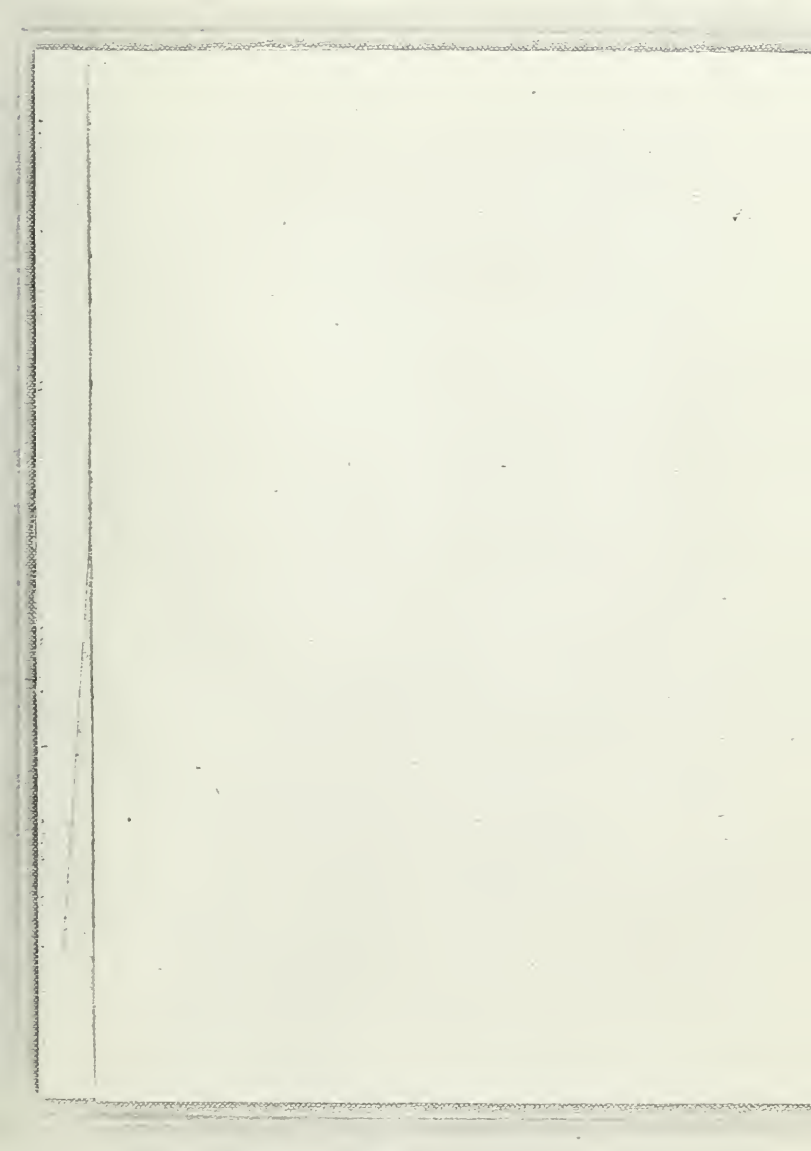
Digitized by the Internet Archive
in 2010 with funding from
University of Toronto

تمام اوزن حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهمی و حطاک
 شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند
 الحمد لله عمداً کثیراً و ایما ابداً امت تمام شدند
 بتعمیر که سفینه الاولیا بنا بر پنج هشتم شهر

ذوالقعدة ۱۲۴۹ هـ

روز یکشنبه

العاقبة الخیر
 با



چون نظر بر این ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند این
 ماهی را نگاهدارید که بمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده خوشن
 ایشان دارند و برکات آن ظاهر در غله یا مسامیکه نگاه میدارند برت
 عیبه در آن پیدا میشود و گویند هر کس زامبسی و حاجتی اوی میدهد بجزنت
 ایشان رسیده التماس فاتحه بنمایند و از برکت توبه ایشان آن هم
 بکفایت برسد و طعمی که بروح بزرگان می پزند اول برت مبارک خود
 طعام را از دیگر یک میکنند بعد از آن دیگر را ام میکنند هر قدر اوی که حاضر شده
 باشند همه برسد و کمی میکنند پس شریف ایشان از شصت سال تجاوز
 است و در سوستان بوطن خود اقامت دارند و هرگز از آنجا بجای
 دیگر نرفته اند و بدین حضرت میان میر نیز نیامده و تا امروز که سال
 هزار و چهل و نه بحریت در قید حیات اند **خاتمه** الحمد لله
 و البته که این کتاب مسمی بعینه الاولیا از بمن روح مطهر حضرت شیخ
 ابنیاصلی اله علیه و علی آله در صحابه و سلم و توبه اولیای سعظم قدس الله
 ارواحهم در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یک هزار و چهل
 و نه بحری که سال بیست و پنجم از سن این فقیر است بانام رسید اگر چه

اگر چه عبارت این کتاب را است بر است است و در عبارت ادرالی معتقد
 شده و فارسی شده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا اتمه اب عبارت لغتی
 الانس قطب الاولیاده الاتیقا نیز آسمان عرفان خورشید فلک
 ایقان حضرت مولانا می نور الملت و الدین عبد الرحمن جامی قدس سره
 اسامی که کمال فصاحت و سامت دارد و ایشانرا استاد خوانند می دانند که
 در زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگر چه بجهت که بعضی از سخنان
 غرض و احوال و خوارق شایخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود
 ایشانرا ملازمت نموده و کرامات ایشان مشاهده کرده داخل این
 کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا میکرد نوشت و همین سخنان
 عالی و نکته های دقیق اکابر سلف را که عام فهم بود نیز داخل ساخته
 شیخ ابوسعید خراز چون مبعوث شدند ایشانرا گفتند ای سید قوم چرا بر سر
 سخن گوی فرمودند این مردم از حق غایت غایب اند ذکر حق با غایبان
 غیبت است و چنانچه گفته اند الولی بروف الولی همچنین سخنان ولی
 را هم جز ولی نفهمند پس بغیر ایشان نباید گفت امید که این بجهت باین
 از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خواننده کان را بهره

بن فضلویت در مجلس و عطا ایشان همه نار صالحات شهر
 حاضر میشدند و بغیض میرسیدند و فوات ایشان در سال با پند و
 بست و یک مجسمه حضرت فاطمه نام پدر ایشان نصر بن عطار
 است از سادات نسا در ریاضت و مجاهدت درند و تقوی یکانه زمانه
 بودند گویند در وقت عمر از خانه خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند
 و فوات ایشان در سال با پند و هفتاد و سه مجرمی واقع شده
 بعضی از نار صالحات عبادات ریاضت و مجاهدت را بر تیره رخت
 اند که بالاتر از آن مستوریت چنانچه امام عبد الله با ضی احمد الله در تاریخ
 خود از یکی از شیخ روایت میکند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال
 بر یکجا اقامت کرد که در سه بار دیگر از آنجا فرستادند درین سی سال هیچ
 هیچ نیاشامیدیم امام با ضی در مرض الریاضین آورده اند که یکی از آن
 طایفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم و اله و حیران سی سال مرد و با
 ایستاده ماند و در زمستان و تابستان نه نشینست و نه در روز از خانه
 و باران ادر آنجا می بود و بارها و ثقبانها کرد او درمی آمدند و هم امام
 عبد الله با ضی گویند که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده

زیاده از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مومنانا علیه
 الرحمن جامی قدس الله شرفه در لغحات الانس نوشته اند که حضرت
 شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی او را فرموده اند که در مرد پیره زنی بود
 که او را بیک می گفتند نزد من آمد و گفت اسی ابوسعید بظلم آمده ام گفتیم
 بگویی گفت مردم دعا میکنند که ما را یک نفس جا باز کند اسی سالت
 که میگویم که مرا یک طره عین بمن باز گذارتا بر بچم که من کیم با من خود هستم
 هنوز اتفاق نیفتاده است حضرت بی بی جمال خاتون نام
 پدر ایشان قاضی سائیده است خواهر حضرت میان میراند که ذکر
 ایشان در ذکر سبله علیه قادرین مذکور شده بی بی جمال خاتون
 از کبار ائمه عارفان فاضلات اند و در ترک و بجزید را به وقت
 طریق شغل ایچده خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار
 از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بدو من گندم
 در ظرفی هست مبارک خود انداخته بودند و هر روز از آن گندم بیرون می
 آوردند و با بستگان و فقرا می نمودند و گندم بجال خود بود و تا یکسال کفایت
 کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند و وقت ایشان خوش بود

بصلائی اند و توحی در زاهدی و ابوعلی از شاگردان ایشانند و فضایل
 و کمالات بسیار داشته اند و ولادت ایشان در حجب سال سصد و
 پشوده هجری بوده و وفات در حجب سال سصد و نود واقع شده است
 حضرت میمون و اعظم نام پدر ایشان شوق است حافظ
 قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند چنانکه در روچه
 حلال باشد و در آن کسی گناه نکند زود پاره میشود چنانچه پراپنی که در بر
 دارم باقیه مادر است در چهل و هفت سال است که پوشم پاره نشد
 نقل است از عبد الصمد پسر ایشان که در خانه مادری بود مشرف
 بر افتادن بوالده گفتیم که این دیوار از سر نو باید ساخت ایشان
 بر پاره کاغذ چربی نوشته و گفته این کاغذ را باین دیوار حکم ساز
 چنان کردم است سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد بعد از وفات ایشان
 بخاطر من رسید که به پنجم در آن کاغذ چه نوشته اند مجرد جدا ساختن
 دیوار نیفتاد و در آن نوشته بودند که ان الله میک السموات والارض
 ان تردوا یا میک السموات والارض اسک و وفات ایشان در
 سال سصد و نود و سه هجری بوده حضرت خدیجه و اعظم

از کبار ائمه عارفان صالحان و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
عزت الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اندر معنی اله عمیبا کونیند کبار در جیلان
خشتک سال شد مردم بخت طلب باران بیرون رفته باران نبارید
همه بگذشت ام محمد آمدند در خواب دعای نزول باران نمودند ایشان
صحن خانه خود را رفتند و گفتند خداوند امن جادوب کردم و تو آب
بپاش در همان نزدی باران در گرفت و چندان بارید که کوی سه
شکها کشاوند حضرت ام محمد رحمها الله نام پدرا ایشان محمد
بن علی بن عبد الله است با این سمعون صحبت داشته اند و در صدق و
صلاح در بند و در عیال نظیر بوده اند و لادت ایشان در سال صد و
هفتاد و چهار هجری است وفات در سال چهار صد و شصت بود و مدت عمر
هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است حضرت
که همیشه مروزیه نام پدرا ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم
ظاهری و باطنی را جمیع کرده بودند و حدیث درس میگفتند وفات
ایشان در سال چهار صد و شصت و سه هجری بوده حضرت
فاطمه و اعظم رحمها الله تعالی نام پدرا ایشان حسین بن حسن

پس سیراب گردانید خدای دقتی که نوشتند آن جام محبت را پس
 بهوش شده از محبت و خواہش بسوی او و میخواہد دوستی بغیر از او
 چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند بجز خودی باشد تا آنکہ بپند
 اورا پیش اورفتم چون مرادید گفت ای سہری گفتم بیک تو کیستی کہ خدا
 ترا حمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ما شناختن چہرا
 من تخف نام واد ضعیف شدہ بود گفتم ای کفہ چہ فایده ددی بعد از آنکہ
 تنہائی گردید گفت خدا تعالی مرا یقرب خود انس بخشید و از غیر خود
 داد و گفتم این منشی برد گفت رحمہ اللہ خدا تعالی اورا از کمیتہا چندان
 بخشیدہ کہ هیچ چشم ندیدہ است و بہای نیست در پست گفتم خواہ تو کہ
 ترا آزاد کرد ما بس آمدہ است دعای پیمانی کرد و در برابر کعبہ پیفتاد و
 جان باد چون خواہد او بیاد دیرا مرده دیدہ بروی افتاد رفتم کہ
 وی را بردارم مرده بود بچہیز و تکفین ایشان کردم و بجاک سپردم و ہمہ
 اللہ تعالی کا حضرت ام عیسیٰ رحمہما اللہ نام پر ایشان
 ابراہیم حربی است از انعارفات کلمات بودند و در فقہ فتوی
 می داشتند وفات ایشان در ماہ رمضان تصعد و پست و بہت

هشت برجسته بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشان حضرت ام
 محمد رحمه الله تعالی زاده ما جده شیخ ابی عبد الله خفیف
 قدس الله سره از کبرای عبادات قانبات بوده اند و ایشان از اشراف
 و کاشفات بسیار است همراه پسر خود از راه بحر بفرحجاز رفتند گویند
 که شیخ ابو عبد الله در عرشه اجیر صفیان احوالی نب میکردند تا شب قدر
 دریا بند جام بر آید غازی میکردند و الهه ایشان ام محمد در درون متوجه
 بودند تا گاه الوارث قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت او را دادند که
 ای محمد ای منزه آنچه تو اینجا بطلبی اینجا است شیخ خود آمدند و آن الوارث
 دیدند در دستم داله خود افتادند شیخی منسوخ کردند از آن وقت قدر داله
 خود را شتم حضرت امته الوارث رحمه الله نام ایشان
 سینه و نام پدر حسین بن اسمعیل حالکی است هم علم ذات و حدیث فقه
 و فرائض و هم حساب و نحو را خوب میداشتند و همدقه بسیار میدادند
 و فات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری
 و مدت عمر آن دو سال تجاوز بود حضرت امته اسلام نام پدر
 ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاکر محمد بن اسمعیل

و بهما اورا از کجا دهمی گفتیم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت اورا بیاورم
 بعد از آن کرمان کرمان بر رفتم بخدای سوکند مالک یک دینار بودم و تمام شب
 سحر بودم و نضغ میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم ای پروردگار بر پنهان و
 آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مراد سوالم کن ناگاه شخصی در برهه گفتیم
 کیستی گفت یکی از دوستان تو در بکشادم و سردی دیدم با چهار غلام
 دشمنی با خود دارد گفت ای استاد اذن در آمدن میدهمی گفتیم در ای چو
 در آمد گفتیم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن شنی اشب بخواب دیدم که ماتفی آواز
 داد که پنج بهره زهر بردار و پیش سری برود و نفس او خوشش کرد آن که کتفه
 بخرد و مادا با کتفه عنایتی است چون این بشنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم
 تا صبح شد نماز فرج ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان
 در انتظار بود چون مرادید گفت مر جبار دمی که کتفه را نزد حق تعالی فرست
 است دوش ماتفی بمن آواز داد و گفت بدبستی که او از ناست با دلی که
 خالی نیست از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال چون کتفه را بر
 چشم پر آب کرد و با عذای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردان
 در بوقت صاحب کتفه رسید کرمان گفتم گریه چه آنچه تو گفتی آوردم به نهم از بود

سوگفت نخواهم گفتم مثل قیمت سود گفت ای سری الرحمه دنیا بمن
 دهبی قبول کنم تخفئه ازادیت در راه خدا گفتم قصه چیست گفت ای استاد
 و دش بر اسه زرش که دند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون آیدم و
 در خدا بجا کر بختم اوسی ابن مشی کردم او نیز میگفت گفتم چرا میگویی
 گفت گوینا خدا بجا با پنج را خواند بان از من راضی نیست ترا گواه بگیرم
 همه مال خود را در راه خدا اینالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگت
 برکت تخفئه بر همه بعد از آن تخفئه بر خایت و جاههای که در پشت بیرون کرد
 و پلاسی پوشیده بیرون رفت و دیگر گفتم خدا بجا اتمالی ترا بانی
 داد که از هر چیست بیته چند خواند که معنی آن اینست میگم بزم از دوسوی او
 که میگم از نزد او سوگند بخی او که او است خوارت من همیشه ام پیش او تا
 بر ساخر او محفوظ گردانم بجزیکه امید دارم از بعد از آن بیرون آیدم و چند
 تخفئه از بیستم یا ششم بر سه غایت کعبه کردم احمد مشی در راه ببرد و من حساب
 تخفئه بکه معطره رسیدیم و چند وقت طواف آواز بجز وحی شنیدیم که این آیه
 بخواند که معنی آن اینست در دست خدا در دنیا چاره است و در از دست چاری
 او پس اوسای او در دست تو شایند و دست خود را جام محبت خود

این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه دیگری آرد و کینک گفتن ای سری
 این گریه بر صفت او چنان باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است
 بعد از آن چو شد و بهوش آمد گفتم ای جاریه گفت بیک ای سری گفتم
 مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جا بل نشدم گفتم شنیدم که در
 محبت میکنی کرد دست میداری گفت آنکس را که شناسا گردانید ما را
 بنمتهای خود دست نهاد بر ما بعطای خود بر لپهای قدیم است دست نهاد
 مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرده گفت ای سری حاسد ان با هم یاری کردند
 بعد آن نعره بر زد و بیفتاد گمان بروم که سرد و چون بخود آمد بتی چند نماند
 حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را را که چنین کرد گفتم برو
 بر جا که خواهی گفت ای سری کجا بروم آنکه ملوک حقیقی نیست مرا ملوک
 دیگری گردانید لکن او را ضعیف شود بروم والا صبر کنم گفتم و الله این از من غافلتر
 است درین اثنا حوازه تخته میاید و صاحب بیمارستان از پرسید تخته کجا است
 گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقلی نزد دست خرم شد و درآمد
 و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود و گفتم این کینک از من تعظیم اولت است بچ
 گناه او را مجربس کرده گفت سب بسیار است دیوانه شده میخورد و میخورد

دینی خوابید و نمیگذارد که ما خواب کنیم فلک و کریم بسیار میکند و تمام بفضاعت
 این است و تمام مال خود که پست هزار دردم باشد خریدم ام و امید داشتم
 که مثل آن بودم که از جهت کمالی که در هر خود دارو گفتم صفت بود حقیقت
 مستطبه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است گفت یک سال گفتم
 ابتدای این آفتوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین آیات سرود میخواند
 که حاصل این است سوگند بخون تو که نشکنم عهدهی که با تو دارم و مگذر و انم دوستی را
 بعد از آنکه صفا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم در کن
 سازم آندل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو تو نگذاشته
 در مردم به بندگی بعد از آن بر خاست و عود بشکت و بگریه و آید نصیر کردم که
 بحسب کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تخته پرسیدم حال چنین است
 بادل بر بان دیده گریان بیسته چند بر خواند که معنی این است خطاب کردم حق
 از دل من دو عظم من بر زبان من بود نزدیک شدم با و بعد از دیر می و
 گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خوانده شدم بیک
 گویان از روی خواهش مرا آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تخته را
 گفتم که بهای او بر ذمه منست و زیادت میدم فریاد بر آورد گفت تو مرد در ذمه

در ماه رمضان سال دوصد و هشت هجری بوده و چون بر حمت حق بستانند
 زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بعدینه بر نذ اهل مصر در جهنت نمودند
 که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که بامین قاهره و مصر
 است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند حضرت فاطمه زهرا
 رحمها الله از قدمای نسا و حرسان و کبار عارفان بوده اند مجاور
 مکه منظم گشتند و کاهی بزینت بیت المقدس می رفتند حضرت شیخ ابوبکر
 بطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
 یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه زهرا بودیه است از هیچ مقام
 خیر نگردم که آن خردار اعیان بوجه یکی از شیخ ذوالنون مصری را دیدند
 و پرسید که کرا بزرگتر دیدی از این نظایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه
 زهرا پوریه می گفتند و در فم مسالی قرآن مجید سخنان می گفت که هر کس
 گویند روزی برای حضرت شیخ ذوالنون چیزی فرستادند شیخ قبول کردند
 و گفته از نون: گرض بدت و نقصان است ایشان گفته هیچ صوفی در
 دنیا بزرگتر از ان نیست که سب در میان نه چند وفات ایشان در سال
 دوصد و هشت هجری بوده است حضرت کتفه رحمها الله

مانند حضرت فاطمه زهرا
 است و در این کتاب
 در باب اول از حضرت
 زین العابدین علیه السلام
 در باب اول از حضرت
 زین العابدین علیه السلام
 در باب اول از حضرت
 زین العابدین علیه السلام
 در باب اول از حضرت
 زین العابدین علیه السلام

از کبارت اعارفات کلمات و اصلاط بودند از شیخ سهری سقلی
 قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد
 چنانچه بجهت فوت شد چون نماز با دعا بگذاردم و بیرون آمدم بجهت حصول
 تسکین آن اضطراب بپر جا که رضم هیچ فائده نکرد آخر کفتم به پارستان
 روم و ابل ابتلار اینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به پارستان
 آمدم دل من تسکین یافت و سینه من منشرح گشت ناگاه کینز که
 دیدم جماعه نیکو داشت و جامعهای پوشیده بوی خوش از بزم ام
 اسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مراد به بگریست و شعری چند
 بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیت گفت کینز کی است دیوانه شده
 خواهد او را بند کرده با بنی فرستاد مگر بحال آمد چون این سخن بشنید بسیار
 بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن این است که ای گروه مردم کنایه
 ولیکن بظاهرستم و دل من بسیار است مراد در بند کرده اید و بغیر از محبت او
 کنایه در خود نمی آیم و من شیفته محبت دوستی ام که از درگاه ادبی فرمانی فرستاد
 کرد پس آنچه صلاح من انکار شده اید فساد منست و آنچه فساد من میداند صلاح
 منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد او را ضعیف باشد بر دل من است

تا چهارده سال بگذر رسیدند در خانه را نیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم
 مرا خطا رسیده یا تقی آواز داد که چشم ترا خطلی ز رسیده اما کعبه به استقبال
 ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد درین اثنا سلطان دیدند که حضرت
 را بجه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای راجه این چه شورش است که در جهان
 افکنده را بجه گفتند که تو شور در جهان افکنده که چهارده سال درنگ کرده تا بجای
 رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز با دیر اقطع کردم را بجه گفتند
 تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت را بجه پرسیدند که حق سبحان و تعالی
 را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری خسر نمودند از دوستی
 رحمان بعد اوت شیطان نمی برد از من گویند فضل بسیاری در خانه رفتند و بیرون
 نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون ای تا آثار ضعیفه بی گفتند با بی تو در
 ای تا صانع بی بزرگ بجز نیست ایشان رفت و لباس ایشان از بسیار گندید
 گفت گمان باشند که اگر اشارت کنی جا به حاضر سازند گفتند سیدم که دنیا
 خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا و دوست او عار
 است و سیفر نمودند که الهی ما را از دنیا پر پرستمت کرده بر دشمنان خود که ما را
 نویسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

در روزی که حضرت را بجه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای راجه این چه شورش است که در جهان افکنده را بجه گفتند که تو شور در جهان افکنده که چهارده سال درنگ کرده تا بجای رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز با دیر اقطع کردم را بجه گفتند تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت را بجه پرسیدند که حق سبحان و تعالی را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری خسر نمودند از دوستی رحمان بعد اوت شیطان نمی برد از من گویند فضل بسیاری در خانه رفتند و بیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون ای تا آثار ضعیفه بی گفتند با بی تو در ای تا صانع بی بزرگ بجز نیست ایشان رفت و لباس ایشان از بسیار گندید گفت گمان باشند که اگر اشارت کنی جا به حاضر سازند گفتند سیدم که دنیا خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا و دوست او عار است و سیفر نمودند که الهی ما را از دنیا پر پرستمت کرده بر دشمنان خود که ما را نویسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

بودند گفتند بر خیزید و بجا خالی کنید برای رسولان خدا می برخواستند و بیرون
رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة الرجی الی ربک ارضیه
مرضیه فادخلنی فی عبادی و ادخلنی جنتی یا یعنی ای نفس آرام گرفته بندگ
من که شاکر بودی در رحمت و بصیر نمودی در محنت بازگرد از دنیا بسوی محمد
پروردگار خود در آن حالتی که بسند کنده آنچه نمودارده اند پسندیده نزد
خدا پس در زمره بندگان شایسته من و در آسوی در بهشت همراه مقربان
چون اکابر ببردن در آمدند دیدند که بر حمت حق پوستند و فات ایشان در
سال کعبه دهم شتا و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از وفات
ایشان از آنجا آب دیدند پرسیدند که خبر کوی از سنگ و دیگر نمودند چون آب خوردند
در آمدند گفتند من ربکم گفتیم باز گردید و حق تعالی را بگویند که با چندین هزار خلق
توبه زنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموش
کنم حضرت گفته رحمها الله نام پدر ایشان حسن بن زید است
از قدامت ائمه و در مقام مصمم مهر بودند منقول است که چون امام شافعی رحله
بمصر رسید پیش ایشان حدیث شنید نمودند و چون امام بر حمت حق
پوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذاردند و فات ایشان

تا که
ده یازدهی حکیم
خان بخت
شاه
نقش کرد
انگشتان
اند که گفتند
در این
بنت ارباب
مقول
نقش
نقش در
ایشان
روزن
دور
اند
ایشان
چند
سده
پند
ادگفت
ایشان
که در

عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشانرا گفتند
 سیرتم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار
 بر او دست ترست از کور و شدت عذاب و دوزخ در آخرت و گفتند چشمت
 که از لغای محبوب بازماند و بیزار او مستحق باشد بی گریه نیک نمی نماید
 گویند چون بر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند
 گفتند ای فضیل بیان تو و خدا بیجا چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود ^{فضیل}
 عیاض نحوه بزدند و بهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و پنج
 و پنج هجری بوده حضرت غفره العابدہ رحمہما اللہ از این بعد
 بود و معاذہ عدویہ محبت داشته اند چندان بگریزند که چشم ایشان نابینا
 گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدا ^{سختتر}
 از آن دشوار ترست وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و هجری
 بوده حضرت را ابو بصری رحمہما اللہ تعالی اصل ایشان
 از بصره است بزرگی و وفات فقرا زیادہ بر آن داشتند که در تحریر کجند سخنان
 ثوری رضی اللہ عنہ بکبکت پرسیدن ساعیل بصیرت ایشان بفرستند و عظمت
 و دعای حضرت را بوردعت و داشتند حضرت را ابو برہت نام میکردند و تا

و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانزدنی هزار رکعت نماز میگذاردند
 وقتی ایشانرا عزم حج میداد رودی بیادید نهادند و خری داشتند که رفت بر آن
 بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خرمبر و اهل قافله گفتند که ما رخت شما
 بر میداریم فرمودند شما بکار خود بپردازید که من توکل دشمنانیده ام اهل قافله رفتند و
 ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که ای الهی بادشمان چنین کند با عورت غریب
 عاجزی مرا بجان خود خواندی و در راه خرم را میراندی و در میان همه کدشتی
 هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خبر فریاد ایشان بار بر و نهادند و بکس مفرقه
 رفتند روانی گفته که بعد از مدتی همان حرزا دیدم که میفرود خند و شیخ این چنین
 عطار در باب ایشان می نویسد که چون زن در راه حذر بود و در از آن زن
 گفت و الله ایشانرا چهار و خر بوده و ایشان چهارم بودند باینجهت را بجه
 نیگفتند در شبی که حضرت را بجه متولد شدند و الله ایشان را رسول صلعم نامیدند
 بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده است که بقفاد کس از امت ایشان
 او را بریزد خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که با استقبال ایشان
 آمده گفتند مر ارب البیت می باید بیت را بگنیم و چون سلطان ابراهیم گفتند
 که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من بریده در بر تو می در رکعت نماز میگذارد
 چون شنیدند

نفل من
 از سحر بر پای
 در شبانزدنی
 هزار رکعت
 نماز میگذاردند
 وقتی ایشانرا
 عزم حج میداد
 رودی بیادید
 نهادند و خری
 داشتند که رفت
 بر آن بار کرده
 بودند چون
 بمیان بادیه
 رسیدند خرمبر
 و اهل قافله
 گفتند که ما
 رخت شما بر
 میداریم فرمودند
 شما بکار خود
 بپردازید که
 من توکل دشمنانیده
 ام اهل قافله
 رفتند و ایشان
 تنها ماندند
 مناجات نمودند
 که ای الهی
 بادشمان
 چنین کند
 با عورت
 غریب عاجزی
 مرا بجان
 خود خواندی
 و در راه
 خرم را
 میراندی
 و در میان
 همه کدشتی
 هنوز
 مناجات
 تمام
 نکرده
 بودند
 که
 خبر
 فریاد
 ایشان
 بار
 بر
 و
 نهادند
 و
 بکس
 مفرقه
 رفتند
 روانی
 گفته
 که
 بعد
 از
 مدتی
 همان
 حرزا
 دیدم
 که
 میفرود
 خند
 و
 شیخ
 این
 چنین
 عطار
 در
 باب
 ایشان
 می
 نویسد
 که
 چون
 زن
 در
 راه
 حذر
 بود
 و
 در
 از
 آن
 زن
 گفت
 و
 الله
 ایشانرا
 چهار
 و
 خر
 بوده
 و
 ایشان
 چهارم
 بودند
 باینجهت
 را
 بجه
 نیگفتند
 در
 شبی
 که
 حضرت
 را
 بجه
 متولد
 شدند
 و
 الله
 ایشان
 را
 رسول
 صلعم
 نامیدند
 بخواب
 دیدند
 که
 می
 فرمایند
 که
 این
 دختر
 سیده
 است
 که
 بقفاد
 کس
 از
 امت
 ایشان
 او
 را
 بریزد
 خواهند
 شد
 گویند
 وقتی
 در
 بادیه
 کعبه
 را
 دیدند
 که
 با
 استقبال
 ایشان
 آمده
 گفتند
 مر
 ارب
 البیت
 می
 باید
 بیت
 را
 بگنیم
 و
 چون
 سلطان
 ابراهیم
 گفتند
 که
 دیگران
 راه
 کعبه
 را
 بقدم
 رفتند
 و
 من
 بریده
 در
 بر
 تو
 می
 در
 رکعت
 نماز
 میگذارد
 چون
 شنیدند

در سال سوم از واقعه قبل بوده وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده
 حضرت رقیه رضی الله عنها ایشان بعد از حضرت زینب سوسه
 شده اند و سید انام علیه الصلوٰه والسلام ایشان را با میرالمومنین عثمان رضی
 عنده نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسردرس در سالگی وفات
 یافت و بعد از آن دیگر نسل زنده نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت
 در سال سی و سوم از واقعه قبل بوده وفات در سال دوم از هجرت که
 آنسروز بجزوه بدر رفته بودند واقع شد و قبر در بقیع است حضرت
 ام کلثوم رضی الله عنها بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها
 منوله شده اند نام ایشان آنست که در صلعم بعد از وفات حضرت
 رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعد از کفاح امیرالمومنین عثمان رضی
 عنه دادند و در ثقیف با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت
 بوده و در کتب و کرامات العارفات الصالحات رحمه الله شایسته
 حضرت زایده رحمه الله تعالی ایشان کیزی حضرت امیر
 المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بجلالت حضرت راست
 پناه صلعم آمده سلام کردند آنسروز در صلعم نرسد بودند ای زایده چرا پیش

پیش من دیر دیر می آئی تو مو تقه دهن ترا دوست میدارم زاینده گفت یا رسول
 الله صلعم امروزه تعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند باید اول بطلب بزم
 میرقم چون پشماره بزم بدستم و بر سنگ نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از سنگ
 بزمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام کوی
 و بگویی رضوان خازن بهشت گفت بشارت بر تو آید که بهشت بر امتان تو
 است و چیست کرده اند گروهی بحیاب بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند
 و گروهی را بشفاعت تو به بخشند این کجفت و فصد آسمان کرد و از میان آسمان
 وزمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشماره را بر منی تو انتم برداشت گفت
 یا زاینده این پشماره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشماره را با زاینده
 بخانه عمر زید بر آن سنگ روان شد و پشماره بزم منی آورد و تا بدر خانه حضرت
 عمر رضی در رسول صلعم بر فراستند و با زاینده بدر خانه حضرت عمر رضی رفتند و اثر آن
 شد سنگ بیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدا استقامت از دنیا بیرون
 ببرد تا رضوان مرا با مرثی است من بشارت نداد و خدا استقامتی را از دست
 من ببرد و مریم رسانید حضرت شحوانه رحمها الله تعالی از عجم
 بوده اند در ابروی نشسته و بنجات خوش و عظم میفرمودند و آواز خوش داشتند

اصوات انشائین بقصد جوشی در ادوار و تاملات انشائین پیش از صوت
حضرت از این تصویر کلماتی که در تمام این تصویر یافت می شود
از جمله مباحث و مسائل فقهیه و کلامیه و اصولیه و فلسفیه و
تاریخیه و جغرافیه و طب و معادن و صنایع و کسب و کار و
و غیر اینها که در این کتاب درج شده است و این کتاب
از جهت جامعیت و اختصار و سادگی و سهولت در فهم و
استفاده بسیار شایسته و مناسب است و امید است که
از این کتاب بهره مند شوید و در راه سعادت و نجات
فایده یابید و در غایت حق تعالی دعا می شود که
این کتاب را بجزایر و سرزمین های دور و نزدیک
پخش و ترویج نماید و در دسترس همه ی مردم قرار
گیرد و در این کتاب کلمات و عباراتی که در
تصاویر و نقشها درج شده است به گونه ای
نویسه شده است که خواننده با سهولت و آسانی
در فهم آن کلمات و عبارات کمال تسهیل و
توجه شده است و امید است که این کتاب را
بسیار خوانند و از آن بهره مند شوند

بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن جنبل بن لوی بن غالب
 قرشی العاصریه است و نسب ایشان با نسب سردار کائنات در لوی
 متصل میشود و نام مادر ایشان بنت فیس بن عمر بوده در که منظمه
 ادب لغت مسلمان شدند در سال دهم از فوت بعد از وفات حضرت
 خدیجه کبری رضی و پیش از ترویج حضرت عایشه صدیقہ رضی حضرت
 سید امام ایشان را در نکاح خود آوردند و مهر ایشان چهار صد درهم
 بود و چون کبر سن ایشان را دریافت و آنحضرت اراده طلاق ایشان
 کردند شبی بر سر راه آنسر در نشسته وقتی که بجانب عایشه صدیقہ میرفتند
 گفتند یا رسول الله را طلاق مده و من هیچ طبع ندارم لیکن سخوام که
 من در قیامت با التواج تو محشور سوم و من لوبت خود را بجای بخشم
 حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده در گذشتند و وفات ایشان
 در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقول
 در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اولی اشهر است و قبر
 بقیع است حضرت صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حمی
 بن حنبل بن قحله بن ثعلبه است و نام مادر ایشان سموا و صفیه

رضی الله عنهما از شب بامی خیر بودند چون سیدانام صلعم ایشانرا بنجر ساخته که از او
 و بقوم ایشان ملحق سازند با آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و
 گفتند یا رسول الله تحقیق که از روی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه
 دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در پیوسته حاجت نیت نپذیری و نه
 برادری در میان میبود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام نمیگردانی و نه
 که خدا در رسول وی جب اندر تو من از ازادی و حقوق بقوم خود پس حضرت
 خوش آمد و ایشانرا برای خود نگاه داشتند و از او کردند ازادی ایشانرا هر
 ایشان ساخته وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه
 و بقولی پنجاه و دو و از محبت و بقولی در ایام خلافت امیرالمومنین عمر رضی الله
 بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است حضرت ام حبیبیه رضی
 الله عنهما نام پدر ایشان ابو سعیدانست و نام مادر ایشان صفیه بنت
 ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیرالمومنین عثمان بود
 ام حبیبیه فرمودند که در واقع دیدم که شخصی با من خطاب میکند که ایام المومنین
 سیدار شدم و تعبیر واقع خویش با من نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست حضرت
 عثمان ایشانرا در بدین سال هفتم از بخت بس در عالم دادند و در آنوقت

گفتیم یا رسول الله از کجا میدانی فسر نمودند چون شنودی قسم میخوری که لا اله الا الله
 محمد پرگاه خشناکی میگوئی لا ادب ابراهیم گفتیم آری چنین است گویند عایشه
 صد بقره رضی الله عنهما شش ساله بودند که سید انام بقره حزنش در آوردند
 و به ایشان متاعی که بود پنجاه درم می ارزید و برداری می پانصد درم بود
 آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند و فات حضرت عایشه
 صد بقره رضی الله عنهما شش ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری
 بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر
 انانی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابو برهه رضی الله عنه بر جنازه ایشان
 نماز گذاردند حضرت زینب رضی الله عنهما نام پدر ایشان خرمیه
 بن عمارت بن عبد الله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
 است در رمضان سال سوم از هجرت پنجمه صلعم ایشان را در عقد نکاح
 خویش در آوردند و هشت ماه در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی
 بر آنند که سه ماه و ایشان را ام الماسکین میگفتند اندکجهت رحم شفقت
 و کثرت طعام و رحمتی که بر مسکین داشته اند و فات ایشان در
 ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است حضرت

حضرت زینت بنت جحش رضی الله عنهما کینت ایشان ام
 الحکم و نام پدر ایشان امینه بنت عبد المطلب که عمه رسول صلعم بودند نام
 اول ایشان بره بود حضرت سید نام ایشان را تغزاده زینت گذاشته
 اند و در ماه ذیقعد سال پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود در آورند و در
 خواستگاری ایشان بر آنحضرت ایات کریمه نیر وارد شد مردی است که رسول
 بی اذن بجانه زینت رفتند در حالی که ایشان سر برهنه بودند گفتند
 یا رسول الله بی خطبه و بی کوفه سودند الله المذوح و جبرئیل الشاهد
 از زینت رضی الله عنهما مردی است که از وی بجز حضرت سید المرسلین گفتیم که
 مرا چند فضیلت است که بچگونه ام از ازدواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در
 آسمان واقع شده و دیگر در آن قصبه جبرئیل میبارخی بود و کواه اول
 زنی که از ازدواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند و فاضل
 ایشان در سال ستم از هجرت دیقوی بت و یکم بود مدت عمر بخیه
 در سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل عینه مشرفه را حاضر
 ساخت بر ایشان نماز گزاروند و قبر در بقیع است حضرت سوده
 رضی الله عنها ایشان ام الا سود نام پدر ایشان زمو بن قیس

بنمود گویند چون حضرت سید بشیر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل سلام
 رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که
 در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسور واقع شده مدت عمر شریف
 شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان
 رفته دعای خیر کردند و بعد از هفت آنسور بسیار یاد میکردند حضرت
 عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کینت ایشان ام عبد الله است
 ایشان از فضیلت و فقها و علما و فضحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
 حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خدوشی دیکم
 عن ہذا الخیر یعنی بگردید دو حصه از حصه دین خود ما را ازین سبوح پوش
 و از حضرت عایشه صدیقہ مرویت که گفتند مرا فضیلت و مرتبت داده
 اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز افضل بگری غیر از من نخواسته شد
 انام دویم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پروردگارا در محبت کرده باشند در
 خدا غیر از من سویم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چنانکه
 آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواند جبرئیل علیہ السلام صورت مرا برآورد چنانکه
 بانسور در نمود و گفت این را از من کن پنجم آنکه من پیغمبر صلعم از یکطرف غسل

غسل میکردیم و با پنج زنی این امر بجای می آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز سبکه از پیش
 و من پیش نماز آنحضرت به پیشلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بودم
 آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی با آنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من
 هشتم آنکه در حالی که رفح مطهر آنسر در را قبض کردند سه مبارک آنحضرت
 میان سینه و شش من بودیم آنکه آنسر در صلعم افروز نوبت من رحلت
 نمودند و هم آنکه آنحضرت در حالت مدفون گشتند و صحبت پرستند که از رسول
 صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کبیت فرمودند عایشه
 گفتند از مردان فرمودند پسر او از انس بن مالک رضی الله عنه روایت
 که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عایشه
 صدیقه و مردم بدایمی خود را در روز نوبت عایشه صدیقه بخیرت آنحضرت
 میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسر در بود و
 آنحضرت بغاظمه اینرا میفرمودند که ای دخترک من دوست میداری تو
 آنچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند
 پس دوست دار عایشه را از حضرت عایشه منقول است که گفتند پیغمبر صلعم
 الله علیه و سلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من سگ خشنودی و سگ در غضب

و شش مجرب بوده مدت عمرش هفتاد سال و قبر در لاهور است بر وضع که
 سکونت داشتند الحمد لله و المنة که با تمام رسیدن در شایخ متفرقه که تاریخ
 وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یا
 و طبقات سلمی نبود و این خادم فقرا بعد از تقصیر و تجسس بسیار از کتابها
 معتبره متقدمین دستاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورده امید که ارواح طیبه
 ایشان مددش الله است و ارم این فقیر حشود کرده ذکر کتاب
العارفات الصالحات الکاملات الواصلات
رضی الله عنهن به انکه افضل است و العالمین پیش از عمده حضرت
 رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و سریم بنت عمران است و بعد
 از آن سه در ازواج مطهره خدیجه کبری و عایشه صدیقه و از بنات
 فاطمه زهرا رضی الله عنهن ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور
 عالم صلی الله علیه و سلم مردیست که آن حضرت فرموده اند من
 نحو استم هیچ یک از دختران خود بزرگی کیسه ندادم مگر آنکه جریریل آمد از جزیره
 در میان امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت بابت ازواج
 فرموده اند از آنجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه بود یا سریه ه

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنهما کینت ایشان ام هندی نام
 پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد الغری بن قصى بن کلاب و نسب ایشان
 در قصى بن ابی انحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت زایده
 بن الاعم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواستند اند حضرت
 خدیجه اند پیش از خواستگاری آنسر در خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان
 در خانه ایشان فرود آمد و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در هر کجای
 هیچ خانه نمانده الا که آن نور منور گشت و در آن زمان که در عقد آنسر در
 آمد سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بست و چهل
 و هفت ایشان بیست و شش بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان
 بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بود
 هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زمان با اتفاق بشرف اسلام مشرف گشت
 حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبریل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت
 یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظنی بر ازا دام و طعام می آید
 چون تو رسد او را از پروردگار داد و از من سلام رسان و بشارت ده
 او را بخانه دهرشت از یک مرد و اید مجوف که در آن خانه هیچ خصوصت در سخن

بی اجازت مولانا خواجلی المکنلی مرید سیکر گشتند دیگر آنکه نخواه خادند محمود صاحب
 دادند چون ساعتی پیش شیخ ششم جزو یک از مریدان شدند خود بنی دادند که کماله نایب
 چون آن زمان بدیدیم بن گفتند ازین چیزی ظاهر شود که علم ازین خود هیچ ظاهر نشود و
 آنچه در اینجا است درست است گفتند پس باید که آنچه از ما واقع شده همین است
 و باقی اقر است و باز بعد از ساعتی گفتند که از وی خواهد خادند محمود و باقی آنکه
 بودند گفتند که خواهد باقی اجازت صبح از پیر خود ندانند بجهت آنکه روزی مولانا
 خواجلی المکنلی خربزه میخوردند و قاج قاج را خود بریده بدست حاضران در میدان
 میدادند و بخواه باقی ندانند اصحاب گفتند خواهد نیز حاضران مولانا خواجلی
 المکنلی منده بودند تا خرپوزه با و درست دادیم خواهد باقی ازین استنباط کردند
 که مولانا اجازت ارشاد دادند من کعلم این چنین است چرا که ما هرگز اینچنین سخنی
 از پیر خود و از دیگر مردم شنیده ایم بلکه خواهد باقی ابامیکر و ند که این کار از دست من
 نمی آید و این بار را من میخوانم برداشت و مولانا خواجلی میفرمودند که ما اجازت
 دادیم و ترا انکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز گفته اند که
 ما در آن مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجلی اجازت ارشاد بخواه باقی دادند
 خواهد خادند محمود گفتند بس با غلط شنیده بودیم و بعد از آن شیخ احمد فرمودند

فرمودند که آنچه از مریدان خواجه خاندن محمود بایشان اعتقاد دار خواجه انجمن
 هستند و من آن اعتقاد بخواجده ندارم هر سه موایب که در خاطر حضرت اخوند گشته
 بود شیخ جواب دادند و فات ایشان در سال یکیزاروسی و چهار هجری بوده
 و مدت عمر شصت و سه سال و فترت سه هفتاد و سه سال حضرت شاه
 بلاول قدس سره ولادت ایشان در قصبه شیخوآهن که از مضائق
 پنجاب است واقع شده در لامبور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی
 میجویند و در سلسله علییه قادریه مرید شیخ شمس اندوایشان مرید شیخ ابو
 اسحق وایشان مرید شیخ داؤد جهنی و اول که ذکر ایشان بالا گشته است شیخ
 بلاول صایم الدهر و قائم اللیل میبودند در رند و درع امیاز داشتند این فقیر
 یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار مایضت و مجاهدت بسیار از
 بشه شیخ ظاهر میشد هر روز جمع و کثری بخدمت ایشان آمد و رفت می نمود
 و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او ماحضری میکشیدند و
 مردم همیشه بچیت شفای چهاران کوزه آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان
 دعا خوانده بر آن آب میدیدند و اکثری شفای یافتند و فات ایشان
 در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکیزار و چهل

و شیخ را حضرت اسیر کردند شیخ بکرامت شیخ ابو محمد رسیده و نیمی را کرد و دیگر
 ایشان شیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و در بامپور توطن گرفته بدست
 اشتغال داشتند و بعد از آن ترک تدریس نموده به هدایت خلق مشغول
 گشتند و جمع کثیری بیکت صحبت ایشان صاحب کلمات ظاهری و باطنی
 شدند و شیخ در زمان خویش بکانه و مرجع شیخ کبار و از بزرگان ممتازین
 سلسله جنت بودند و وضع و شریف و ولایت خاندان پس در آن حوالی راهروی
 ارادت بایشان بود و قبولی عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بخدمت
 حضرت سیدنا ام صلی الله علیه و علی آلہ الکرام و اصحاب العظام میرسد بود که
 بکفایت و شایسته است نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق و اشتیاق و از بی اختیار
 متوجه مدینه میگردیدند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آن شهر در
 بازار محبت می نمودند و طریق ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و از بزم و توجیه
 سه حصه میکردند یک حصه بجهت فوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه
 و فقرا می نمودند و یک حصه دیگر نزد حضرت سردار کائنات صلعم نموده بگرمین ^{بغیر}
 میفرستادند و حواقیق و کرامات ایشان بسیار و بی شمار است و وفات ایشان
 در بامپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکم هزار و نوبت و نه هجری بوده

بوده چنانچه خواهد یافتیم رحمه الله تاریخ فوت ایشان ابن فضل الله یافته اند
 مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پور بر ما پیوست که خود آباد کرده بودند
 برادر بزرگ حضرت احمد کابلی و السمرقندی قدس سره از اولاد
 حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند و در سمرقند
 سکونت ورزیدند در سلسله نقشبندیه برید خواهد باقی بودند و ایشان مرید مولانا
 خواجگی المکنلی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و او شیخ قادریه و
 نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از تاجزین مشایخ و صاحب ریاضت و
 مجاهدت و حواری و ضایف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ همت کردند که
 شیخ بیگوید مرتبه من زیاد است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض
 بستان در فترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و تقا
 بناه فضایل و کمالات در دستگاه حقایق و معارف اکا و افضل فضیله عصر
 علمای جهانی استادی حضرت بزرگ شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند و
 ما را عجب بر سر بند واقع شد و کیفیت التفیق ملاقات شیخ احمد رومی داد در آن
 ملاقات بجا طرک داشت که اگر شیخ را که راستی است باید که مردم آنچه از ایشان میگویند
 خاطر نشان من سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواهد باقی که بر ایشان است

حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره از سادات صحیح السنی و صاحب
 کرامات و خوارق بوده اند در سلسله علییه قادریه مرید شیخ داود و جینی دال اند و بعد
 از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت در زینت حضرت اخوند
 بسفر نمودند که روزی همراه اخوند خود ملائمت الهیه که عالم و عامل بودند بدین ایشان
 رفیق و آجانشته بودیم که شخصی تسبیح ایشان آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
 گزاشته باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رحمت مرا طلبیده همان تسبیح را
 بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما برسد صد مرتبه صلوات بخوانند و از
 اخوند ملائمت الهیه استغفار است که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد
 بحضرت عیون الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود و خوب
 دیدم که بجهت امری در مانده ام و در سن برهنه هست فی الحال عیون الثقلین جان
 شدند و دستاری بجهت آن کردند فرمودند که ملائمت الهیه ما در چنین جاها را شما
 خبرداریم فردای آن شاه ابوالمعالی را طلبیده اند و دستاری بجهت او دادند و گفتند
 که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال هفتصد و
 بحرانی وفات شاه در کم ربیع الاول سال یک هزار و بیست و چهار هجری بود
 و قبر در شهر لاهور است شخصی گفته القادریه که در آن تمام احوال حضرت عیون الثقلین

است ایشان حبس کرده اند و کمال ارادت و اخلاص بانحضرت داشتند و
 انحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بنسب بود و ادا و از او حایت انحضرت
 بشاه میرسید حضرت خواجہ عبدالحق جامی قدس سترقام
 جد ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر اند رضی اللہ عنہ
 و ابائی ایشان در جوپنور میبودند اما مولد شیخ در احمد اباد گجرات است و شیخ صغیر
 بودند که والد ایشان بر حمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی
 گجراتی رسیدند و خرقه اجازت پوشیدند و شیخ ایشان را رخصت کرد و عظمه دادند
 و بقدم تجرید و لغزید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در کربلا شریفه
 در صحبت شیخ علی متقی گذرانیدند و از آنجا باز معاودت نمودند با احمد اباد رسیدند
 متاعل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ و جمیع الدین گجراتی تحصیل علوم ظاہر
 مشغول بودند در پین ایام صحبت شیخ ماه جوپنوری هم که در گجرات بودند رسیدند
 شیخ تاہ چون از زمان والد ماجد ایشان شنیدند بودند که بسر حوزہ ما قطب
 وقت خواهد شد ایشانرا محترم سید شدند و شیخ ابو محمد حضرت میسی که مرید والد
 ایشان بودند از قلعہ اسپر کتابی بنسب و جمیع الدین و شیخ ماه نوشتند که ایشانرا
 را بسراپرز می آید ایشان در جواب نوشتند که بدست نجات و شیخ

احمد آباد است و وفات شیخ محمد غوث اعظم ما پندوم رمضان سال نهصد و هفتاد
 هجری در اکبر آباد واقع شده و مدت عمر هشتاد و سه سال و قبر در گویا بارست حضرت
 شیخ علاء الدین او دوی قدس صوره صاحب کرامات و مقامات
 عالیه بودند گاه گاهی معاین و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع
 از این نعت بیست ندانم آن گل خود رو چه رنگ و بودار و نه که مرغ هر چینی
 گفتگوی او دار و نه و از بریدان ایشان بسیار کمال رسیده اند گویند همیشه دعا
 میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی در روان بخارا ایشان در آمدند و
 با وجود آنکه سن شیخ به دور رسیده بود ششیری بدین گرفتند و چندی را گشته
 خود بدو شهادت رسانیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت
 هجری بوده است حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره از
 اولاد اجداد حضرت شیخ الاسلام احمد جام الله قدس سره در موضع زندجان
 که از توابع اهواز است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات از جنه در
 ریاضت و مجاهدت یکمانه زمانه و اگر صاحب می بوده اند و اظهار شویای می کرده و
 بالای آن صاحبون آب میخوردند نارد نمود و از حضرت اخوند خورشید ام که سینه
 چون عبد الله خان اوزبک از ماورالنهر سیر خراسان او را شنید و او را زندجان بیست

بخدمت ایشان رسیدند و خواسته نمودند نامی عذارا بگشتمند و در صبر کن کفتم
 برات بعد از آن ماه و نه روز و نه ساعت قیام خواهد شد بعد از گشتمندت مذکور
 بمحمان شد که خواهر فرموده بودند دین حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ
 فصیح الدین نقل میکردند که ایشان سفر نمودند شبی بخدمت خواجه عبدالحق در قم
 اراده زیارت حضرت خواجه عبدالمهدی انصاری کردند و چون شب تاریک بود خوا
 که چراغی روشن کنند و غن چراغ بهم نرسید چراغ دانه آب تر بر کردند و فیل
 باب دین خود فرموده در آن گذشته روشن ساخته و آنرا بابت مبارک خود
 متوجه شدند در راه قریب بیک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود
 تا بمرشد حضرت خواجه رسیدند بجز رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز
 چراغ از روشن کرده تا منزل خود پانظرین آمدند و نیز اخوند میفرمودند که قریب است
 خواجه و صحبت کردند که جازه را خواهد بگماشت تا ابلق سواری رسد و امانت جان
 من کند چون خواجه بر حمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار یکشیدند که در همان
 والدین شیخ فصیح الدین بر ابلق سواری رسیدند و امانت جازه ایشان کردند
 وفات خواجه در سال هزار و پنجاه و هجری بوده و قبر در زندجان است و فات شیخ فصیح
 الدین بعد از چشیده است و دوم رمضان سال هزار و نوزده و هجری بوده و در راه سواری

شیخ فوت کرده اند در اوایل حال پیش مولانا اسمعیل آج که از شاگردان
 حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره الشامی بودند کتب علوم
 می نمودند در ایام طفولیت اصعبانی را بقدرت تمام بخوانند و مسجود اند
 بسلسله علیه قادیه در اوایل سلوک ادیبی بودند از دعایت حضرت
 قطب ربانی عوث صدیقی سید عبد العاد جیلانی رضی الله عنه و با شاره حضرت
 عوث اعظم دست ارادت بشیخ حانده قادری ولد شیخ عماد العاد ربانی دادند
 و از تهرگان مشایخ ساخرین صاحب معانات بلند و حواری ارجمند
 گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر
 در شیرکوه نواحی جنبی است حضرت شیخ نظام مارنولوی قدس سره
 سره مارنول از شهرهای مشهوره هندوستان است مرید شیخ خانو
 چینی اند که در گویار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند
 و شیخ نظام تا چهل سال مبارک طالبان مشغول بودند و جمیع کتبی که
 ایشان بفرستند عالی رسیدند گویند همیشه پیاده از مارنول حضرت خواجہ قطب الدین
 ادیبی قدس روح بود و در وقت حیات تمام میرفتند و ولادت شیخ خانو
 در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت

و بخت بجزی او داده حضرت شیخ و جیهه الدین گجراتی زبانشان
 علویت از کبار شیخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان برتر
 بود که بزرگترین درسی حاشیه یا شریعی نوشته اند خلقی ابنه بخدمت شیخ
 رسیده مستفیض و سفید گشتند و حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمد آباد
 سکونت ورزیده بودند و هیچ جای رفت و آمد نیکردند اگر چه ارادت بجای دیگر
 داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در ادب طریقت تابع ایشان
 بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث با تمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث فوت
 رفتند شیخ علی معنی که صاحب علوم ظاهری و باطن بود و با جمعی از علمای ظاهری
 بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم اجماع فتوی را موقوف
 نوشتن شیخ و جیهه الدین داشت چون ایشان بجان شیخ محمد غوث رفتند در اولین
 اول در بقیع شیخ گشتند و کاغذ فتوی را باره کردند و شیخ علی معنی گفتند که فیم شما
 کلمات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی
 است در حقیقت آنچه که بر شماست و آنچه از اکثر مردم مستبرحقیق نموده است
 که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آنرا کمال رسانیده بودند و ذات شیخ
 و جیهه الدین در عهده صنوسان مهند و نود و هشت بجزی بوده و قبر در میان

بوده و فرزند چو بزرگ حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره
 نام پدر ایشان شیخ بهارالدین است و اصل از اهلی در مدینه حواجه ابراهیم
 که از اولاد حضرت حواجه فضیل عیاض در سلسله چنت بوده و شیخ از اولاد
 گنجشکر اند و مدت عمر روزه طے پیدا شده اند در اوایل حال الطربوبت
 می بودند چون در بنگار درآمده اند بر بیارت حرمین برشته یعنی مشرف گشته
 در سلطنت عرب و عجم اسیر کرده و شایخ آنوقت را در یافتند باز بند و سنان
 اندند و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت ابراهیم
 از خلایق داعی که شیخ داشتند شهری در اینجا آباد کردند و قلعه ستین
 بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون پادشاه از خزند می ماند در بنگاه
 که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس
 فرزند سیکردند شخصی بعرض رسانید که عمر نیزی درین نزدیکی از خانه بسیار آمده
 در کوه سیکری سیکه اند پادشاه خود نزد ویه شیخ رفته التماس فرزند نمودند
 شیخ گفتند فرزند جواب خوانیم داد چون دیگر پادشاه فرستند شیخ فرمودند
 حق تعالی بشما فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را با خواهد داد که
 تربیت نمایم چون مدت حمل جهانگیر پادشاه نزدیک رسید ابراهیم پادشاه

بادشاه بجان شیخ فرستادند چنانکه بپادشاه بجان شیخ منول شدند و شیخ
 خود را برایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و وصیه خود را بشیخ
 دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسجن در آید ما رحلت خواهیم نمود
 و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت بحسب بود و وفات
 در بست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد گلان قفقوس است
 که اگر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند حضرت
 شیخ نظام انبیهی قدس سره از بزرگان شیخ هندوستان اند
 و اصل از قصبه انبیهی که از توابع لکنوت مرید شیخ معروف جوهری اند
 و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شرح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بحسب
 در اصل شیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضت های شاقه کشیده
 صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پر نیز سینه بودند و میگفتند چاره
 اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه بحسب بوده و
 قبر در قصبه انبیهی است حضرت شیخ داود جنینی و آل قدس سره
 جنینی قصبه البت از مضافات لائمه ابایی کرام ایشان از غرب هندوستان
 آمدند و تولد ایشان در بست پور شده و مرده ایشان پیش از ولادت

میگفتند که پیغمبر صلعم را بجزاب دیدم که میفرمودند علی دینی بر در خود بر سرنا
 و از احوال خلق خبر دار نمی شوی گفتیم باز بول ایها اگر دین است از آن است
 علی بچاره در میان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای نو در
 حق ایشان سنجاب است وفات ایشان در سال هفصد و پنجاه هجری بوده
 و قبر در حوالی جوین در موضع است که لوطن داشته اند و آن بسیار است
 مشهور است بزراد تبرک حضرت محمد و می شیخ حسین جوین
 ایشان سرید حضرت محمد می اعظم حاجی محمد جنوشتانی که از کبار متاخرین
 و بزرگان دین و صاحب کرامات از جمله و شفاعات بلند بوده اند محمد
 اعظم در سلسله که برید مرید شاه علی پادری و ایشان مرید شیخ رشید
 محمد اسفرانی و ایشان سرید عبد الله برمشابادی و ایشان مرید شیخ
 اسحق خلکانی و ایشان سرید سید عسلی بهانی اند قدس الله سره در وفات
 محمد می اعظم در سال هفصد و سی و هفت هجری بوده و وفات شیخ
 حسین بشام بوده در هفصد و پنجاه و شش سال هجری حضرت شیخ
 علی مستفی قدس سره نام پدر ایشان عبد الملک بن فاضل بن
 المستفی القادری الشاذلی الدلی الحسینی است از کبار اولیای وقت و مشایخ

هندوستان اندامی کرام ایشان از جو پور بودند و مولد ایشان در
 برما پورست در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن
 چشتی که در برما پور بودند خریدار شدند و بعد از آن از شیخ عبدالحکیم بن شاه
 باجن حسنه قدس شایخ چشت پرورشیدند و بجا ب دیار ملتان سفر کرده بصحبت
 بسیار از شایخ آنجا رسیدند و تحقیق علوم نموده و غنیمت حرمین شریفین
 کردند و با آنجا رسیدند از شیخ محمد بن مسعودی حرره بزرگ قادریه دشت اندیکه
 مشوب است شیخ نورالدین ابوالحسن علی الحسینی استاذ ذلی پوشیده و بمرتب
 کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان دوم شهر
 جمادی الاولی سال هفصد و هفتاد و پنج بحسبه بوده مدت عمر او سال
 ولادت شیخ در سال هشتصد و هشتاد و پنج بحسبه بوده و قبر در مدینه مطهره
حضرت شیخ ادم بن جو پوری نام پدر ایشان شیخ بهارالدین
 است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بودند با وجود آنکه چنان
 سن و عمر گشته بودند که تا در کس ایشانرا میگردانند نمیتوانستند ایستاد
 اما چون بسمع می در آمدند ایشانرا ده کس نمیتوانستند نگهدارند و وفات
 شیخ در سال هفصد و هفتاد و شش بحسبه است و در سن هفتاد و هشتاد و پنج

بسکه داشت صاحب جمال فوت کرد و ادب بسیار منام شد شب حضرت راست
 بناه صلعم را بخواب دید که سیفر مابند نکلین مباحش که خدا بختا بنویس که حساب
 دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا حدای عز و جل بایشاد ادب بس حضرت
 بمولانا عثمان منبر بودند که مکتوب برای ابن پسر بنویس مولانا کاغذ
 نوشت شکل بر سه سطر و در زیر آن سطر مثل گویای که مردم در قیام بپایند
 جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتیم که
 مضمون مکتوب را ندانستم باز گشته بخدمت آنحضرت اهدم و عرض کردم
 ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را
 از دست من گرفته بخوانند و من بیک خواندن مضمون آن سطر را یاد گرفتم
 و باز پیچیده بدست من دادند بخواستم که باز چیزی بر پرسم ناگاه آواز در
 بر آمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمع در دست دارد و فریاد
 گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتیم آری گفت من خوابی دیده ام
 و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد و ولادت ایشان در شب است
 سال هشتصد و هشتاد و هجرت بوده وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان
 سال هشتصد و چهار هجری بوده و قبر در کاه در کاه نزدیک مرقد شیخ الاسلام

ابن سلام خواهر عبدالله الصاری است قدس الله سره حضرت شیخ
 صوفی علی قدس سره اصل ایشان از ولایت جام است و
 مرید شیخ ابن الدین خوانی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه
 بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مراد بزرگ می رفتند و ایشان
 در صحرائی بزرگت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد
 اثری در دل شیخ می رسید و با درویشان همراه شدند بزیارت آن
 مراد رفتند و از برکت متابعت درویشان در زیارت نمودن مراد
 آن بزرگوار دل از دنیا دامن دنیا برکنند و درین راه در آمده اند و فات
 ایشان در سال هفتاد و هشت هجری حضرت امیر سید علی
 قوام رحمه الله از سادات سوانه اند که در ترکی سیه هذ است و
 از بزرگان ارباب کمال و سکره و جد و حال و از کبار مشایخ هند و سنان
 بوده اند لباس ایشان سبین بود گاهی خرقه می پوشیدند و گاه لباس
 شکر بیان در بر می کردند در اوایل طلب الهی بجز نورفته بجزیت شیخ
 بهاد الدین جوینوری رسید مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان
 گشاده گشت گویند تا چهل سال بی هیچ فادمی از سرنگرند و خدمت نمودند

حضرت خواجہ شمس الدین محمد الکو موسی الحامی قدس سره
 کو موقعبہ الیت از توابع ہرات کہ ولادت ایشان در انجا واقع شدہ و از
 اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجافی النامقی اند قدس اللہ
 سرہ جامع بودند بعلم ظاہر و باطن و بکثرت شیخ زین الدین خانی
 بسیار میرفتند و صحبت شیخ بہاء الدین عمر نیز بسیار میرسیدہ اند مولانا
 سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین
 و غیر ہم از غریزای کہ در الوقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و مسافر
 و لطایف خواجہ را استخوان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع حوائج
 را و جدی عظیم میرسید و صحبتہای بسیار میزدند و مجلس با نواز اثر میکرد و اکثر
 در صحبت ایشان چیزی کہ در خاطر کسی میگذاشت آنرا بر وجہی کہ غیر کسی
 ندانستی اظہار مینمود و فات ایشان در روز شنبہ بہت دشمن جادوی
 سال ہفت و شصت و سہ ہجری بودہ و فرود ہرات نزدیک مسجد جامع
 قریب از رفیقہ ابوینہ مرعوی بہ مولانا شمس الدین محمد اسد
 اصل ایشان از قریہ اوج بہت و آن بر نہ فرستہ ہرات واقع شدہ از
 کبار بریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و ہم پیرہ حضرت مولانا حبابی

جامی ایشان گفته که مرا همیشه از روی آن میبود که پیغمبر صلعم را بجاوب بجم روز
 بخدمت والده خود رفتم ایشان کاتبه در پیش داشتند و میخواندند که هر کس این
 دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بجاوب بید اتفاق آتش آید شب
 جمعه بود رحمت فرزند دعا از والده خود گرفته بجلو نماز خود رفتم و مشغول شده
 باشم ایطینیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار مرتبه
 درود بر رسول علیه الصلوٰۃ والسلام بفرستد آنسر در اجاوب بید این عمل
 نیز کردم چون بجاوب رفتم در واقعه دیدم که از در سراسمی خود در آمدم و در راه
 من ایستاده مرا گفت من انتظار تویی بروم اینک رسول صلعم بجانه نام آمده اند
 بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت
 نشسته بودند بردویدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد پیش آنسر
 نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و کوی
 الا حضرت رسول میگردد و مولانا شریف الدین عثمان زیاده تگای که از اعلی
 ربانی بودند میبویسند و مادر در آورده عرض کرد که باز رسول الله پسر که برده
 کرده بودی که در از عمر دو و نیمه خواهد شد این آن پسر است بیا آنسر در
 بجانب من دیده تبسم کرده دفر نمودند که همان فرزند است چه دینی که با آن

طعام نخوردند و با سیکه یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج نشستن نمیشد همیشه
 سعید و پاکیزه میمانند و شیخ عبدالحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
 صمدیت بودند و آنزبده سالکان است و از جهت جمال کیمیا که حق تعالی ایشان
 عطا فرموده بود هرگز الظنه بر روی مبارک ایشان افتادی بس بخت
 بخوردی از جهت همیشه برقع بر روی خودی انداختند وفات ایشان
 بمقدم حمادی الاولی سال شصت و چهل و سه بوده و قبر ایشان در موضعی
 مکن بود که از انواع قوچ است واقع شده در هر سال در ماه حمادی الاول
 که عرس ایشان است قریب بیست تنش لک آدم بر درون صغیر و بکبر از
 اطراف و جوانب هندوستان در آنروز زیارت روضه شریف ایشان
 با علمها بسیار جمع میشوند و همه نذر و نیاز می آرند و کرامات و حواری عجیبه
 الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از صنایع و شرف و
 برید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلانی
 اند اما اشرف بیشتر دیک حصه برید شاه مدار اما اجلاف بیشتر دیم
 حصه برید حضرت مزاجه عین الدین حسینی دیم حصه برید مخدوم بیار الدین
 زکریای ملتان قدس الله سره دیم حضرت مولانا جلال الدین

الدین پورانی کینت ایشان البرزید است بعد از کسب علوم فخر برکت
 ساجت بست در عایت شریعت بر تہ اعلیٰ رسیدند و اکثر کتب لغات ہم
 مسلمانان بعد از اسکان کوشش سے نمودند بہر کہ رجوع بایستی کرد خود با نجابت
 اگرچہ بظاہر دست ارادت بر پیر نژادہ اند اما دوسری بودند چنانچہ سفر نمودند
 ہر گاہ ہر اشکالی سے افتد روحانیت حضرت رسالت پناہ صلعم پوطل
 رخص آن بکنند گویند روزی از اصحاب خود شانہ طلبیدہ اند و گفتند حضرت
 رسالت پناہ صلعم فرمودہ اند کہ تیرہ گاہی محاسن خود را شانہ میکن و ایشان
 بصحبت مولانا حضرت ظہیر الدین خلوتی رسیدہ اند و مستعد طریقہ ایشان
 بودند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچہ
 گفتند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفیقم وقت
 باز کہ نشین یک از ایشان را در خاطر گزشتہ بود کہ اگر مولانا را کہ امتی است
 میباید کہ پارہ کشمش تبرک بمن برید چون روانہ شدیم شخص را آواز دادند
 کہ یک ساعت باش بجائہ درون رفت یک طبق سوزن بیرون آوردند و باو دادند
 و گفتند معذور دار کہ در باغبانی با کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب
 دوشنبہ دہم ماہ ذیقعدہ سال ہشتصد و شصت و دو ہجری بودہ

بتریزه و ادبیل حال نسبت از ادبیت شیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از آن صحبت
 صدر الدین علی یمنی که از مریدان او صد الدین کرمانی بودند رسیده اند و در تواجی
 انبوره حضرت خواجہ بہا الدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند
 دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و سعادت و اسرار است و در باب مریدان
 ایشان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ فرمودند کہ فقیر بعضی از ایشان
 را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از بقہ دین اسلام خارج بودند و بدایرہ
 اباحت و ہتامن بشرع دست داخل فرمودہ اند کہ میتوانہ بود کہ چون فتوح دوزخ
 بسیار میرسیدہ دہرہ را صرف ننگ و مریدان و درویشان میشدہ و اصحاب
 نفس دہوارا مقصود در اینجا حاصل بودہ بر نیجت جماعہ بیباک نیز خود را
 در زمرہ مریدان ایشان داخل ساختہ باشند و آن سیادت منزلت از ہم
 پاک بودند و مریدان حضرت شاہ مدار نیز در ہندوستان ایماں دارند و اگر کسی
 بیباک اند و فاقات ایشان در سال شصت و سی و ہفت ہجری بودہ و قبر
 در خجرو خام است شیخ زین الدین خوانی رحمہ اللہ نسبت ایشان
 ابو بکر است جامع بودہ اند میان علوم ظاہری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
 استقامت بر جادہ شریعت و متابعت سنت یافتہ بودند و حضرت مولانا

مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی است پیش
 ابی طالب و شیخ زین الدین خوانی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند
 و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن شمشیری
 و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نظیری و ایشان
 شیخ علی برغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر خلافت
 ایشان را و روی رسید که شبانه روز با کل از خود غایب بودند و چون
 از آن غیبت ایشان باز آوردند فریب یکسال خاموشی ایشان غایب
 و سخن کم میگفتند و فات ایشان در شب یکشنبه دوم ثوال سال تنصیر
 بسی و هست بجزی بوده بعد از وفات ایشان سه جانقل کرده الحال
 قبر شیخ در هرات است نزدیک عید ماه و عمارت عالی بر آن ساخته اند
 حضرت سید بدیع الدین قدس سره لقب ایشان شاه مدار است
 و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن با حجت
 دیگر برین یا نشس و اقط بجزت رسات نپاه صلعم میرسد غزایب احوال
 و عجایب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی
 حضرت شاه مدار زیادده از آنست که در بخیر و بقریر آید گویند و دوازده سال

و بموجب این فال بی نامی و اجمال بساعت روانه شد به ملازمت ایشان
 مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماه ابر بادشاه فوت کردند و ایشان
 بادشاه شدند این تغییر دستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیه
 و او این حافظ اینقدر را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود
 و دو هجری بوده و قبر در شیراز است حضرت مولانا ظهیر الدین
 خلوتی قدس سره جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی مولانا زین الدین
 ابابکر تاجیادی سفیر بودند از روز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کس سید انم مرید
 شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد
 و سه هجری بوده و قبر شیخ در مرز خلوتیان بر سر مل کا در گاه است
 حضرت شیخ کمال حجتی قدس سره بسیار بزرگ و صاحب حال
 بودند و خود را در لباس شورش لوی پوشیده میداشتند و ترک تجرید ایشان کمال
 بوده چنانچه گویند در تبریز زاده و داشتند که در آنجا بسے بودند چون بعد از فوت ایشان
 آنجا دیدند بغیر از بویانی که بر آن می نشستند و سینه که زیر سے نهادند چیزی دیگر نبود
 ایشان در هفتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این
 بیت نقش کرده اند **سیت کمال از کعبه رفتی بر در ماره هزارت آخرین مردانه**

م رفات ایشان در سال هفتصد و هجری کبر و جوار شیخ سیف الدین است

مردانه رفتی حضرت مولانا محمد ششیر بن غلص ایشان سوزی است
 شیخ اسمعیل سبی اند و شیخ اسمعیل از صحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن البصری
 دار معاصران و معاصران شیخ گمان خجندی بوده اند وفات ایشان در
 سال هشتصد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله

اسرار ایشان است غزل

در سوخ دریا می لعل برکت صحابی بد
 صحرا بقین دریا شود چون یابد از دریا بد
 در خط ملک صمد احمد بود عین احد
 بر او کج بکران باشد جو در دریا آمد
 سر در هم آرد دایره از پیش بر خیزد
 آری کفتم به آن صمد را نیک یک راز صد
 باشد که سوچی در رسد بازم بد با در کش
 از برج دل طالع شود از اندون سر برزند
 که سوزی را آینه پنهان نباشد در کند

از جیش بر قدم بر خاست سوخ بجد
 در سوخ کج بکران صحرا دریا شد عین
 اندر جهان بجد و واحد احد نبود ولی
 لیکن جهان جسم و جان که چشد از وی
 اندر سر آلم نزل باشد ابد عین نکل
 اندر یکی صدمین پنهان در صد یکی را بین
 من بر مثال با هم افتاده از دریا بردن
 وقت کان خورشید باوان ماه فائز باد
 آن آفتاب شرفی پیدا شود در حسنه بی
 حضرت شاه قاسم النوار

قدس سره اصل آن سیادت باب از دریا بجانست مولود و شاه

و مضافاً در هشت بحر بی بوده و قبر در رغبای ابراهیم است حضرت مولانا
 زاهد سرخانی رحمه الله نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن
 شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ سهیل تایادی است
 و تایادی در پی است از توالیع جام در علوم ظاهر و باطن و سوره نظام الدین بود
 بعد از ابا براسمه متابعت سنت و ادب شریعت ابواب علم باطن بر این
 مکتوب گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و ادب
 بودند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه حضرت می نمودند
 در مدت هفت سال پاییده و پای برین از تایادی روضه تبرک ایشان
 قرآن خوانده می رفتند و از برکت او حایت حضرت شیخ بمطلب اقصی و
 مرتبه اعلی نایز گشتند حضرت خواجه بیاض الدین نقشبند قدس الله سره
 چون مجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام ^{دور}
 خواجه فرمودند که بیاض الدین ^{تجربته} نقشبند از برای ما نقشی به بنید خواجه فرموده اند
 که آیدیم که نقشی بریم دور روز با هم صحبت داشتند و حضرت تیمور ^{چهار}
 انار به برمانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه سرفا
 سربل صابح جوان بودند و ذات ایشان نمیدادند بحیثینه سراج محرم الحرام

سال به قصد ولود بود یک حجی بوده و بقره موضع نماید دست حضرت خواججه
 حافظ شیرازی نام ایشان محدث و لقب شمس الدین حضرت مولانا
 عبد الرحمن جامع سنه بودند و آنچه معلوم است که بظاہر دست ارادت بر می
 داده باشند اما ایشان را اسان العیب گفته اند و آثار عقیق و معارف در دیوان
 ایشان بسیار است و در تذکره عبد الحق در باقی از خدمت شیخ نظام الدین
 اشقی نقل کرده است که خواججه حافظ سرمد حضرت خواججه بهار الدین نقشبند اند و
 اکثر نقادانی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلبی آید
 چنانچه جیالگیر پادشاه که در ایام شاهزاده گل سبب آرزوگی از والد خود شده در
 ایام بادی بودند در دست داشتند در اینکه بگزارت پدر عالمقدر بودند بانه دیوان
 را طلب نموده فال کشادند و این غزل بر آمده

غزل

چرا نه در پی عشقم دیار خود باشم	چرا نه خاک ده کوئی دیار خود باشم
غم عشقمی و غم غم جو بر نمی تا بم	بشهر خود روم و شهر ما را خود باشم
ز محمان سهر پرده وصال شوم	ز بنندگان خداوند کار خود باشم
جو کار عمر نپیدا است باری ان اولی	که اوزد افقه میشش نثار خود باشم
بود که لطف ازل برهنون شود حافظ	و اگر نه تا با بر شتر سار خود باشم

اینقوم اند وفات ایشان تو نس سال شصت و نود و نه هجری بوده
 حضرت ابن مطرف اندلسی کیت ایشان ابو عبد الله است
 و مجاور مکه معظمه بوده اند و در او داشته اند که شبان روزی پنجاه اسب و
 میگردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده است
 عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از سعادتندی دکمال اخلاص
 که یک خدمت ایشان داشت جازه شیخ را بردوش خود گرفت حضرت
 شیخ شمس الدین قدس سره نام ایشان محمد بن احمد نامی
 صوفی است جنلی مذنب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد
 یازده هجری روم داده حضرت شیخ عماد الدین رح نام ایشان احمد
 بن شیخ الحرایه ابراهیم بن عبد الرحمن است و اصل از واسط در علم تصوف
 تصایف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد و یازده هجری بوده
 و مدت عمر پنجاه و چهار سال حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس
 سره در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای بر سخاستند و کم می گفتند
 و حکما آثار با جلالت و بزرگی نیازند از سلوک ایشان میگردند با وجود آنکه
 در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیکند از نمانگش و اطلاع بر سنیات

سفیات بسیار داشتند و اینها نیز را ستر حال خود ساخته بودند و فات
 ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری حضرت شیخ نجم الدین
 قدس سره نام ایشان عبداله بن احمد بن محمد الاصفهانی است و صاحب
 مقامات و مناقب غالبه شاگرد ابوالعباس المرسی الشاذلی و در
 مجاد که مخطمه بودند و فات ایشان بکه مخطمه در جمادی الآخر سال
 هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال
 حضرت شیخ اوحدهی اصفهانی گویند ایشان از جمله اصحاب
 شیخ اوحده الدین کرمانی اند و بر سر پای حله داشتند جام جم از ایشان است
 و اکثر اشعار ایشان در تصوف در حقیقت است و این بیت نیز از ایشان
 بیت اوحدهی شصت سال سخن دیده تا شبی روی نیک بختی بود
 فات ایشان در سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده و در روز رفته
 تبریزت حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره
 لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین
 بودی اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بر تریه عالی سیده بودند
 در تقوی و در عجب و بیخ می نمودند و فات ایشان در ماه ذی حجه سال
 هفتصد

کثرتی اینجا بصفت ایشان پرسته اند از کبار ادلیا و عظمای مشایخ نوین
 گفته اند یکبار بشناد روزگرسنه بودم در خاطر م گذشت که مرا از بنکار نصیب
 شد ناگاه زنی دیدم که از غاری پردهن آمد بغایت خوب روی گوینا روی
 نور آفتاب بود و کیفیت نحسی بشناد روزگرسنه بود ایستاده ناز بر حد اجتناب
 میکند بعین خود و ششماه بر سن گذشته که طحالی بخشیده ام گویند اول کسی که
 بنوه خورد ایشان بودند دفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار
 یا شش هجده بوده در راه که مخطمه در صحرائی که آب نورد داشت چون ایشان
 اینجا دفن کردند بزرگت ایشان آب آنس زمین شیدین گشت حضرت
 شیخ علی الخیار قدس سره از مشایخ کبار عارفان و صاحب
 مقامات جلیله شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شصت و نهم
 بوده حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره لقب انقده
 ادلیا اکمل ادحد الدین دنام پدر ایشان صیاد الدین مسعود بن محمد بن علی
 بن احمد بن عربن اسمعیل بن شیخ ابوعلی دفاق است قدس الدواد هم
 و شیخ عبد الله بلیانی حرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان چهارده اسل از
 شیخ ابوالنجیب سهروردی و بصفت زاهد ابوبکر مدانی پرسته از ایشان نیز

نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه از خدا
 خود خواسته بودم بعد الهه دادند و آنچه بر من بمقدار دردی که کشا ^{مقدار} اند بر آورد
 در دوازه کشا دهند و شیخ از بزرگان و موصوفان این طایفه و صاحب کرامات
 بلند و مقامات ارجمند بودند فرموده اند که بیک آه که برابر صد هزار چون
 نفسور حسین پدید آید و شیخ فرموده اند که در دریشی نه نماز و روزه و احیای
 شب است اینچنین اسباب بندگی است در دریشی نه ریختن است اگر اینچنین
 کنی در اصل کردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی
 تا حق بد چشم سهر نه چشم مردم از پایی طلب می کشیم مردم نه گویند
 خدا بر چشم سهر توان دیدن آن ایشانند من چشم مردم و وفات
 ایشان در عاشر اسان ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد
 حضرت شیخ تیس المنعم علی السوء قدس سره ^{شیخ} ایشان
 کتب جمعی را استر حال خود ساخته بودند اما از این کرامت و ولایت
 بوده اند امام محی الدین نوادی از جمله مریدان و مستفیدان ایشان بودند و
 بصیحت و خدمت ایشان تبرک میجستند وفات ایشان در ربیع الاول
 سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال ^ط

ایشان از شاه به جمال ظاهری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی
 از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در پشت آب می بینم فرمودند
 اگر بر فضا داخل نداری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین
 رومی گفتند شیخ او صد الدین شاید باز بود اما پاک باز بود و مولوی
 فرموده کاش کردی و گذشتی دفات ایشان در سال شصت و سی و پنج
 هجری بود حضرت مولانا شمس الدین تبریزی نام ایشان
 محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از
 بلوغ اگر چهل روز بر زمین میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی
 طعام میشد و اگر سخن طعام می گفتند بدت و سر منج آن میکردم و بر شیخ
 ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال نجدی بودند
 و بعضی گویند مرید شیخ دکن الدین سجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن
 جامی نسر سوده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه
 تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی را کمال نیکی و یک چندی
 با ایشان بوده و همیشه با هم صحبت میداشته اند در اشعار خود مرید جا
 ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت و در وقت بصوم حال

وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال شصت و چهل و پنج عجمی بود
 شیخ ابو العیث جمیل یمنی قدس سره از کبار مشایخ و فضیلت
 این قوم صاحب کشف و کرامات اند در اوایل از قطع الطریق بودند روز
 در کین قافلہ نشسته می کشیدند شنیدند که با تفری میگوید ای آنکه چشم بر
 قافلہ داری و دیگر بر این چشم برت در ایشان این اثر عظیم کرده توبه نمود
 از آن عمل باز ایستادند و صحبت شیخ ابن الا فاح یمنی رسیده بمرتبہ ولایت
 فایز گردیدند بعد از آن شیخ کبیر علی اعلی رسیده التماس صحبت کردند و
 شیخ قبول فرمودند روزی برایم بزم صحرا رفتند در از گوشه با خود بودند چون
 بجمع کردن بزم مشغول شد بشیری در از گوشه را برید چون بزم آوردند
 که بارگند دیدند که شیره در از گوشه را گشته روی بشیر کرده گفته که بزم خود
 بر چه بارگندم سو کند بجزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد بزم را جمع کرده بر
 شیر نهادند و در از آنده تا نزدیک شیر آوردند بعد از آن گفته بر جانهای
 برد وفات ایشان در سال شصت و پنجاه و یک عجمی روداده
 حضرت شیخ ابو الحسن شادانی نام ایشان علی بن عبد الله
 در اصل از غزوه از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه جمیع

نوزدهم بحسب بوده حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمة
 کنت ایشان ابو الحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و
 احوال و مقامات عالی بودند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناختند
 از اولیا که خدای که قبور خود تصرف میکند چنانکه زند ما شیخ محی الدین عبدالقادر
 جبللی و شیخ سعید کرخ و شیخ عقیل متبجی و شیخ حیوة بن مرزبان
 این مقدمه در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شد و فیات ایشان در سال
 هشت و یک هجری او داده حضرت شیخ فرید الدین عطار
 اصل ایشان نزدیک است از صفات ایشان پور و همشاد و خجل
 در پیش او بوده میرید شیخ محمد الدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بردست
 شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیار از اکابر مشایخ زاد یافته اند
 و بعضی گفته اند که او سی بود صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه
 اند و لانا جلال الدین زومی فرموده اند که نوزدهم بعد از صد و پنجاه
 سال بر روح و نبه الدین عطار بخیلی کرد و مرگی او شد و حضرت مولانا
 عبد الرحمن جامی گفت اند القدر اسرار تو حید و حقایق دوزوق که
 در مشنویات و غزلیات عطار است در سخنان بسیار یک از بیاید یافته

مولانا روم صفت
 حضرت عطار
 بانو اندر حکم او

یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیاء و آیهی نامه و بیست و نهم و منطق الطیر از
 تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سی و سه
 وفات در سال شصت و هفت و هفت و هشت بوده در دست کفار در
 سن یکصد و هشت و یک الهی بدرجه شهادت رسیده اند حضرت
 شیخ ابن خارض المصری کتبت ایشان ابو حفص است لقب
 شرف الدین و نام عربی فارض الحموی ولادت ایشان در مصر بود
 از قبیل بنی سعد اند و قصیده ناسبه فارصیه از ایشان است چون این
 قصیده را تمام کردند شیخ پیغمبر را صلعم بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند
 قصیده خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند نواج الجنان در نواج الجنان
 مشهوره اند نظم السلوک بام کن همچنان کردند که حضرت رسالت بنابه
 صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال
 دسی و در حبسه اویداره حضرت شیخ ابو صد الدین الکرمانی
 قدس سره مرید شیخ رکن الدین سبحاسی اند و ایشان مرید شیخ
 قطب الدین اهری و ایشان مرید شیخ ابوالنجیب عبد القادر سهروردی
 اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند

سال شصت و شش هجری حضرت شیخ ابوالحسن اعرج قدس
 صخره نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطایع و صاحب
 کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی
 مدبب بودند چنانچه علیه استغراق اکثر اقبالی نشسته گویند سال
 در نجاشان کردند اگر شیری آمد و سر برایش میمالید ایشان سوزش
 که شیخ عبد القادر سید است امام صدیقان و محب عارفان و متدو
 سالکان است وفات ایشان در سال شصت و نه هجری بوده و در
 در بطایع است حضرت شیخ ابوالحسن کرد و دیده قدس صخره است
 ایشان ابوالحسن و نام علی بن حمید و صغیدی خوانق بسیار در آن
 بشماره ایشان ظاهر شده پدر ایشان زنگریز بوده و میخواست که بر
 نیز زنگریزی کنند: ایشان از اگران آمد و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند
 او زنی پدر ایشان آمده دید که جامها مردم را رنگ نکرده اند و غضب شد
 و در دوکان تقار نامی بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدید آمدند
 بر جامها گرفته در یک تقار نهادند غضب پدید آمده شد گفت جامها
 مردم را ضایع کردی هر یکی رنگی خوانسته بودند تو برادر یک رنگ

رنگ کردی شیخ ابوالحسن دست در آن فشار کرده همواره یکبار بر وزن آوردند
 هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن برید
 بسوگ راه صوفیه بازگذاشت و از دیگر بزرگی معذور داشت وفات ایشان
 در بازنویم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در دهی است از
 توابع شهر حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه کینت ایشان
 ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
 از شاهیره بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جلیلی
 رسیده اند و فایده ناگفته اند مرید شیخ علی بن عتی بودند و ایشان مرید
 تاج العارفین ابوالوفاء ایشان مرید شیخ ابوجعفر شنبلی و ایشان مرید
 شیخ ابوبکر بطایحی قدس الله سره و خرقه که حضرت صدیق اکبر رضی
 در قعر شیخ ابوبکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن عتی با ایشان رسیده
 و از ایشان نهایت وفات ایشان در سلج و بقعه رسال ششصد و نوزده
 هجری بوده و قبر در باط میغوبی است حضرت شیخ یونس بن
 یوسف شیبانی طایفه یونس با ایشان منسوب است صاحب
 کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و

و کربان میبودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده
 و مدت عمر نود سال حضرت شیخ نظام گنجدی قدس سره
 مولد ایشان کجاست و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخوی
 فرخ ریجانی اند و عمر گزافه از اول تا آخر بقناعت و تقوی دعوت گزیده
 اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب
 داشته اند بیک سلاطین را بجز منت ایشان رجوع بود و حق تعالی
 شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و شمار ایشان تمام حقیقت کشف
 و بیان معارف است و این از جمله استوار شیخ است اسیات
 چون بجهت جوانی از بر تو بد کس نه فغم از در تو
 همه را بر درم فرستادی من نمی خواستم تو میدادی
 چونکه بر درگ تو گشتم بیسه را بجز ترسیدیت دستم گیر
 وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر
 در کجاست حضرت شیخ عبد اللہ القرشی البهاسمی قدس سره
 نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم جلوه
 ظاهری و باطنی بوده اند و در زمان خود معروف تمام داشتند و صحبت شیخ

شیخ صباح رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه
 هجری رویداده حضرت شیخ کتبت ایشان اله
 محمد بن ابی نصر است برید سراج الدین محمود بن حلیفه اندو با شیخ
 ابو النجیب سپهر دردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف
 بسیار دارند از آن جمله تفسیر عریش است که در آن بس نکتهای دقیق و
 اشارتها لطیف مذکور است و در زهد و ذوق و استغراق حالت نامی در
 و پنجاه سال در جامع عمیق شیره از وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در او
 عمر از زهد و سماع باز ایستادند شیخ ابوالحسن کرد و دیده گفتند در دعوت بعضی
 صوفیه با شیخ از زبان یکجا شنیدم در حقیقت حال از مطلع بودم در خاطر
 اند که در علم و حال از زبانه ام بر سه من مطلع شد گفت ای ابوالحسن
 این خطر را از خود دور کن که امروز بچکس باز از زبان برار نیست و او بگفت
 زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شصت و هجری
 رویداده حضرت شیخ روز بهمان نقلی صحبت در حضر بودند
 و شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز نواهای نماز جمعه نگفتند
 بهات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم

الله تعالی اسرارهم و وفات ایشان در سلج جمدی الآخر سال پانصد
 و هشتاد و یک هجری بوده و قبر در موضع حران است حضرت شیخ
 شهاب الدین سهروردی المقبول رحمه الله نام
 ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشایخ آن دهر اقیان متبحر بود
 بعضی از مشایخ ایشان منسوب بعلم سمیاء و بعضی بحبل در عقیده و عقاید
 فلاسفه متهم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند
 و بعضی گویند در حبس خفه کردند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و بعضی
 گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بزیارت عادت داشتند
 اختیار کردند که بگر سنگی بکشند و اهل حلب در شان ایشان مختلف
 بودند بعضی با لحاد دزدانه نسبت میکردند و بعضی بکرامات و مقامات
 می ستودند و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند علم بر عقل
 غالب بود باید که عقل بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد
 و هفتاد و هفت هجری در مدت عمر شریف سی و هفت و یاسی و
 شش سال بود حضرت شیخ جاکیر قدس سره اصل ایشان
 از کردستان است و متوطن نواحی ساره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا

ابو الوفا طایفه خود را بدست شیخ علی بن سنی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف
 حضور نکردند و گفتند که من از خدا بخواهم که جا بجا در از جمله مریدان من
 گرداند خدا می خواهد اول این بخشید حضرت عوث الثقلین را در یافتند
 بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد
 و نود و هجری و قبر در نواحی ساره است شیخ عبد الرحیم معمر بن ابی
 سمره کنت ایشان ابو محمد در اصل از مغرب زمین است از سادات
 حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند
 روزی شیخ طهارت میگردند شخصی بخدمت ایشان آمد و التماس نمود
 که شیخ بابلی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از آن آب بخورد
 حالیکه از سبب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر
 از اعیان دنیا و دنیا و وجود است وفات ایشان در سال پانصد
 و نود و هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی
 واقع شده که از توابع مصر است حضرت شیخ ابو علی بن مسلم
 قدس سره از کبار مشایخ عراقند و صاحب تاریخ یا فاضی نوشته که
 ایشان از جمله ابدالان بودند و ترک و تجرید کمال داشتند و پیش مراد

شبانه روز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آباد
 ای بارید بعد از آن استغفار کرد بسبب این اعراض بچو شد من گفتیم باید
 ادوا به مجری خبر در ساختی گفتند نه شرم دانستم گفتیم اگر زمانی من او خبر
 کنم گفتند میکنی گفتیم از می گفتند سر بر میان خود فرو کنش چنان کردم آواز
 بگویم رسید که با علی سر بر آرد دم خود را در یکی از جزایر بحر محیطیم
 چنان شدم بر خاستم و اندوگین بر ختم دانند در او دیدم و برو سلام کردم
 حضرت را گفتیم سوگند من داد که بر چه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خفته
 بر آرد کردن در روزی در زمین بکیش و منادی میکن که نیست
 سزا که بیک بر خدا ایضا اعراض کند خفته در کردن او کردم خواستم که بشنم
 تا نفعی آواز داد که ای علی بگذار که لایکه آسمان برای او بر آردی در آمده اند
 و گریان شده اند خدا ایضا از خوشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز
 بچو دم شدم و چون بچو باز آمدم حوز را پیش حال خود دیدم و اندوگین شدم
 که چون آمدم و چون چشم از وی در مجلس شیخ احمد رفاعی مشاهده
 حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه مذکور شد شخصی بطرف او ایستاد
 بس کن سیدی بجای او بغضب نگاه کردند فی الحال آن شخص برود

بمرد سیندی فرمودند که کرامت است که سابق شیخ عبدالقادر توان
 بیان کرد که بر بنه او توان رسید شخصی است که در یکجا نام او دریا
 شریف است در یکجا نام او دریا می حقیقت است هر جا که میخورد عوطه
 بر بند برادران و بر پان خود را وصیت میکردند که چون بر بغداد روید پیش
 از شیخ عبدالقادر کسی را نه بنید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
 که او از حق تعالی عهد گرفته است هر که میخورد در آید و در از یارت نکند احوال
 او سلوب گردد و میفرمودند که حسرت بر کسی که حضرت شیخ عبدالقادر
 را ندیده وفات ایشان از پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال ^{نصد}
 و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضی گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و
 پیشتر سال متجاوز بود و قبر در رتبه ام عبده بطایع است حضرت
 شیخ حیوة بن قیس الخرمی قدس سره صاحب اوصاف
 جمیل و مقامات جلیله و از اجد اکابر و مرجع مشایخ کبار بودند حضرت
 عوث اعظم را در یافتن شیخ ابو الحسن قریشی فرموده اند چهار کس میدانم
 از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه اجد شیخ معروف کنفی
 و سید محی الدین عبدالقادر حبیلی و شیخ عقیل سنجی و شیخ حیوة خرمی ^{کنفی}

تجلی واقع شد چنانچه بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که بمرد ناگاه دیدیم
 آن جاریه پیش سردار ایستاده است و میگوید زنده کرد اما در آن مجلس که
 میراینده بعد از آن در طوالت برای تجلی واقع شد و از باطن خود خطاب می شنیدم
 و در آن آن بامی گفتند که ای عبدالقادر بجزیه ظاهر را بگذارد و تفرید تو حید را
 لازم دارد برای نفع مردم بشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهم ایشان را
 بر تو بردت تو بشرف خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان بخانی
 دائم از دوزخ چرستان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها بگذرد
 تو در آینه اند و چشم بر او بی از معاصیها خود در تو خیره مانده است و در پیش
 آنچه ترا داده اند بیدارند بعد از آن جاریه بر رفت دیگر او را ندیدم وفات شیخ
 بعدی در سال با پند در پنجاه و هفت حبه بوده و قبر ایشان در
 جبل منکابیه است حضرت شیخ فاجد کردی رحمه الله مرید شیخ
 تاج العارفین ابوالوفاء صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از
 ایشان بهره مند شدند و از معتمدان حضرت غوث الثقلین بودند
 شخصی بخدمت شیخ فاجد آمد گفت اراده کردی معطره دارم بر قدم تجرید شیخ
 گفته خود را یاد عطا نموده شکر نمودند هر گاه تشنه شوی آب شیرین در هر گاه

درگاه گرسنه کردی بفقان باش که اینجمنه ازین گونه پذیرد اید وفات
 ایشان در سال پانصد و شصت و یک بمحسب بوده و قبر در جبل حرم
 است حضرت شیخ سیدی احمد بن ابوالحسن الرفاعی
 قدس سره از اولاد اجداد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت حرف
 ایشان به پنج واسطه حضرت شیخ شبلی میرسد حضرت عوث الثقلین را
 دیده اند و در ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف در امان
 و مقامات علییه و بسیار بزرگ و شافعی مذهب بودند ابوالحسن علی
 که خواهرزاده ایشانند گفتند از وی بر در خلوت ایشان نشسته
 بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خالی من شخصی نشسته بود
 که آنرا هرگز ندیده بودم ساعنی باجم سخن گفتند پس آن شخص از روزی که در
 دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون برق در هوا گذشت من پس
 در آن دم دیر رسیدم که ایخرد که بودم سه سوخته او را دیدی گفتیم دیدم گفتند
 او کسی است که خدا تعالی بحسب محیط را بوی محافظت میکند و یکی از خال
 او بوی است از ذات که بجز شده است اما جز نوار و گفتیم یا سید
 سبب مجوری او چیست گفتند در یکی از جزایر محیط مقیم است آنجا است

شیخ عبد القادر امر در وقت نماند و درین نزدیکی دقت تو خواهد شد
 هر یک با انگ کند و خاموشش کرد و مگر خردس تو که تا قیامت در بانگ
 خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر ترا دینی خواهد
 بود چون آن دقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و نسیم و کاسه
 عصا خود شیخ عبد القادر دادند شیخ عمر بر از گفته نسیمی که شیخ تاج العارفین
 بغوث الثقلین داده بودند چون از ابراز زمین می نهادند بجان بجان دادند
 خود مکتب دآن کاسه را چون کسی میجوینت که بدست گیرد خود می جنت
 و بر دست آن شخص می آمد و فات ایشان بعد از پانصد حجری بوده و قدر
 موضع قلبینا که از مضامین بعد از دست واقع شده و مدت عمرش تا سال
 سیصد و نوبت حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی البکری
 قدس سره با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله
 عنده و شیخ حماد دیاس که میر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل سبکی صحبت
 داشته اند که امانت و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام
 خلق بر ایشان جمع شدند از آنجا بحیل مکاری که از توابع موصل است را در
 بنا کرده عزت گردیدند و مردم آن دیار همه بر بدو معتقد گشتند و حضرت غوث

الفلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
 عربت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد
 و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بکه گفت بس صحبت داری گفتم
 من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم با هم ادانه شدیم روزی هم
 که جاریه حبشیه را جدا شد بیداشد بر قوی بر سه پیش من بایستاد و نیز
 نیز در روی من نگریت پس گفت اسی جوان از کجایی گفتم از عجم گفتم
 برادر پنج انگندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرشد آمده
 که خدا اینخالی بزدل تو بجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر
 ترا از آنها که من دانم خواستم که ترا به پنجم و ششم گفتم امر در صحبت شما
 و در شب با شما انظار خواهم کرد در روان شد او در یکطرف دادی میرفت
 و ما یکطرف و چون بنب شد طبعی از هوا فرود آمد بر آن شش بان با سه که
 و پیزی آن جاریه گفت شکر خدا را که اگر ام کرد مرا و همانان مرا بر شب
 دو مان فرود می آمد اشب برای بر یک دو مان بعد از آن سه ابروی آب
 فرود آمد بیانش میدیم در لنت و حلاوت با بیهای زمین مانند بنود پس
 همان آن جاریه از ما جدا شد در رفت چون بکه رسیدیم شیخ عدی بر آمد

که به هر چه بود و چه بود که از این است
 به نجات او است و از این است که در این است
 از این است که در این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است
 که در این است و از این است و از این است

۳۰۰ کلام از کتاب

را بحضرت شیخ جام رسانند سرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند
 که بعد از وفات بچند سال جوانی تو خط بلند بالاسی ازرق چشم
 احمد نام بخالفاه تو در آید و تو در میان بایران نشسته باشی البته آن حرفه
 را با دیده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوطاهر جوان
 دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتجلیل میزدند و پرسیدند یا شیخ
 چه تجلیل است فرمودند تو نیز برو که مطب اولیا میرسد چون روز دیگر
 شیخ ابوطاهر در مخالفت ه خود نشسته بودند جوانی بان صفت که شیخ
 سروده بودند در آمد شیخ ابوطاهر در حال دریافتن اعزاز و اکرام
 تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که
 حشره پدرا چون از دست بدیم حضرت شیخ جام گفتند ای جوان
 در ایات حیات ادبانت شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد رخا
 آن حرفه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن حرفه را
 لبست دوتن از ساج پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ جام حواش
 بعد از آن کس بدانت که آن حشره چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد
 صحبت داشته اند خواهد مودود چشمی را لبست ارادت بخدمت حضرت

شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم
 و کتب ایشان دیده از بچگی مثل انجلیات که از شما ظاهر میشود شده
 فرمودند که مادر وقت ریاضت هر بار صیغه که داشتیم که ادبیای خدا کرده اند
 بجا آوردم و بران برین نیز کردم حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود هر چه
 بسمه ایشان داده بود یکبار با حمد و اولاد ایشان در سال چهار
 هجری در یک مجلس در سال با بصدوسی دانش مجبوری
 بوده مدت عمرش این بود و بحال و قبر حضرت شیخ در موضع خرم
 و جامت حضرت شیخ ابو العباس بن علی بن نام ایشان
 احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
 و باطنی چون بریدان و مقصدی ایشان بسیار شده نزد سلطان وقت
 را از اسی در اول بریدند ایشانرا مجبور طلب حجت در راه کشی
 رحلت نمودند سال با بصدوسی دانش مجبوری شیخ عبد
 السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرمال سجستانی
 الاشمی کنت ایشان ابو حکیم است کتب علوم صوری و نحو
 نموده بودند و کتاب شرح اسما الحینه از مؤلفات ایشان است

حضرت خواجہ عبد الہیہ الصاری قدس سرہ کنت ابن
 ابوالسنبل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام
 در جاکہ در لغات الانس دین کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شد ہرگز
 ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان اہرہات است و از فرزندین
 ابو منصور است الصاری ابن ابویوب الصاری کہ صاحب اصل رسول صلعم
 بودہ اند دست الصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضی
 باہرحیف ابن قیس بجز آنان آمدہ در ہرات ساکن شدہ شیخ الاسلام
 اہرہزگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارحمہ ذر زمانہ
 خودیکانہ بودہ اند فرمودند کہ ادب مرا در دہستان زنی کردند چون چہار
 سالہ شدم مرا در دہستان بایستی کردند چون نہ سالہ شدم امانوشتم
 از قاضی با منصور و از چار روزنی و چہارہ سالہ بودم مرا مجلس نشانند
 و من در دہستان ادب خود بودم کہ شعر عربی میگفتم چنانچہ دیگران جس
 می بردند و اشعار ایشان از شش ہزار بیت عربی بیش است و کفہ اندیک لک
 بیت اشعار اب یادوارم و کفہ اند کہ من سہ صد ہزار حدیث یادوارم ہر آرد
 ہزار اسناد و کفہ اند کہ بچکس ہر روز کار من آن نکرده کہ من اگر دست بر اندام

بر اندام خود نهادم می گفتند این چیست آنرا حدیثی داشتیم و گفته اند
 از تصدق حدیث نوشته ام همه سبب آن صاحب حدیث فرموده اند که قاص
 ابراهیم با خزری مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوند اینده
 کی بتو رسد گفت انگاه که اورا هیچ مانع نماند که اورا از من باز دارد و لا
 ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال صد
 و نود و شش هجری بمکه وفات ایشان در نیم ریح الاخر سال چهار صد و
 دیک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و بقدر
 کافز گاه هرات حضرت شیخ ابو الحسن نجار از بزرگان شیخ
 بوده اند در دروگری سپردند و در قهندزی بودند هر دوشی که ایشانرا
 کسی نمیشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار
 و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال حضرت
 شیخ ابو ظفر الهروی الخاچه باوی نام ایشان محمد بن احمد بن
 ابی جعفر است و اصل از کرمانت گویند که سه صد پیرا خدمت کرده و محبت
 دار خضر بودند علیه السلام و در حرمین دبت القدس و غیره ریاضتها کشیده
 اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خاچه باو است

شهر از غزنین است که انتقال کرده اند از یکی بدگری و قبر داده بود
 ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن است
 دیگر مایل است جنوب است کویند کلاً آنوقت بر شیخ درین باب اعراض کردند
 روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز
 بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه کدام سمت است حجابها از میان برخاست
 و کعبه مجازی نمودار گشت و در ایشان موافق مسجد ایشان است و قبر و کعبه
 مابعد و نیز در غزنین است سفصل تاج الاولیا که خالی پیر علی عجمیری اند
 و خانواده ایشان خانواده اند و تقوی بوده و حضرت پیر علی عجمیری
 تصانیف بسیار است اما کشف المحجوب مشهور و معروف است و بحکیم را
 بر آن سخن نیست و در نهی است کامل در کتب تصنیف بخوبی آن در زبان
 کتابی تصنیف شده و حواشی در کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها
 بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحت بسیار در دار السلطنت
 رسیده اقامت در زیند اهل آن دیار همه برید و محققا گشتند و لاهور
 شهر بیت معظم و تبرک نقایس ریح مسکون درین شهر هم میرسد
 امروز جمع اولیا و صلحاء و علماء و فضیلت و مزارات تبرک بسیار دارد و از

و اندر نم صحیح القول شیده شد در یک محل طلا که از محلات ابن شهر آشوب
 است هزار حافظ قرآن مجید از مردوزن و صغیر و کبیر پیش از ویائی که در این
 شهر شده بوده اند و اکنون نیز در آن محل حفاظ بسیارند وفات ایشان
 در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان
 شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلقی ابوه هر شب جمعه زیارت آن حضرت
 منوره مشرف میکردند و مشهورست که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز بی کم
 طواف رود شریفه ایشان بکنند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
 فقیر نیز زیارت روضه منوره ایشان در الدین و حال ایشان مشرف
 گشته حضرت شیخ ابوالقاسم قشیری قدس سره نام ایشان
 عبد الکریم بن هوزان القشیری از مشایخ خراسانند در سال تشریح و
 تفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و در بلاد شیخ ابوعلی
 دقاق و استاد شیخ ابوعلی فارابی و صاحب کشف المحجوب گفته است
 که امام قشیری را از ابته ای عاشر پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی بآوردند
 از بیره روزن خانه هر سنگ که میکردم میشدی انداختم وفات ایشان
 در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده شیخ الاسلام

ششمان سال چهارصد و چهل و چهارم هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه
 است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش خیاره اما
 بخوانند ابیات خوبتر اندر جهان از پنجه بود که در دست برد و دست
 یار بیلد آن همه اندوه بود اینهمه شادی و اینهمه گفتار بود و اینهمه کردار
 و قبر در هینه است حضرت شیخ عموقدس سرره کینت ایشان
 ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس بنهادندی
 لقب ایشان عموقدس است بسیار را خدمت کرده بودند و با شیخ
 الاسلام محبت داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات
 ایشان در رجب سال چهارصد و چهل و یک هجری است و مدت عمر
 در سال و قبر در کاوه گاه هرات است نزدیک مسجد جامع حضرت
 شیخ ابو عبد الله ماکور رحمه الله نام ایشان علی محمد بن عبد الله است
 و معروف باین ماکوریه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را دیده اند و با استاد ابو
 الفاسم ششمی و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس بنهادندی ملاقات
 کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری
 است حضرت شیخ ابو الحسن روزی نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است

است از کبار شیخ وقت بودند مرید شیخ ابوالحسن حسری اندویشی و شیخ عبد الرحمن
 سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته
 ام و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی با ایشان منسوب است که بر آن
 پیر خود ابوالحسن حسری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان
 سال چهارصد و پنجاه و یک هجری رو بداده مدت عمر هشتاد و پنج سال
 حضرت شیخ پیر علی اچو پیری قدس سره کت ایشان ابوالحسن
 داماد پیر عثمان ابن ابی علی الجملالی الغزنوی و ایشان صاحب صحیح بودند
 چنانچه در نیاب میفرمایند که شیخ من چندین مذهب بود و میگفت که سکر
 بازیگاه کوه کانت و صحیح فنا کاه مردان و منکره علی بن عثمان الجملالی ام
 بر موافقت شیخ خودم که گمان حال صاحب سکر صحیح باشد و کمترین درجه
 اندو صحیح از دیت باز ماند که بشهیت بود پس صحیحی که آفت نماید بهتر از
 سگری که عین آن است بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الجملالی اندویشی
 مرید حسری و ایشان مرید شیخ شبلی اندویشی ابوالقاسم کرکانی و شیخ ابو
 ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیار از شیخ را دیده اند و حقیقی
 بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و بجویر دو محل است از محلات

مرغش و ایشان بر بر سید الطایفه حضرت شیخ چند بجزایمی و بعد از فوت
 پیر ابو افضل خردار شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و بچینه صل ^{سنگ} بعضی
 یکسان با شیخ ابو العباس فصاح املی بودند گویند شبی شیخ ابو العباس از
 صومعه بیرون آمدند چون قصد کرده بودند رک گشاده شده بود شیخ ابو
 سعید از آن حال خبردار شدند از زادی خود پیش شیخ رفتند دست ایشان
 شسته بستند و جامه را فرود آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ
 گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ
 آوردند شیخ اشارت کردند که پیش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویه
 خود بستند چون با مداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در
 شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده بپوشیدند
 با ابو العباس فرمودند دو پیش نثار ما رفت ز همه نصیب آید جوان ^{سنگ}
 بنیاد کنس با و در حضرت شیخ ابو سعید را اشعار بگوید در تصوف بسیار است و
 این از جمله است ز باغی چشم همه اشک گشت و چشمم بگرینت در عشق
 تو بچشم همه باید زیت : از من اثری نماند این عشق از جیب و چون
 من بر معشوق شدم عاشق گشت : در راه یگانگی نه کفرت در دین یک

یک گام ز خود بر وزن نه در راه بهین و ای جان جهان تو راه اسلام کزین
 بابا بر سیه نشین و ما خود نشین و تاروی ترا بدیدم ای شیخ طراز نه کار کنم
 نه روزه دارم نه نماز چون با تو بوم مجاز من جسمه نماز چون به تو بوم
 نماز من جسمه مجاز و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ جریبا
 که بر کاغذ نوشته به بند و رباعی ای در صفت ذات تو چنان که در
 در جسمه جهان خدمت درگاه توبه و علت نوستانی و سفاهم تودی
 یارب تو بفضل خویش بستان دیده و از حضرت شیخ پرسیدند که نصف
 چیست فرمودند آنچه در سه داری بینی و آنچه در کف داری بی بی و از آنچه
 بر تو آید بخوبی و بایشان گفتند که فلان کس برود آب میزند و سبب است بر ع
 و صحوه نیز بر آب ما برود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و گیس نیز
 در هوا میرود گفتند فلان در یک لحظه از شهر به شهر میرود گفتند شیطان
 و کیفی از مشرق میزود اینچنین چیزها را ایس صفتی نیست بر او است
 که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند وزن خواهد و ما مردم در آیمزد و
 یک لحظه از خدای خود غافل باشد و ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره
 محرم سال سه صد و پنجاه و هفت و فات ایشان در شب جمعه چهارم

می برند حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره از کبار شیخ
 مروانند و با شیخ ابو العباس قصاب و احمد نصر معاشر بودند و باستان
 ابوعلی در فاق صحبت داشته اند در ابتدا می دعت فی سبک کردند
 سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع شد شخصی بایشان گفت
 بچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس اله تعالی
 سائر العیوب بنمود شیخ گفتند خویش را از من بپوش نه الحال از
 اباس کرد و جانده ادپاره شد در بر نه گشت تضرع دزاری نمودند تا
 دعا کردند آنمرد بجال خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان
 سال چهار صد و بیست و چهار هجری بود حضرت شیخ ابو اسحق
 بن شهریار کازر رومی نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از
 فارس است و اشتاب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن
 محمد الغفر ز آبادی الاکاربت و ابو حسین جیضم را دیده اند و در حدیث
 نقله بودند و معاشر بودند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع
 نشده یکی از ورزایا شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ از او
 چیزی قبول نکردند پس نام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول میکنی از

از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بوجه شکر من بخشیدم شیخ فرمودند که
 پنجاهم بمن رسیده و شکر نکوی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان منیب
 من نیست منیب من بنده گردانیدن از ادا است بمراتبی و احسان و فایده
 ایشان در روزی هفتاد و سه سال چهارصد و بیست و شش عجبی بوده است
حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره
 پدر شیخ الاسلام خواجه عبداله انصاری اندویند شریف حمزه عقیل و
 خدمت ابو المنظر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد ثانی
 هر گفتم که در مرعالم بگشتی چون بدر خود ندیدی دهم گفته اند که بفتاد و چند سال
 علم آموختم و نوشتم در پنج بر دم در اعتقاد و آئینها از پدر خود آموختم و دوم وفات ایشان
 در ماه شعبان سال چهارصد و سی و هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شیخ
 حمزه عقیلی است **حضرت شیخ ابو سعید بن ابوالخیر قدس سره**
 نام ایشان فضل الهی است و اصل از بهمن خراسان سلطان دقت و سواد
 اهل طریقت و پشواوی از ره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف
 القلوب و همه اهل آن زمان سزا ایشان بودند نسبت ارادت ایشان شیخ ابو
 الفضل بن حسن بر خسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد

فلان از طبقه ثانی از کتاب طبقات ایشان است و فات ایشان در ماه
 شعبان سال چهار صد و دو از زده بحسب واقعه شده حضرت شیخ
 ابو سعید مالینی نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص است
 و اصل از نالین و آن موضع است از توابع هرات از بزرگان ایقوم اند
 و در حدیث ثقه بودند و کتاف عالم را سیر نموده اند و صحبت بسیار
 از شاخ رسیده اند و فات ایشان در مصر در ثوال سال چهار صد
 و دو از زده بحسب روایت است حضرت شیخ ابو احسین بن
 جهمم عذابی نام ایشان علی است شاگرد کوفی و جعفر جلدی
 اند از شاخ حرم بودند و ایشان از کتابی است معتبر بجهت الاسرار نام
 که در آن حواری و احوال حضرت عوف اعظم شیخ عبد القادر حلی
 نوشته اند و فات ایشان در سال چهار صد و چهار بحسب بوده
 حضرت شیخ عبد الهادی طاقی نام ایشان محمد بن فیض بن علی
 الجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان و
 پیران شیخ الاسلام اند و فات ایشان در غزه ماه سال چهار صد
 و شانزده بحسب است و قبر در هرات واقع است حضرت شیخ

شیخ ابو عبد الله واسمائی نام ایشان محمد بن علی دستانانی
 و لقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان به واسطه شیخ عمر بطایمی
 که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بطایمی اند میرسد و از اقران شیخ
 ابو الحسن حرغانی اند و وفات ایشان در ماه رجب سال چهارصد و
 هفتاد و هجده است و مدت عمر پنجاه و نه سال حضرت شیخ ابو
 منصور اصفهانی قدس سره از کبار مشایخ زمان دبرزگان
 صوفیه بودند و وفات ایشان در ماه رمضان سال چهارصد و هشتاد
 و هجده بوده شیخ سالار مسعود غازی قدس سره شیخ عبدالحق
 دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی
 اند در اویل اسلام در هندستان فتوحات بسیار نموده بر رجب
 شهادت رسیده اند و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از
 ایشان ظاهر گشته و میگردد خلق ابنو به معتقد ایشانند شهادت
 ایشان در سال چهارصد و نوزده و هجده بوده و قبر در قصبه پراچ است
 و جمع کثیری هر سال در روز عرس زیارت روضه ایشان بعمل میآید
 بسیار از اطراف و کثافت هندوستان جمع میشوند و نیز بنیاد بسیار

زنی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده حضرت
 شیخ ابو القاسم دینوری و اعظم نام ایشان عبدالصمد بن
 عمر بن اسحق است در فقه و حدیث در هند و روم و مجاهده نفس و صفی
 امام وقت خود بود و نفوت ایشان از اجزه کوفتن ادویه عطاران
 بود و وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد
 نود و هفت بحسبه واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد جبل است
 مدین السیره حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره
 اصل ایشان الرسخان است شیخ عبداله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام
 حضرت خواجه عبداله الصاری در ایام طفولیت ایشان را دیده اند
 و خواجه یحیی منسه بوده اند که بعد از نابجای ما عبده اله بشیند و لمحمدان
 و سید عازرا بر او آوردیم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات
 خواجه یحیی آورد و وفات ایشان در سال چهار صد و دو بحسبه بوده
 حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر باقلانی از بزرگان ابن قوم
 بوده اند که یزید که بچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه
 و در خنی چند از ترما در خانه داشتند که فوت ایشان از آن بود و وفات

وفات ایشان در حجب سال چهار صد و دو روز و عاوه مدت عمر هشتاد
 و چهار سال حضرت شیخ ابو علی دقاق نام ایشان حسن بن
 محمد بن دقاق است مرید شیخ ابو القاسم نصر آبادی بودند بسیار
 از مشایخ را در یافته بودند استاد ابو القاسم قشیری دامادش که
 ایشان بودند روزی سه بجهت مجلس ایشان در آمد بیست آنکه از توکل چیز
 پرسید و شیخ دستاری نیکو پرسید داشتند دل آن پیر آن میل کرد
 گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طبع از دستار مردم گونا
 گونی دستار را با و دادند وفات ایشان برینشایر بوده در ماه رجب
 سال چهار صد و پنج و بقول چهار صد و شش بحسب حضرت شیخ
 ابو عبد الرحمن سلمی نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی
 سلمی است صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اندک تصانیف ایشان
 بعد رسیده مرید شیخ ابو القاسم نصر آبادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید
 ابو یحیی که پس از هجرت بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن
 حسنه که پوشیده اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی که در لغات
 الانس در ذکر بعضی از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی است و

همیشه خواجه ایشان سبغت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی
 الحاح بسیار کرد گفتند اگر بخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که
 چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس
 خواجه خود را دواغ کرده روی بگرداند آوردند شصت سال مجاور حرمین
 شریفین بودند و هرگز از بچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از
 کسی سوال کنند با تعقی آواز میداد که شرم نینداری رویی که با من باش
 سجده میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانی شیخ عمود شیخ ابوالعباس بدیدار ایشان
 فخر میکردند وفات ایشان بکوه مطهره است در سال سه صد و هشتاد
 و سه بحسب حضرت شیخ احمد بن ابراهیم افسر سبوحی قدس
 سره کینت ایشان ابوعلی است و از اجله متقدمان مشایخ بغداد
 بودند با شیخ سهری لفظی صحبت داشته اند گفته اند ایشان با یک
 پیر من و زردای و فیعلی بنی آنکه زکوة و کوزة بردارند حج میکند آوردند
 و در تمام راه بعد از آنکه مطهره بوی سیبی میگذاشتند وفات ایشان
 در شعبان سال سه صد و هفتاد و شش بحسب من بوده و مدت عمر
 هشتاد و سه سال حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون نام ایشان

ایشان محمد است و لقب ناطق با حکمت و مشهور اند با بن سعمون از شاخ
 بعد از او و معتمد شیخ شبلی بودند این سعمون گفته اند برخی که از ذکر خالی
 است لغوات و هر خاموشی که از فکر خالیست سهوت و بر نظر که از غیرت
 خالیست لهوت و شیخ الاسلام گفته اند با بن سعمون نیک نیم چرا که هر
 اسناد را میرنجایند و هر که اسناد را رنجاند و نو از نو زنجی سگ از تو
 بود و ولادت ایشان در سال ۳۷۰ هجری بوده و وفات او در جمعه
 پانزدهم ذیقعده یازدهم جمادی اول در سال ۴۰۰ هجری در شهر
 و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خوابستند
 که گویستار نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه و نو بود حضرت شیخ
 ابو طالب مکی نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و مشاهیر
 و که منظم است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم
 البصری اند و وفات ایشان در جمادی الاخر سال ۳۷۰ هجری در شهر
 و شش هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر السوسی قدس سره
 نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده
 اند و صاحب حواش و کرامات و وفات ایشان بدمشق در ماه

خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شریعت و نحو علم
 معروف امام بودند و فوات ایشان در سال سصد و هفتاد و شش هجری
 بود و یاده حضرت شیخ ابو نصر سراج نام ایشان عبد الله بن علی
 الطوسی است و لقب طائوس الفکر و تصانیف بسیار دارند از جمله
 کتاب ملح است در علم تصوف مرید ابو محمد غریب اند و در سقسطی و
 سهل تستری را دیده بودند و در شب زمستانی آتش میسوخت و در
 معارف سخن معرفت ایشان را حالتی پیدا شد در میان آتش خدایر آمده
 و روی ایشان از آتش آبی تر رسید از آن سوال کردند گفتند که کجا
 او بروی خود روخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت و فوات ایشان
 در سال سصد و هفتاد و شش هجری بوده و قرآن طوسی است گفته اند
 برخیز که از پیش خاک من بگذر ایند مخفور بود حکم این بنابر اهل طوس
 را از پیش مرقد ایشان میکرد راست حضرت شیخ ابو القاسم رازی قدس
 سره نام ایشان جعفر بن محمد بن متوطن نیشابور بودند و ما این علما
 و محدثین الجورانی و ابو علی زود و مار صحبت داشته اند مشایخ زری گفته اند
 چهار چهر در ابو القاسم جمع است که کسی را نبود چنان مال خود و دستهای

و سخاوت کمال ذفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده
 حضرت شیخ ابوالقاسم المعرفی نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد
 المعرفی است برادر ابو عبد الله معوی انداز شیخ حزنان بودند و با بن عطا
 و حریری و ابوبکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابوبکر مشاد و ابو
 صحبت داشته اند ذفات ایشان پیش از در سال سه صد و هفتاد و هشت
 هجری واقع شده است حضرت شیخ ابوبکر کللابادی قدس سره
 نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباد البخاری است کتاب تعرف
 از تصانیف ایشان است و بعضی از بزرگان گفته اند اگر تعرف بنود
 تصوف دانسته نشدند ذفات ایشان در بخارا در جمیع نوزدهم جماد
 الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری رویداده
 حضرت شیخ ابوالخیر حبشی قدس سره نام ایشان اقبال
 بوده و لقب ایشان طائوس الحرمین گویند هر گاه بردند مقدمه حضرت
 رسالت بنا صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الله
 آمدی و علیک السلام یا طائوس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی
 الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالی استعمال تمام داشتند

نو میدی و فوات ایشان در سال سصد و هفتاد و هجرت بوده و قدر در
 است شیخ ابوبکر فرزند زحمه المشه نام ایشان محمد بن محمد بن الهرا^ت
 از جمله شاخ نیشاپور بود ندو با ابوعلی نقی و عبد الله مبارز ابو بکر
 و ابوبکر ظاهر اهری و ترش صحبت داشته اند شیخ بمو گفته اند اگر من
 ابوبکر و از او نمیدم صوفی نبودم و فوات ایشان در سال سصد
 و هفتاد و هجرت واقع شده حضرت شیخ ابوالحمین حصر می نام
 ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بیره و ساکن بود ندی بغداد
 خلی ذمب اند مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شمس باذن
 من طلوع کرده و گفته اند سحر کاسی مناجات کردم که الهی از من راضی
 هستی که من از تو راضی ام ندانم که ای کذاب اگر تو از من راضی
 رفتی ما طلب نمیکردی و فوات ایشان بر ذمه ماه ذی حجه سال سصد و
 هفتاد و یک هجرتی بوده حضرت شیخ ابوالقاسم نصر آبادی
 نام ایشان ابراهیم بن محمد بن جموی است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ
 شبلی اند و جامع بود در میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه اند
 و اسطی را دیده بود ندو با ابوعلی رود و بار می ترش و ابوبکر ظاهر اهری

ابروی صحبت داشته اند و در آخر مجاور که معظمه کشتند ذات ایشان
 در نقیحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
 که در سال سه صد و هفتاد و دو در سجری نوشته اند بقول امام باقری و
 کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاخر سال
 شصت و هفت است و قول صحیحین است حضرت شیخ ابو بکر
 طرسوسی الحرفی نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین
 سال مجاور که معظمه بود ذات ایشان را طائوس المرین میخواندند
 شکر ابو الحسن بالکی اندو با بر اسم سیان کرانایشی صحبت داشته اند
 و بایشان نسبت درستی می کردند ذات ایشان در سال سیصد و هفتاد و
 چهار سی بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ عبید الواحد بن
 اسماعیل ایشان شکر و خواهرزاده ابو العباس سیاری اندر نوس
 صوفیان را دعوت کرد و اندو آنها با جماع مشغول بودند یکی از آن میاها
 و نامید بگشت و هرگز پیدا نیاید سر او خود را بر صوفیان وقف کرد و
 درین کار درآمد ذات ایشان در سال سیصد و هفتاد و پنج هجری واقع
 حضرت شیخ عبید اللہ برقی اصل ایشان از برق مضافات خوارزم

پنجاب هزار دینار میراث با ایشان رسید همه را بر فقرا انفق کرده بود
 و تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال صد و شصت و شصت
 بحسب بوده شیخ ابو عبد الله مفسر رحمه الله حافظ
 و امام بخارا بود مذکور در حدیث شاکر عبد الله بن احمد بن حنبل رضی الله
 عنکم سید الطائفة شیخ عنید را دیده بود مذوفات ایشان در زنجی
 سال صد و شصت بحسب بوده و بقدر بخارا است حضرت
 شیخ ابو بکر قطبی رحمه الله نام پدر ایشان محمد بن علی بن یسار
 است جامع بود و در میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند
 بیعت و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان میرم که نوشته
 بروکنای منوشته باشند وفات ایشان در سال صد و شصت و شصت
 داشت بحسب بوده حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی تهر
 نام ایشان احمد بن مطاس از کبار شیخ نام اند و ساکن بودند
 ایشان گفته اند که حدیث نوشتن چهل از مرد میرد و در شش می کرد وفات
 ایشان در سال صد و شصت و نه هجری است و بقدر صوز بود که
 الحاکم آن زمین را آب گرفته شیخ ابو عبد الله رو و باری

رحمه الله نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیه و اصل از نیشاپور
 است در شریعت و طریقت امام وقت بوده اند ما مشلی و تشریح
 و ابوعلی نقی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابو سہیل
 مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال ۳۵۰
 و نود و سی و هفت و وفات در سال ۴۳۰ صد و شصت و نه هجری بوده و
 مدت عمر هفتاد و نوزده سال شیخ ابو سہیل صعلوکی کنیت ایشان
 ابو اسحق است ما سید الطائفة صحبت داشته اند شیخ ابو عبد الرحمن
 گفته اند ایشانرا گفتیم ما وصیتی کن گفتند کلدی بکن که از ان پشیمان
 شدمی و وفات ایشان در سال ۳۳۰ صد و شصت و نه هجری بوده
 حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است
 و اصل از ترند آنادلیج می بود و پدر محمد بن علی حکیم ترندی اند و ما احمد
 حضور دید صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند و ترمذی و اهل نیشاپور
 دیگر کتب استخوانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند
 اگر طمع را بپرستند که پدر تو کسیت کو دید شک در مقدور و اگر گویند پشوتو
 چسیت کو یکسیت کردن ذل و حواری و اگر گویند نهانیت تو چسیت کو دید

بزرگان مشایخ نیشابور اند با سید الطائفة و رویم و سمعون و ابن عطاء
 و حریر صحبت داشته اند و بسیار از مشایخ را در یافته در حدیث
 نقله بودند ایشان گفتند دور ما نشید از مشغولی بخلق که امروز در
 مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبد الله حقیف بن علی
 یلی رسیدند شیخ ابو عبد الله ایشان را گفت پیش روای ابو الحسن گفتند
 چه سببش روم شیخ ابو عبد الله گفتند تو شیخ جنید را دیده و من
 ندیده ام و این را از او بگفت گفتند که دیدار شیخ نبی است بزرگ
 انطافه را و مرتبه الیت بلند این قوم را گویند این مرد است فلان مرد را
 دیده و با فلان شیخ صحبت داشته و فایده اشان در سال سصد و
 ده هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر الداقی رحمه الله تمام
 محمد بن داؤد و شیخ است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بودند
 شام مرید دقاق کبر اند حضرت سید الطائفة را دیده اند وقتی در مآ
 نبالیدند گفتند الهی از آن خود که مراد او بی بهره من چیزی بر دل من
 اشکارا کن تا جان بسیار به چیزی از ایشان بکنم و ندوز از بی ایشان
 افتاد نزد یک بود که براه می شود گفتند الهی پیشش که طاعت ندارد لم نرا

انرا پوشیدند و فات ایثان در شام سال ۳۰۰ هجری و پنجاه و نه هجری و
 مدت عمر شریف هجده و بیست سال حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم
 بصری استاد ابوطالب مکی و مرید سہیل بن عبد اللہ تستری اندو
 کسی که از مریدان سہیل بن عبد اللہ فوت کردند ایثانند و فات ایثان
 در سال ۳۰۰ هجری و شصت و یک بود حضرت شیخ ابو بکر
 معتمد قدس سره نام ایثان محمد بن احمد بن ابراهیم اصل
 از جریر آباد از بزرگان مشایخ بودند سید الطائفة دیوف بن حسین
 را دیده اند و ابو عثمان جریری صحبت داشته اند فات ایثان
 سال ۳۰۰ هجری و شصت و پنج بود حضرت شیخ اسمعیل
 بن ابوری قدس سره نام ایثان اسمعیل بن محمد بن احمد سلمی
 است جد شیخ عبد الرحمن سلمی انداز جانب دراز اصحاب ابو عثمان جریری
 و سید الطائفة را دیده بودند و در حدیث ثلثه اند فات ایثان در
 سال ۳۰۰ هجری و شصت و یک بود حضرت شیخ ابو عمر بن محمد
 نام ایثان محمد بن احمد الموفقی با یوسف بن حسین و عبد اللہ فرزاز
 و مظفر کرمانی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند گنبد

عطا و حریری و طاهر مقدسی و ابو عمر دمشقی صحبت داشته اند
 ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است
 از ظواهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان است و جهال که ظاهر
 ایشان بهتر است از باطن ایشان خود انصاف نمیدهند و از دیگران
 انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی
 ترا از غنمه تو نگاهدارد و فات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت
 حجبه بوده گویند بعد از وفات در دیشی بسر خاک ایشان میرفت
 و از حق دنیا بخواست بشی بجزاب دید که می گفتند ای در دیش چون
 بسر خاک ما آئی دنیا نخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا در این
 رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون برین حوزه حضرت
 شیخ ابوالمحسین الصوفی القوشجی قدس سره ستوطن بودند
 بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در
 سال سه صد و پنجاه حجبه بوده حضرت شیخ ابو بکر بن
 داود دینور کینت ایشان ابو محمد و نام پدر محمد بن عبد الله
 است اصل ایشان از زی سولد و سنائینا پور بوده از شاخ

از مشایخ کبار و عالم‌العلوم ظاهر بودند باسید الطائفه و محمد بن فضل بلخی و دیگر
 و سمنون و ابوعلی جرجانی و محمد عابد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار
 اصحاب ابو عثمان حیرمی بود عابد و فاضل ایشان در سال سه صد و پنجاه و پنج
 رویداده حضرت شیخ بنیاد بن حسین بن محمد بن نهلمت شیرازی
 کینت ایشان ابوالمحسن است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و
 او ستاد ابو عبد الله خفیف اند و با جعفر خدا و صحبت داشته اند
 از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند فاعبد شیخ الاسلام گفته اند
 و فاعبد آنت که هر چه بر دل گذشت که برای او بکنی آنرا بکنی و فاضل ایشان
 در ارجان سال سه صد و پنجاه و سه هجری و پنج بود زعمی طبری ایشانرا
 غسل داده شیخ عبد الملک بن علی بن عبد الله بن عمر بن عبد الجبار
 زونی رحمه الله کینت ایشان ابو عمر و اصل ایشان از کارزین
 فارس است مستجاب الدعوات بود مذکور جمله ابدالان و صاحب
 کشف ذکرات و فاضل ایشان روز شنبه بیست و هشتم و محرم
 سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده شیخ علی بن بنیاد
 بن حسین القسوفی الصیرفی کینت ایشان ابوالمحسن است و از

حضرت شیخ ابو محمد شمس‌الزی قدس سره نام ایشان
 ابراهیم دهلوی بن ابراهیم الت و اصل از نیشابور بایده الطایفه
 در دیم و ابو عثمان جبرئیل ابراهیم خواص صحبت داشته اند و جبل سا
 مجاز که معظه بودند در مدت در حرم بول نکردند بجز تظیم کعبه و
 حج گزارده بودند پرسته میفرمودند که من سی سال خلائی حمید
 بدست خود پاک کرده ام و باین فریضه کردند چون مشایخ وقت حلقه
 میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجبی اند که برات من
 به که حج گزارده ام بدو رخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتواضع
 داده اند که برات بستانم شیخ سادکی ادرا دیده داشتند که یاران
 باو سطا بیه کرده اند بکنرم که محل استجابت دعاست اشارت کردند
 و گفته انجا رفته بکوی یارب اعطینی البراه یعنی ای پروردگار من
 عطا کن مرا بجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که با بکشت خدمت
 او کاغذی بخط سبزه بر آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
 به برات فلان بن فلان من النار یعنی این است بجات تا مر فلان
 پسر فلان از آتش و فوات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت

هشت حبسه بوده حضرت شیخ ابو عمر و زجاجی قدس سره
 کنت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و جلد محلایت از
 بغداد و مشاگرد سید الطایفه و ابراهیم خواص و پسر شیخ ابو العباس
 نهادندی اند و با نوری درویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند
 و ایشان بوی بابان بوده اند گفته اند دو سر از پسر امیر شام ارتین طلب
 پنجاه و شش حج گزارده بودند و گفته اند که اوزی نزد جنید رقیم دین از
 بیماری ختم کفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفته دوش
 سیکفتم بر سه مه اند که تن ملک است خواهیم درت داریم و خواهیم چار
 تو گستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تعرف دور کن تا بنده باشی و گفت
 ایشان در سال سه صد و چهل و هشت حبسه بوده و قبر ایشان
 در ثویریه بغداد است نزدیک قبر سری عقیلی و شیخ جنید است و در
 عمر نو و پنج سال حضرت شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الحکله
 الخواص قدس سره نام ایشان علی بن احمد بن سهیل
 است و اصل ایشان از بوشنگ که در نواحی هرات است از نوادگان
 مشایخ خراسانه ابو عثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس

عیسی البغدادی نام ایشان اسحاق بن محمد بن اسمعیل است و
 بابو بکر در اقیحبت داشته اند و ایشانرا تفسیر است بر بعضی آیتها
 کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف در آن
 جمع کرده اند و زری میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان
 بزیارت آمد و ایشانرا در میانکار مشغول دید سجاده بر سر حوض انداخت
 و نماز کرد و چون فارغ گشت مرادرا گفتند ای برادر این خود کوه دکان
 کنند مردانت که در میان چندین شغل دل با خدا می خورد جل نگاه تو اند
 داشت وفات ایشان در روز عاشره سال سه صد و چهل و دو و چهار
 بوده قبر در موضع جاگردیز سمرقند است حضرت شیخ

نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور
 مصلح و ساجرانام ابو منصور تاریدی بوده اند وفات ایشان در روز
 عاشره سال سه صد و چهل و دو و چهل و دو بوده و قبر در جاگردیز سمرقند
 است حضرت شیخ ابوالعباس سیاری دخترزاده احمد
 بن سیار اند نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل
 از مرو و سرید ابو بکر واسطی اند و طریق سیه منسوب ایشان است

است و بنای این طریقه ترجیح و تفرقه است و صاحب علوم ظاهر و باطن
 بودند و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو بحسب واقع شده
 و قبر در سردست حضرت شیخ ابوالخیر مینائی الاقطع
 نام ایشان حماد است و باصل از ده قیامت بوده اند که از توابع میرزا
 گویند قیامت از مصعب است از ولایت سرب و شیخ در بنیل ریافتند
 و ایشان از جد دست نیز دیده اند با شیر موانت و صاحب کرامات
 و مقامات بودند با سید الطایفه شیخ جنید و ابو عبد الله غلام صحت داشتند
 اند و در طریق توکل یگانه بودند و در زی کی را دیدند که بر آب می رود و گفتند
 این چه بدت است در خشکی بیاد راه برود و دیگر را دیدند که بر هوا می رود و گفتند
 این چه بدت است که با می روی گفت بیخ حسه بودند و در دای راه برود
 کیفیت دست بر زمین ایشان در لغات الالبس مذکور است و وفات
 ایشان در سال سه صد و چهل و سه بحسب بوده حضرت شیخ ابوال
 بکر مصری قدس سره نام ایشان محمد بن ابراهیم است استاد ابوال
 دق و قمرانی اند و شاکر و زقاق کبر با سید الطایفه و نور صحت
 داشته اند و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و پنج بحسب بود

قدس سره بیکه روزگار و صاحب اسرار بود عالم معلوم ظاهر و باطن
 و محدث بوده اند و سریر حمد و نعتصار گفته اند بچکس فریفته از فریب
 صنایع نمند الا که مبتلا گردد بصنایع کردن سنتها و هر که بزرگ سنت
 گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بآداب محتاج نریم که
 به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی
 شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنت که از هیچ چیزش
 عجب نیاید و فات ایشان در سال سه صد و سی و یک بحسب بوده
 حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمان شانی
 کیت ایشان ابواسحق داز مشایخ جبل داز اصحاب ابو عبد الله مخزومی
 دابراهم خواص بودند و گفته اند هر که حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدو
 نامی دروغ دکر از نهایی بعینه دغ گرفتار شود و با آن فضیحت کرد و فوات
 ایشان در سال سه صد و سی و هفت بحسب بوده حضرت شیخ
 ابو علی مشغولی قدس سره نام ایشان حسن بن علی بن سید
 است و مشغول دمی است برده فرسخا سفرش کرد ابو علی کاتبه
 ابو یحیی بوسی اند و فوات ایشان در سال سه صد و چهل بحسب

عجمی بوده و قبر در مشول است حضرت شیخ ابو سعید اوابی قلند
 سره اصل ایشان از فارس بوده در نیشابور سکونت داشتند
 از بزرگان مشایخ و مقلد امی این طایفه بودند شگرد شیخ ابو بکر شبلی افغ
 و شیخ ابانرا بزرگی میداشتند وفات ایشان نیشابور بوده در سال
 سه صد و چهل و هجده بوده حضرت شیخ جعفر الخزاز رحمه الله
 نام ایشان احمد بن محمد است در اصل ایشان از نجره در سامن بودند
 بکرم مطهره در وقت خود شیخ حرم بودند ایشانرا تعالیف بسیار است
 و با سید الطایفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد
 و چهل و یک عجمی بوده حضرت شیخ ابراهیم بن احمد
 مولد الصوفی کینت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند
 با سید الطایفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک عجمی
 بوده و قبر در شیراز است حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم
 السمرقندی کینت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقه اند با
 ابو عبد الله جلا و ابراهیم خوارزمی صحبت داشته اند وفات ایشان
 سال سه صد و چهل و دو عجمی بوده حضرت شیخ ابو القاسم بن

ایشان در سال سه صد و پست و هشت هجری و بقول سه صد و پست
و هشت هجری بوده و قبر در کوه معظمه است حضرت شیخ ابو علی نقی
رحمه الله تعالی نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد
و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه صد و پست
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو محمد مرعش قدس سره
نام ایشان عبد الله بن محمد بن ابورست متوطن بوده اند بعد از مرید شیخ
ابو حفص حداد اندو سید الطایفه را دیده بودند شیخ ابو حفص ایشان را
سیاحت فرمودند بر سال هزار فرسنگ بسوی سکر دنیای برهنه و سه برهنه
و به هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بود که سه روز
می بودند ایشان گفته اند هرگز خوشین را باطن خاص ندیدم تا خود را بظن
علام ندیدم شخصی بایشان گفت فلان بروی آب میرود و منم نمودند
نزد من شخصی که می گفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا بروی آب رود
وفات ایشان در سال سه صد و پست و هشت هجری بوده حضرت
شیخ ابو یعقوب نهر جویری رحمه الله نام ایشان اسحق بن
محمد از علماء اشاعره بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان یکی صحبت

صحبت داشته اند و سالها در کوه سطره مجادرت کردند مرید ابو یوسف صوفی اند
 ایشان گفته اند تیا درایت و کناره آن آخرت است و گشتی آن نقوی در
 مردم هر سه از گفته اند ذوالنفعی را که شکر آن نمکنی و پاینده است آنرا که کفر
 آن کنی و گفته اند هر که اسیری بطعام نبود همیشه گرسنه بود هر که توکل می
 مال بود همیشه در دیش بود و هر که حاجت خود قصد عملی کند همیشه محروم
 بود و هر که در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخدول بود و وفات ایشان
 در سال سه صد و سی و هجده بوده و قبر در کوه سطره است حضرت شیخ
 ابو الحسن صالح دینوری نام ایشان علی بن محمد بن سید
 است از کبار مشایخ دیوانه دساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صلیه
 دبیر شیخ ابو الحسن فراخی و ابو عثمان غنی است و وفات ایشان شب
 شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجده و بموت سه صد
 سی بوده و قبر ایشان در مصر است حضرت شیخ ابو بکر بن طاهر
 دینوری نام ایشان عبد الله بن عمار طائفی است و از کبار مشایخ
 جبل دار اتران شبلی اند ابو یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات
 ایشان در سال سه صد و سی و هجده بوده حضرت عبد الله بن سارال

سید الطایفه شیخ جید و شیخ ابوالحسن نورسی و از علمای مشایخ و عالم در جامع اندر علم
 ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقام ادراک بوده اند شیخ الاسلام فرموده
 اند که از زبان یکی پس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی دهم شیخ الاسلام
 فرمایند که واسطی گفته اند که گوید نزدیک در است و آنکه دور است در هستی او نیست است و خدا در او
 بوده بقول صاحب طبقات سلی بعد از سه صد و بیست و هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار
 سال سه صد و بیست است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرده است حضرت شیخ
 ابوبکر کتانی قدس سره نام ایشان محمد بن علی جعفریست و اصل از بغداد و از بزرگان
 سید الطایفه شیخ جید اند و سایر ماجا در بکر معظمه بودند ایشان را چراغ حرم
 میگفتند در طواف دو آذوقه هزار حتم کرده سی سال در حرم نشسته بودند درین سی سال
 شبانه روزی یکبار طهارت تازه میکردند و در نیت خواب نکردند و صحبت در خضر علیهم السلام
 بودند حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و گویا میکردند و جوابهای شنیدند
 چنانچه یک شبی فرمود که بگویم به پیغمبر صلعم را بحجاب دیدید وقتی پیغمبر صلعم فرمودند که بگو
 چهل و یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون در خواب میرود دل وی میزدان
 گفته اند این خلق معصوم است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایمان میل کردن
 دلت لغت و همه خلق است هر که اخلق پسته و تصوف پسته و گفته اند محبت پستار

ایشانست بر آن محبوب و گفته اند بن در دنیا باش بدل در آخرت و گفته اند شکر آن
 در موضع استغفار گناه است و استغفار در موضع شکر گناه و فای ایشان در سال صد
 و بست و در بحر بوده فرمود که عظمت حضرت شیخ ابراهیم بن داود
 کین ایشان ابو اسحق است و از جهل مشایخ نام اند ذوالنون مصری و الطائیف
 و ابو عبد الله جلاد دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفته عا جز ضنوف ترین خلق
 است که عا جز نبود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر
 آن که گفته اند آنچه کفایت تو میرسد بنا بر آن اما مشغول در پنج در زیاده طلبی است گفته
 اند کفایت در دین آن تو کل است و کفایت تو نگران اعتماد بر اطلاق و اسباب
 و گفته اند بس است از دنیا ترا و چیزی که صحبت درویش و دوم حرمت ولی و فای
 ایشان در سال صد و بست و شش بحر بوده حضرت شیخ ابو الحسن
 بن محمد مری نام ایشان علی است و از مشایخ نبودند و با سید الطائیف و سید
 بن عبد الله تستری صحبت داشته اند و مجاور که عظمت بودند مری در اندیکه
 مری صغیر و دیگر که بکر ایشان مری صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مری
 بشیری رسید گفت ثم امانه فابقره شیر بر جای خود بود چون بر سر کوه
 رفت گفت ثم اذنا الشره شیر بر پای خاست و زنده شد و فای

مسکینان نسبت کن چنان کرد شب اورا دیدم که در وادی برآ خود چربی سحبت
 کفتم کاش برآ خود از آن در بها چربی نگاه میداشتی گفت نینداستم که تا این
 زمان خوابم زینت و فات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و
 در صحبت حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره کیت ایشان
 ابو عبید الله است و اصل از بلخ بر بد شیخ احمد خضریه اند مستعبان پلنگانه
 از بلخ پیرون کردند وی شهر کرده اهل شهر را نفوس کردند شیخ الاسلام گفته اند
 پس از آن شهر بلخ صوفی بر نجاست ایشان گفته اند میریدی که در طلب دنیا
 باشد آن نشان او بار و نگونی او است و گفته اند بند در دنیا زکت و اگر
 سوائی نیار کنی و اگر توانی خوار داری و فات ایشان در سال سه صد و نوزده
 بوده و قبر در سمرقند است حضرت شیخ ابو الحسین در ارق نام ایشان
 محمد بن سعد است از کبار شیخ بنش بود و قدما می ایشانند و مرید ابو عثمان چری
 اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو است که با دکنی گناه بار خود را پس از آنکه
 عفو کرده باشی و فات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است حضرت
 شیخ ابو الحسین در ارق قدس سره اصل ایشان از شهر بغداد است نام
 ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند و فات ایشان در سال سه صد

سه صد و پست بجزی بوده حضرت شیخ ابو عمر دمشقی قدس سره
 از بزرگان شیخ نام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و صحاب و انون مصری صحبت
 اند گفته تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلك چشم پوشد از ما سوا
 او بیبشاید او که نزهت است از جمیع نقصان و وفات ایشان در سال سه صد
 و بست بجزی بوده حضرت خیر النجاج قدس الله کینت ایشان ابو حسین
 است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سمره و سکن ایشان بغداد مرید سنی
 و از اقران سید الطایفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم
 خواص و شیخ پرورد در مجلس ایشان توبه کردند شیخ را نزد سید الطایفه فرستادند و شیخ
 بنود نیز بسبب نجاجی ایشان در نجات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود
 که ملک الموت سایه انداخته سر از بالین برداشته گفتند عفاک الله توفیق کن که
 توبیده خدای تو من بیند خدا را گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت
 نماز آید بگذارد از آنچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و آنچه ترا فرموده اند میشود و پس
 طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند و وفات ایشان در سال سه صد و بست
 و در بجزی بوده مدت عمر کمید و پست سال حضرت شیخ ابو بکر الواسطی
 قدس سره نام ایشان محمد بن ابن موسی و مشهور اند با بنی فرغانی از قدمای صحابه

یار دیده دیار احمد و از کمال بجانگی و کجمنی دولی بر خاست و الا بیت
 چه نسبت خاک با عالم پاک که ادراک عاجز است از درک ادراک یقینیه
 نقل ایشان در باب الطاق بعد از در شنبه بیت و پنجم ذی حجه سال ۲۳۵
 ذی حجه و واقع شده حضرت شیخ ابو العباس بن عطاء رحمه الله نام
 ایشان محمد بن احمد است بنزادی الاصل و از علمای مشایخ و طرفاء این قوم بود
 اندک گرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطایفه و شیخ ابوسعید خراسی صحبت
 داشته اند و ایشان در اقصیه است بس نیکی بر تمام قرآن مجید بر زبان ایشان
 و فغان ایشان در ماه ذیقعد در سال ۳۵۰ هجری بوده و بعضی صد و بیست
 نیز گفته اند و الاصح قول اول در نیز فایره باشد خلیفه چون همین تصور است
 از ایشان برسد که چگونگی در حق علاج گفته بود در حق خود میرد از و سیم مردمان باز
 ده و نیز گفت تخریص میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را بجان بجان کنده بر سینه
 ایشان نشاندند و در همین حالت بر حمت حق پوستند حضرت شیخ ابو بکر
 رازی قدس سره نام ایشان محمد بن ذکریات و از بزرگان این طایفه در زمان
 ایشانند گفته اند در مشایخ پنجگس از ایشان گریان تر نبوده و پوسته عبادت
 میکردند و فغان ایشان در سال ۳۵۰ هجری بوده حضرت شیخ ابو

الخیر حمصی روح الشکر و صمد بار نابادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نمود
 اندو فوات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ
 ابو محمد حسری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و کوفی
 حسین بن محمد و بختا عبد الله بن یحیی از اکل مریدان سید الطایفه اند
 چون سید الطایفه وفات نمودند ایشان را بجای سید الطایفه بنانند در فقه
 و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله ستری صحبت داشته اند گویند کسانیکه مخطوطه
 مقام کردند و کفنه و سخن نگفتند و پشت باز نهاده اند و پا دراز کرده ایشان گفتند
 اخلاص ثمره یقین است دریا ثمره شک و کفنه اند بر جمع عارفان بخدا بر
 بود و مرجع عوام بعد از ناسیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و
 بقولی چهارده هجری بوده در جنگ فراموشی از شکی رحمت حق پوستند
 حضرت شیخ بنان محمد احمال قدس سره اصل ایشان از واسط است
 و در نه سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند و با سید الطایفه
 صحبت داشته اند و ایرام خواص زاده بودند و از استادان نورانی اند
 و ایشان گفته اند در کفنه بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی در جانی
 پیش آن جوان نهاد و گفت مرا این حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران

بانگشت اشارت کردند پند یکسو شد و پند دانند یکسو در باب ایشان
 مشایخ زحم الهدرا اختلاف است بعضی مثل شیخ عمر دین عثمان
 مکی که میراث اند و ابو یعقوب نه جوری و علی بن سید صعبانی
 و غیر هم از مشایخ متقدمین الکار کرده اند و سحر ساخته اند و نسبت
 بسو میکنند اما جمیع چون شیخ ابابکر شبلی و ابوالعباس بن
 عطاء و شیخ عبد الله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصر بادی و شیخ ابوسعید
 ابوالخیر و شیخ الاسلام خواجہ عبد الله نصاری و شیخ ابوالقاسم
 کرکاتی و سید علی مجوری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از
 متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مجبور محالست
 مجبور اصل بود صاحب کشف المحجوب نه موده اند من معتقدیم
 اما سخن ادواته را تا ی حضرت خواجہ محمد پارسا رحمہ اللہ
 در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب نوشته اند که سید
 الطایفه شیخ حمید قسوی بقبل حسین ابن منصور نوشته اند این
 افتراءی محض است بر سید الطایفه چه وفات ایشان پیش از قضا
 حسین ابن منصور پانزده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ

وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ
 نشستن بر آب بود و جذبه عشق آنست که چون محبت بر تبه اعلی رسد عاشق در آتش
 بسوزد و در آرزوی خیزمانند در نظرش جز یار در نیاید هر چه بیند از یار شناسد
 او در شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند
 و نه بیند و چون عاشق بر بنیوال کرد و یقین که هر چه در نظرش در آید از کثرت
 یار ندارد چنانچه مولانا عبد الرحمن جامی نسبت بهین حال فرماید بیت
 بسکه در جان نگار دینت زارم تویی بهر چه پدید آید از دور پندارم تویی
 و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت چو در خانه دل بغیر از تو کر
 نیست بهر شکل آئی تو باشی بدانم پس حسین ابن منصور در بیجا
 بودند که از بجزری و جذبه عشق اناالحق گفته در نظر ایشان هیچ چیز جز یار
 در نیاید و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند
 اگر چه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در اواخر لیلی را
 شناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت
 لیلی خودم فسر و گر آن لیلی از خیمه برون نشود همه کوه و صحرا چون
 شود اگر چه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما نهایت عشق و فنا و جذبه خود را

عالی و فات ایشان در سال سصد و دو و چهل و نهمی دیده شده
 حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی کینت ایشان ابو
 و از قوامی شایخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد
 حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیار از نیکوایف صحبت داشته اند فرمود
 اند شنیدم که ذوالنون اسم اعظم میداند متی خدمت وی کردم و
 در خواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سه پوش که در سوره
 پیچیده بود بمن داد و سه بود بقلان دست من برسان طبق را
 برداشته ادانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا در نیچه باشد خود
 را نتوانستم ضبط کرد چون در گرم در آن موشی بود بدرفت گفتم
 بمن استهزا کرد و گفتناک باز گفتم چون مرادید گفت هرگاه امانت
 داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی
 نمود و فات ایشان در سال سه صد و سه یا چهار چهل بوده

حضرت شیخ ابو العباس پستی رحمه الله
 نام ایشان عبد الله بن محمد بن یافع بن مکرم است و با اصل از پستی
 است که در لواحق فخر است در تاریخ این کثیر مسطور است که ابو العباس

الجاسس پستی هفتاد سال پہلو بر زمین نرسا بند و بد یوار و ستون
 نیکه نکرد و پای برینہ از بنشا بور بحر میں اشرفین رفت و در ہما
 در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماہ محرم سال
 صد و چہار ہجری بودہ حضرت شیخ ابو عبد اللہ بن حلال
 قدس سرہ نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از
 بغداد بودہ و ساکن گشتند بر بلکہ دمشق از اجلہ مشایخ شام اند و
 برید ابو تراب نجفی اند با سید الطایفہ و نوری صحبت داشته اند و فی
 ابوالخیز تیناتی ایشان را دیدند کہ در ہوا میرودند آواز دادند کہ بشناختم
 در جواب ایشان گفتند شناختی شیخ الاسلام فرمودہ اند ابو
 الخیر شناخت شخص را بگفت و ابو عبد اللہ شناخت مقام و
 شرف را و وفات ایشان در سال صد و نشت ہجری بودہ
 حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سرہ
 کینت ایشان ابو العینث و اصل ایشان از بنضای فارس است
 و صاحب سکر بودند و حلاج از ان جہت گویند کہ روزی بزندان
 حلاج کہ دوست ایشان بود رفتند آواز بکاری فرستادند بجائی

و مقام شغفت از صحبت ابوحنض و در همین محل صاحب کشف المحجوب
 می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین
 برسد و از هر پیری و صحبتی دیرا کشف مقامی کرد و با سید الظایفه در روم
 و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاست
 اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال بیست سال اندر یابانها غلت
 گزیدند چنانکه حس آدمی نشینند و از شفقت پیر ایشان بگذرخت چو در
 سمعت از سوراخ جوار دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند
 پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با بن خدا
 و مجاوران خانه و سه گنم تا مبارک بود قصد که معظمه کردند شاخ
 از آمدن ایشان بدل آگاه بودند با استقبال آمدند و ایشان را بصورت بدل
 شده و بجالی که بجز مشق چیزی مانده بود ایستادند و گفتند یا اباعثمان
 بیست سال برین صفت زیستی که آدم دورتیش در روزگار تو بجا
 نشدند بگوی که چو رفتی و چه دیدی و چه یافتی و چه باز آمدی گفتند
 بس که سیر فرستم و آفت سکر دیدم و نویدی یافتیم و نیکو باز آمدیم حسله
 مشایخ گفتند یا اباعثمان حرام است که بعد از تو بر کعبه آن که عبارت محو

محمود سکرکننده که انصاف جمله بادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله
 سخنان ایشان است که گفته اند خلاص سنت در ظاهر علامت ریاست
 باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست در جا از فضل او و گفته اند
 هر که خدا را دوست دارد آرزو سینه خدای و تقای خدا بود و گفته اند
 عاقل آنست که از هر چه پرتربیش از آنکه با درسد کار آن بسازد و خدا
 ایشان در ماه ربیع الاول سال دوصد و نود و هشت هجری بوده
 حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق کینت ایشان ابو اسحاق
 و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان ایقوم بوده اند و در
 بغداد سکونت داشتند و او استاد شیخ علی او داری و شاگرد عمار
 محاسبی اند و با شیخ سری لفظی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
 حضرت سید الطائفه شیخ جیند از ایشان حکایات میکرده اند ایشان
 فرموده اند هر کس ترک کند توبه بر آرزو نکانی میکند بر احوال و نیز فرموده اند
 که بسیار نظر کردن بسوی باطل میرود معرفت حق را از غل و فوات شیخ
 در سال دوصد و نه هجری بوده حضرت شیخ طلحه بن محمد صاحب طلی
 رحمه الهدی از کمل مبدیان شیخ ابو عثمان جبری اند صاحب مقامات

که صدیق زمانه او بود حضرت شیخ عمر و بن عثمان یکی الصوفی حرمه
 کینت ایشان ابو عبد الله است مرید سید الطایفه و استاد حسین بن
 منصور صلاح اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خزاز و عالم بوده اند
 بعلوم حقایق چون سخن ایشان با یک شد مردم بکلام منسوب داشتند
 و بهر سبب سختند و از کلمه عظمت بیرون کردند چون بچیده رفتند آنکه ایشان را
 قاضی آنجا نمودند اصل ایشان ازین است از بزرگان و سادات این
 قوم بوده اند بزرگان این طایفه گویند هر چه بر حسین آمد سبب دعای عمر و
 بن عثمان است که دیر از خود بر بخانید وفات ایشان در بعد از سال
 دوصد و نود و شش هجری بوده و بقول دوصد و نود یک و بقول
 دوصد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطایفه است و قول
 آخسته اصح است حضرت شیخ ابو عثمان و اعظم رحمه الله نام
 ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و متولد وی بوده
 بعد از آن بر پیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند و وفات
 ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری است حضرت شیخ نسیم بن
 بن محب الکذاب کینت ایشان ابو الحسن است و بقول ابو القاسم

ابو القاسم خذرا کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نغمات الناس
 مذکور است و تا کذاب نیگفتند ایشان را با زنی نکرستند در علم محبت بجا
 بودند با سری لفظی و محمد بن علی مصاب و ابو احمد قلاسی رحمتهم الله
 صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسن
 نووی بوده اند هر شب با نوزدی با نصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ
 ابو احمد قلاسی گفته اند مردی بر فقه او در بغداد چهل هزار درم نفقه
 کرد بمشور گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست بر خیر ما
 بگوشه رویم و بر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بعد این رفتیم
 و چهل هزار رکعت نماز گذاریم وفات ایشان در سال دوهصد و پنجاه
 و هشت هجری او دیده حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس
 سره نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشابوری است و جیره کلمه
 اینست از مجلات نیشابور اما اصل ایشان از ری است مرید شاه شجاع
 و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب زریاب
 که حق سبحانه و تعالی سر ابو عثمان را از دست پیرسته مقام عنایت نمود
 مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام عزت از صحبت شاه شجاع

مشهورانه باین بنوی دپدر ایشان از بختور است که باین هرات درود واقع
 شده مولد دستا ایشان بغداد است و نوری ازان جهت کونیند که چون
 در خانه تاریک سخن بگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق ایستاد
 رسیدن میداشتند بر بسوی لقطی انه ذوالنون مصری اادیده بودند و با محمد علی
 قصاب در حدین الحواری صحبت داشته اند و از آن سید الطایفه اند در
 طریقت مجتهد و صاحب مذہب بوده اند ایشانرا مشایخ دقت الیقول
 گفته اند در وجه و حالتی عظیم داشتند طریقه ایشانرا توریه گویند و سلامت
 ایشان موافق حیندیان است و قاعده مذہب ایشان تفصل تصور باشد
 بر غیر و در صحبت ایشانرا میفرمودند که کیس نفس در دنیا نزدیک من دست تراز
 هزار سال آخرت از بر اگر این سه ای حدیثت و آن سه آقربت و قربت
 بحدیثت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند در وی عابد ایشانرا برد
 هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آمده و عذر خواست و برد دست او خشک شده
 بود گفتند الهی چون این عابد باز آورد و دوست این را باین باره شیخ فرمودند تعجب
 نیک کردن جمیع مخلوق نفس است و نیز فرموده از من لم یوف الله نفع
 فی الدنیا لم یؤذنه الاخرة هر کس شایسته عذایر او در دنیا می شناسد او را در

در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشایخ فقه موده اند که
 پنجگس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن بوده
 شیخ السلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم مقصار آمده گفت میخواهم
 نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بود هیچ از ذهنت بیرون نماند
 یکسال دیگر کرد شهر میگشت و با کس نیا سخن و در سال دیگر در ویرانه
 خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر نماز و سماع موسیقی کرد و با پنجگس
 سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری
 دلالت کرد چون بشیخ رسید از او پرسیدند با که صحبت داشتند گفت
 با ابو حمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و
 اشارت میکند گفت آری گفته چون با ورسی و بر اسلام گوئی بگو که
 اینجا ما یم قرب بعد بعدت شیخ این بولی فرمایند قرب نکویند تا مسافت
 نباشد و تا مسافت بود و گمانگی بجای پس قرب بعد بود و وفات ایشان
 در سال دوهصد و نود و پنج بحسری بوده و بقولی دوهصد و هشتاد و
 شش واضح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری بر حق بود
 سید الطایفه فرمودند پنجگس در حقیقت صدق سخن گفت تا نوری بمرد

کسی بکشد بجا نوری عظیم مثل آرد تا دم خود را درون چاه انداخت داشتیم که
 سبب نجات نیست و فرستاده حق است دم آرزو بگر فتم در اسپردن نشسته
 آواز داد که بگو نجات یافتی یا ابا حمزه که بگفتی از تلقی ترا نجات داد نقل است که
 روزی سید الطایفه شیخ جنید المبیس را دیدند برهنه بر کردن مردم صحبت گفتند
 ای ملعون شرم نزاری ازین مردم المبیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند
 مردم آنها اند که در مسجد شریف اند و حکم سوخته اند چون در سجده رفتند ابو حمزه
 خراسانی و ابو الحسین نوری و ابو بکر دقاق را دیدند سرافق نشسته ابو حمزه
 سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای عذای ازان عزیز
 تر از المبیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد
 و نود و هجده بوده حضرت شیخ ابو بکر دقاق رحمه الله نام ایشان
 محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطایفه صحبت
 داشته اند دارا قرآن ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند وفات ایشان
 در سال دو صد و نود و هجده بوده حضرت شیخ ابراهیم الخواصر رحمه الله
 کینت ایشان بواسطه همین بعاد است حساب صحیح در طریق توکل و تجرید طایفه اند
 فاضلان درگاه الهی بوده اند دارا قرآن سید الطایفه جنید نوری و

و صحبت دار خضر علیه السلام شیخ اسلام گفته اند که شیخ ابوالمحسن حرقانی
 گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص ما بن میگفت این بود که اگر با خضر صحبت
 یابی توبه دگر از بهری شبی بگذردی از آن توبه کن مشاود توبه میسر شود و
 نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خوابی که دوستی از دوستان با منی بر خیزد
 و بر سر تل توبه توبه بیدار شدم برف میبارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص ما دیدم
 مرغ نشسته و دگر بر کرد وی سفیدی از سهی سبز نهی از برف و با همه برف
 که بر سر آمده بود در لایق غرق گفتم این منزلت بچه یا فنی گفت از خدمت
 فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک عجبی بوده یوسف بن
 ایشانرا شسته و دفن کرده بعلت شکم بر حمت حق پوستند گویند بر بار
 که فارغ می گشتند غسل میکردند و آنروز که از دنیا بر فتنه هفتاد بار غسل کرده
 بودند سه مایه عظیم بود بار آخر در آب بر فتنه و قبر ایشان در زینر حصا
 بطرک صفایان است حضرت شیخ ذکریای بن ولویه کتبت ایشان
 ابو یحیی است در اهل نیشا پور بودند و از کتبت خود فوت می ساختند و وفات
 ایشان در نیشا پور سال دو صد و نود و چهار عجبی بوده حضرت شیخ
 ابوالمحسن نویری رحمه الله نام ایشان محمد بن محمد بن محمد بن محمد و

اندر علم توحید و ایشان امام دیگانه شایخ بودند شیخ السلام فرموده اند
 که در علم توحید همه پروردگانه دارند شایخ پنجیکس از وی شناسم و نزدیک است
 که خراز پیغمبر بودی این بزرگی در پیر محمد بن منصور طوسی و در ایشان در
 ایامی بوده اند و با ذوالنون مصری و سهری مقلی و بشه صافی و غیر این
 اندر علم الکابر محبت داشته اند گویند وقتی در عوفات بودند حاجیان دعا
 میکردند و تیرا میدادند ایشان گفتند مرا از دانه که من بهم دعا کنم از کفتم چه دعا کنم
 چیزی مانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم تا غنی آرد ماد که پس وجود
 حق دعا میکنی یعنی پس ادیانست ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت
 آنرا خود را جز بجزترین چیزی نامشروع کن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد
 آنرا و یعنی آنست که برگیرد آنرا و فای ایشان در سال دو صد و هشتاد و شش
 هجری بوده و نوبت دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و چهار که سفر است
 حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رحمت ایشان ابو
 الفضل است و با ذوالنون مصری محبت داشته اند حضرت بایزید بسطامی
 را در ده فوات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت
 هجری بوده حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رحمة الله نام این

ایشان محمد بن ابراهیم است بابش عافی دسه سی سغلی و ابو تراب نجفی
 صحبت داشته اند و سرید عارف محاسبی اند در آقران ابوالمحسین کور
 و غیر شایع بودند و منی در بغداد از قرب ابی خیری می آمدن شنیده اند از خود
 غایب گشته همچنان در رفتن ایستادند چون با خویشانش آمدند خود را در باغ
 دیدند از بیست و سی حضرت شیخ ابو حمزه خراسانی رحم اصل ایشان
 از ایشان بپوشیدند از جمله شایع و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نجفی و
 شیخ ابوسعید خراسانی صحبت داشته اند و از معاصران سید الطایفه بودند
 صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در میان ایشان در جای افتاد
 چون سه روز بگذشت کردی با بخار رسیدند با خود گفتیم که ایشان را آواز دهم
 باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدو خاتم شکایت کنیم که خداوند من را در
 چاه انداخته شما بر آید آن کرده بر سه چاه آمدند گفتند این چاه در میان
 راه است بیاد ایچری بیاید و بیفته تا بجهت ثواب سه این چاه برایشم
 ابو حمزه گفتند نفس من با منظر اب آمد و از جان خود نوبه شدیم
 آنها سه چاه پوشیده هستند من با حق ساجات کردم و از غیر او ما
 گشتم چون ثواب شد از سه چاه آواز شنیدم چون دیدم سه چاه

دو صد و هفتاد و نه بحسب بوده حضرت سهیل بن عبد الله شمر
 قدس سره کنت ایشان ابو محمد است و حقی مذہب برید ذوالنون مصری
 و از کبار علما میظایفه و او تا عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت
 طریقه سهیله منسوب ایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است
 صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله شمری از روزی که از مادر
 زاد صایم بودند و آن روزی که از دنیا بر رفت نیز صایم بود و از ایشان پرسیدند
 که نشان بد بختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل دهد و عمل دهد و عمل
 مذہب که عمل کنی بکار کنی و دیدار صحبت دهد با بندگان و ترا قبول مذہب گفته اند که
 در شبان روزی هر که یکبار خورد این خوردن صد یقین است گفته اند هر که گرسنگی
 کشد شیطان کرد او نکرد بحکم خدا استغاثه گفته اند و شمر همه اقباسیر خوردند
 و گفته اند هر وجهی که کتاب دست گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ
 مصیبتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را
 بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ مصیبتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته
 اند خداوند ابر روزی دیشب دست عطا نام است و بزرگترین عطایا آنست
 که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ باری دبی نیست الا خدای و هیچ ذلیلتی

نبوت الارسول صلی الله علیه و آله و سلم بیچ زادی نبوت الا تقوی بیچ علی نبوت الابرار
 و گفته اند خدای ماضی بلیا فرید و نسر بود بمن را از کونیه و اگر از نیکو نید بمن کن
 و اگر این نیکسید حاجت از من باز خواهد و گفته اند هر کز دل زنده نشود تا نفس
 میرود و گفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام کردن و از خلق
 که بچتن و گفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال
 باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است بعقل خدای و گفته اند نفس از
 سه صفت خانی نبوت کافرست یا منافق یا مرای و فات ایشان در ماه
 محرم سال دوهشتاد و سه هجری بوده و اینقول اصح است و مدت عمر
 شریف هشتاد و نوزده که جبارة ایشان از برداشتن مردم بسیار جمع بود
 چو دهنفتاد و سار که آن مشغله اشیند بیرون آمد چون بخیاره رسید آواز برآورد
 که ای مردمان آنچه که من بزم شامی بیند گفتند چه می بینی گفت فرشتگان
 از آسمان می آیند و خود ابر جباره می مانند و سلمان شد حضرت شیخ
 ابو سعید خزاز روح الله نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خزاز
 و اصل ایشان از بغداد و طریقه حرازیه منسوب است بایشان و اول کسیکه
 در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و

بگفتند سبیل شتری رسید الطایفه گفتند اگر او بود که پس از پنجم صلح
 پنجم بودی حمدون بود ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس
 اشکارا کن و گفته اند من شمارا بد و جز وصیت کنم صحبت علما و جناب از
 جهال و گفته اند تو کل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود
 بخدای باز که ناری بهتر است از آنکه بجایه و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من
 نیک خوی را ندانم الا در سخاوت و بد خوی را نشانم مگر در بخل و گفته اند
 تو افسوس آن بود که کس را بجز محتاج ندینی در دو جهان وفات ایشان در
 سال دوهصد و هفتاد و یک هجری بوده و قبسه ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شحرف قدس سره

کینت ایشان ابو نصر است و اصل از نو و از قدمای مشایخ خراسان اند
 گویند در حالت نزع با خود چیزی بگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی
 استند ستمی ایک تعجب فدوی علیک بار خدا یا بسیار شده شوق من بوی تو
 تعجیل کن ز من بر اثر خود چون ایشان می شستند بر ساق پای نوشته
 دیدند که القح آمد وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دوهصد و هفتاد
 و سه هجری بوده بر جبهه ایشان سی هزار کس نماز گذارند و

حضرت شیخ ابو عبد الله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل از نرات است و از مستقدمان وزیران کمان شایخ
 نرات اند و پسر شیخ ابو علی بن مختار العلوی الحسینی فرزند اند طهام چنان فرزند
 که او را خورده باشی بنا او را اگر تو او را خوردی همه نوز شود و اگر او را همه خورد
 وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و هفت بحسب بوده و قبر در نرات است

حضرت شیخ ابو عبد الله مخرلی رح

نام پدر ایشان محمد اسمعیل است اسناد از ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمان
 شاهی و سرید ابو الحسن علی زین اند و ایشان مرید خواجده عبد الواحد زید
 و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه
 سینا سخن می گفت سخن بسیار شنید که گفته بنده با او چند آن نزدیکی جوید که
 فردا مانده اسنگ از کوهی چسبند و پاره پاره میشد و پها مومن است آمد و گفته اند چون
 حواری ترین مردم در ویشی بود که با تو کمر آن نه اند که در عظیم ترین خلق را تو وضع
 کند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد
 و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سینا است شیخ ابو عبد الله
 الخاقان الصوفی رحمه الربکار صوفیه بعد از آن وفات ایشان در سال

حال این بود جوانمرد بنمود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری
 و بنویسید در صد و شصت و پنج دفعه شده حضرت شیخ علی بن موفق
 بغدادی از ۱۷۰۰ نفرهای مشایخ عارف و بزرگان این قوم بوده اند و حضرت
 شیخ ذوالنون صهری را دیده اند و سفر بسید کرده و معناد حج گذارده اند
 و حتی بعد از حج با خود تبایع میگفتند که میروم و می آیم نه دل دزد و دقت من
 خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواست دیدند که ایشانرا گفت ای
 پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی ^{چرا}
 گویند از وی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاهداشتند چون از
 آستین بر آوردند دیدند که در آن کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر
 سترسی در حال آنکه پروردگار تو ام و ایشان گفته اند خداوند اگر من ترا
 از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آرد اگر با مید پرستی پرستم
 بر گنم در آنجا جای ده و فرود بسیار اگر بمهر می پرستم یکدیگر بنامی دلبس از این
 هر چه خواهی بکن وفات ایشان در سال دصد و شصت و پنج هجری بوده
 و قبر ایشان در هرات است نزدیک بانغ سعید و گویند که شیخ الاسلام خواج
 عبدالرحمن انصاری هر وقت سوار به آنجا رسید فرود آمد و دیادب گشته

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کینت ایشان ابو جعفر است و اصل از بصره گفته اند هر که بطلب قوت بر خاست
نام فقرا در بصره است و فات ایشان در سال دو صد و هفتاد و هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کینت ایشان ابو الفوارس است و از ابناء طوک بوده اند و سرید ابو حفص صد آید
بعینت بسیاری از شاخ زرسیده اند چون ابو تراب نخشی و ابو ذراع سمری
و ابو عبید بصری گویند شاه چهل سال نگفتند و فقی در خواب شد مذق تعالی را
بجواب دیدند پس از آن پوسته خواب کردند چنانچه ایشانرا خفته یاد طلب
خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق
رضا و قبول تعناید نخشی و فات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد و هجری است

حضرت حمدون قصار قدس سره

کینت ایشان ابو صالح است و نام پدر ایشان عمارة و طریقه قصار سیروب
ایشان است و درین طریق اظهار دشیر بود صاحب کرامات و امام اول است
و در نزد سغیان ثوری بودند و با ابو تراب نخشی و علی نصر آبادی و ابو حفص
صحبت داشته اند اول سئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند و احوال

کسی که از مشایخ پس از خلفای ارشدین بر مبرز شد ایشان بودند باین
 گفته قومی اند که بیکوینده با بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگویند
 رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بپی میگذشتند برادر ایشان گفت
 خوش تویی هست فرمودند خوش تر ازین دل انگس است که ازین ده فارغ است
 و گفته اند با مردمان سخن کم گویند و با عذای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه
 رشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفته اند حضرت از صفات ادیان است
 اعتماد بر عذای در همه چیز و بے نیاز بودن بدو از همه چیز در جمع کردن باو
 در همه چیز و گفته اند منتهای پیشین صد یقالت بر رسیدند نشان محبت
 چیست فرمودند آنچه بیکوی زیاد شود و بجفای نقصان نه پذیرد و گفته
 گفت بر او صیت گویند فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول
 نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست من امی که من ترا
 دوست دارم با آنکه بے نیازی پس من چگونه دوست ندارم با اینهمه حاجت
 و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیارزی و
 گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بعضی
 تو افتاده و فات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری بود

رد داده و فقه ایشان در پیشاپورت در قبرستان بمبر حضرت شیخ
 ابو حفص حداد رحمه الله نام ایشان عمر دین سلسله است و اصل ایشان
 از پیشاپورت از بزرگان زمان و شیخ سلامت مرید عبد الله با دوری دستاورد
 ابو عثمان جبری اند با سید الطائفة جنید ملاقات کرده اند گویند روزی
 می گذشتند یکی را متحیر در کربان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری دهم
 کم شده جبران هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
 بر نزارم تا خرد با نرسد در حال خرد پدید آمد نقل است که یک از ایشان
 طلب دعوت کرد گفتند یا اخی لازم بگیر باش تا همه در با بر تو گشاده
 گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن بینند و گفته اند کرم انداختن
 دنیا است برای کسی که آن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را
 چهار ماه بهمانی کردند در هر بار صلواتی دیگر می ساختند و چون بوداع رفتند
 و گفته یا شبلی اگر پیشاپورت آبی بنز بانی و جو انزدی تو آموزم گفتند یا
 ابو حفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و تکلف جو انزدی خود بهما نزار چنان
 بایست داشت که خود را تا با من بهمان گرانی نه آیت و بر حق نشانی
 نه چون تکلف کنی آمن بر تو کران آید و در حق بر دل آسانی شود هر که با ایشان

از بزرگان مشایخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بار بار بر قدم حجرت
 سوگرده اند شخصی ایشانرا گفت یکدیوار ز سرخ دارم میخواهم تو بهم صحبت
 چه می کنی گفتند اگر بی ترا بهتره اگر نه بی مرا بهتر فرمودند بر او غلطی که تو نمکر
 از مجلس او نه در ویش بر خیزد و در ویش نه تو نمکر او نه در اعطاست و فاست
 ایشان در سال دو صد و پنجاه پنج بوده شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی
 قدس سوره کینت ایشان ابو عبد الله است طریقه حکیمه منسوب است
 بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محققان مشایخ
 اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشته اند و از خواص
 یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام در هر روز یکشنبه یا
 خضر علیه السلام ملاقات میکردند و دو اوقات از یکدیگر می پرسیدند کویند یکبار
 تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام انهم را پیش ایشان باز دادند
 و گفت خود را پیش بدین مشغول سیدار ایشان گفته اند صد شیر کرسند
 در همه کوه گفته اند چندان تباها نمکند که یک ساعت شیطان کند و صد شیطان آن
 تباها کند که یک ساعت نفس آدمی نقل است که در جوانی صاحب حسن بوده اند
 زنی صاحب جمال ایشان را دعوت کرد با او التفات کردند و قی آن زن خبر است

یافت که بیایغ رفته اند خود را بیار است و آنجا رفت از بیایغ کبر بخت وزن بود
 میدوید با تو بجه نگر و ند بعد از آن تی که سن گشتند این سخن با پدر ایشان آمد و در
 خاطر گذشت چه بود اگر حاجت آن زن روا کردی بعد از آن تا بی گشتی چون
 این در خاطر ظهور کرد اندوه ناک شده و گفتند ای نفس خبیث در جوانی در
 خاطر این بود اکنون بعد از این صفتها بسیار در پیری پشیمانی خود بخت این
 خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند
 ای محمد بجز مشو نه از آن است که در روزگار تو رجعتی است بلکه آن خاطر از آن بود
 که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر گشت
 و دور افتادیم ترا جری نیست و در حال تو قصه فرشته و آنچه دیدی از
 دراز کشیدن مدت سفارت است و ازین پایه دانست که درین ایام که سال
 برار و چهل و نه بجری است و از زمان پیغمبر صلعم دورتر گشته در دنیا و علمها و
 حضور صا در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد و فانی ایشان در آن
 دو صد و پنجاه و پنج مجسمه واقع شده حضرت شیخ یحیی بن معاذ را از
 قدس سره گینت ایشان ابو ذکریات و لقب واعظ در باب ایشان
 بعضی از اکابر گفته اند حدیث او در یحیی بود یکی از اینها در دیگر از اولی و اولی

را از ایشان پوشیده دارید و زمانه را بر عبت که رعبت شما دیده بعضی از
 عبادت را بشما یا آموزند و اهل معرفت بسکوت یعنی پیش عارف حرف
 گفتن خوب نیست و فایده ایشان در بیت دشم شعبان سال دو صد
 و پنجاه و پنج در واقع شده نقل است که چون بر حمت حق پوستند آن شب
 هفتاد کس اهل صلح را مجواب دیدند که آنحضرت میفرماید در وقت خدا
 و ذوالنون خواهد آمد با استقبال او آمده ام و چون جازه ایشان می بردند
 سرغان بسیار بر جازه پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را بسایه خود پوشیدند
 و هیچکس از آن قسم سرخا را ندیده بود و خلق از آن کاره که نسبت ایشان
 داشتند باز آمدند تا بیک گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان
 نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانده بود ذوالنون جیب الدمن است
 قتیبل الله و بعضی از شرکان هر گاه آن نوشته را میترسیدند باز نوشته
 میافتند حضرت شیخ ابوتراب بخشی قدس سره نام ایشان
 عسکرن الحصین است و بقوله عسکرن محمد بن الحصین از اکل شایخ
 حراسان بوده اند و بابو عالم عطار بصری و حاتم احم صحبت داشته اند
 و بر قدم نجسید بسیار حمت بسیار نموده اند گفته اند توکل است که خود را در

در دریا عبودیت افکنی و دل در خدای بسته داری اگر بدشکر کنی و اگر ناکبر گردی
 کنی و گفته اند نیت از بنیادت چیزی منفعتی ترا اصلاح خواطر و لباقت و
 غیر غله کردی و این نیت و بنیادت را در لباقت با نیت و وفات ایشان در
 هفتادم جمادی الاول سال دوهصد و چهل و پنج بحسب بوده چون در بادیه
 بصره بر رحمت حق پوستند بعد از چندین سال جماعه با نجار رسیدند و ایشان را
 دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست در کوه در پیش نهاده
 و از درنده با بیخ فرس فرسیده حضرت شیخ ابراهیم بن علی
 رحمه الله اصل ایشان در اصفهان است با معروف کنی صحبت داشته
 اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند برگاه
 خوابی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوی هو الاول والاخر و الظاهر
 و الباطن و هو بکل شیء عليم وفات ایشان در اصفهان سال دوهصد و چهل و
 هفت بحسب واقع شده حضرت شیخ ذکریای بن یحیی البروک
 از کبار مشایخ مستجاب الدعوه بودند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده
 اند ذکریای از جمله اید الیه وفات ایشان در هرات ماه ربیع الثانی
 دوهصد و پنجاه و پنج بحسب بوده شیخ ابو عبد الله بنجر

و تجرید بود و نه سب نه استن رخصت و از جمله سعادت و فوات ایشان
 در بعد او سالی دو صد و چهل و بیست و یک روز و یک شب و یک روز که حضرت
 ذوالنون مصری رحمه الله کینت ایشان ابو العیض است و نام ثوبان بن
 ابراهیم و اصل ایشان از اصمیه مصر است شاکر حضرت امام مالک و مرید
 است از فیصل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پشوا اهل طاعت و صاحب
 ریاضت و کشف و ذکر است و در تجرید و توحید بکانه و سه عارفان زمانه بود
 اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان
 هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن است که
 در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشسته باز کابینه را کو بر سر
 کم شده بر اتفاق کردند که ایشان برده اند میر بخانیند و امانت بر ایشان
 چون کار از حد گذشت گفته صداقت او میدانی که من نه برده ام هزاران
 مایه سه از دریا بر آوردند و در دمان هر نیکی کو بر سر یکی از آنها گرفتند
 و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در بای ایشان می افتادند
 و غمناک می شدند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون
 مصری قدس سره نسبت بگمان برقع داری که اندر یک کشتی با ایشان

ایشان بوده مینمایند فرمودند هرگز از زمان دآب سیر نخوردم تا ز محبت
 کردم خدا ایراد نه قصد معصیت در من پیدا آمد گویند چون سزا هستند نماز شغل
 نشوند یعنی گفتند بار خدا یا بکدام قدم ایتم بر گاه تو د بکدام زبان گویم از تو
 د بکدام دیده نگرم بعین تو د بکدام لغت گویم نام تو از بیست و یابیگی
 سر مایه ساختم د بر گاه تو آدم فرمودند راه راست آنراست که از خدا
 ترسان است چون ترس بر خاست از راه افتادی و من فرمودند در سنه
 با کسی کن که بتغیر تو بتغیر کرد و من فرمودند سوفت قرار بنیکیر در در شکلی که از
 طعام پر باشد د نیز فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص
 از غفلت فرموده اند علامت محبت خدای آنست که متابعت جیب خدا
 کند در اخلاق و افعال و او امر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از
 مردم بریز کار کبست فرمودند آنکس که زبان خود نکاهد از پرسیدن علامت
 تو کل جیبست فرمودند طمع از ضلایق منقطع کرد اینان پرسیدند اندوه
 کهرا بیشتر فرمودند به خوترین مرد ما را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هر
 ترا از حق شغول دارد پرسیدند سفل کبست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
 دنیا مورد شیخ فرمودند ای مردمان علماء املقات گیند بجهل یعنی اسر از خوف

دو صد و سی و دو مجسمه سی بوده است ط

حضرت شیخ حاتم بن عثمان اصم

کینت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل ایشان حنفی مذہب و سرید شیخ شافعی بنی
 و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان امم بزرده اند ضعیف
 با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن از وی با جدانشد بجهت دفع خجالت او
 گفتند آواز بلند تر کن که من نمی شنوم و خود را چنان فراموشند که گوش
 ایشان گرفت و آنرا شنیده اند ضعیفشان در مان شد و این لقب بر ایشان
 ماند گویند بفریفت یکی از ایشان وصیت خویش فرمودند اگر یار خوابی
 خدای بس و اگر همراه خوابی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خوابی دنیا بس
 و اگر توش خوابی قرآن بس و اگر کار خوابی عبادت خدا بس و اگر وظیف
 خوابی ترک بس و اگر اینکه گفتیم پسندید نیست و در رخ ترا بس فرموده اند
 شہرت رسیم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر بس نگاه دار
 خویش را با عماد خداوند درینا ترا است گفتن و چشم را عبرت نکر بسین دنیا
 ایشان در سال دو صد و سی و هفت مجسمه بوده بموضع ماسجد که از آنجا
 حضرت شیخ احمد بن حنبله قدس سره

کینت ایشان ابو عابدت و اصل ایشان از پنج مرید حاتم اعم و از بزرگان
 مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بابر بن بسطامی و ابو تراب
 نخشی و ابو حفص حداد و دیده در طریقه ملائمت داشتند و جابره بروی لشکر بان
 داشتند شیخ احمد منته سوده اند هر که در ویش از خدمت کند به چیز کرم شود
 تو اضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خواب گران نیت از خواب
 غفلت و فوات ایشان در سال دو صد و چهل و هجری بوده و مدت عمر او
 پنج سال است و قبر در پنج است شیخ ابو العباس حمزه بن محمد
 حارث بن اسد کاسبی رح

از مقدمان مشایخ هرات و سنجاب الدعوة بودند منته سوده هر که را محبت
 او یا آراسته نشان از او بهیچ بند آراسته نگردد و فوات ایشان دو صد و چهل
 و یک هجری بوده حضرت شیخ ذوالنون مصری رحمه الله کینت ابو
 عبد الله است و اصل از بصره از علمای قدمای مشایخ در جموع او یک وقت
 بایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار تنهاده اند جز بد و زنا
 نشسته بر سینه این محنت چرامت فرمودند بشرم دارم که در مشاهد الهی
 بنده در این ششم طریقه محاسبه ایشان است منسوب و سخن ایشان اندر توحید

انگشت بر کلونهادند و بیفتادند چون مردم نکرستند بر رحمت حق پوسته بودند
و خط سبزی بر کلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشیر حانی قدس سره

گفت ایشان ابو نصر دنام پدر ایشان عارث بن عبد الرحمن بن عطاء
بن ثمان بن عبد اله دوصل ایشان از مرد است از قدمای مشایخ و بزرگان
ایقوم و صاحب مقامات بلند و کرامات از جمله معقیم بعد از او از اولاد عرف
بوده اند مرید خال خود اند علی خیرم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل
رضی اله عنه و فضیل عیاض قدس اله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ
چاره با در راه نامی بعد از او نشکر و بجبت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پارسینه
می بودند و زنی سردی را استوری روش انداخت فریاد بر آورد که بشیر از عالم
برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پنجه صلعم را بچوب دیدند
که می خسره مانند ای بشیر میدانی که خدایتحالی چرا ترا بر کرده از میان آنچه آن
بلند کرد این مرتبه ترا گفتند یا رسول نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی
و حرمت داشتی صالحی از ادب نضحت کردی برادران را و دوستی داشتی مردی صالح
و ابلت را و ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بعد از سال دو صد

دو صد و پنجاه مجسمه است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال
 دو صد و هشتاد و هفت مجسمه بوده و قبر سردن شهر بغداد است و چون
 بر حمت پیوستند آواز نوحه جیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید
 بعد از وفات ایشان از خواب دیدند پرسیدند که خداوند با تو چه کرد و تو
 که امر زید را آهنگار که بر جازه من حاضر شدند و آنها که مرا آهنگار دانند تا

بقیامت حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کیت ایشان ابو الحسن است و اصل از دمشق مرید ابوسلیمان دارا اند
 والد ایشان نیز از سمرغان و عارفان بودند و خاندان ایشان خاندان
 رند و درع بوده از بزرگان ابن قوم و مدوح مشایخ اند گویند ایشان را با
 ابوسلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکند روزی سلیمان
 در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابوسلیمان گفتند متوهمانسته شد
 چه میفرمائی ابوسلیمان جواب ندادند سه بار بکر گفتند ابوسلیمان را اول
 به تنگ آمد گفتند برو در اینجا بنشین ابوسلیمان سخن مستول شدند بعد از آن
 یاد ایشان آمد که با حمد چه گفته اند فرمودند احمد را بگویند در تنور خوابد بود چون
 جستند در تنور یافتند و یکموسه ایشان نوحه بود وفات ایشان در سال

شیخ فرمودند سه چیز فرین فقرت فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و
سه چیز لایمه یونکر است ریج تن و شغل دل و سستی حساب شهادت ایشان
در سال کعبه و نود و چهار عجب بود قبر ایشان در حقلان است

حضرت شیخ یوسف اسباطی

صاحب معانی مجله دکانات ارجند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجسید و لو
یکانه بوده اند شیخ فرید الدین عطار ایشان را از ناد تابعین نوشته اند گویند
بعقاد هر از درم میراث یافته اند و بیچ ازین صوف خود نموند بفقرا دادند برک
خرمای بافتند و مرز آزا فوت خود میکردند وفات ایشان در سال کعبه و نود و
شش عجب بود واقع شده است حضرت ابو سلیمان دارانی
نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدما می شنایند نام اند
و علما این قوم در زند دور یکانه و بشوای زمانه خود بودند و دارا دمی است لند
دشمن از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز
یکه نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده عجب بود و قبر
در موضع دار است حضرت شیخ بشر مرسی رحمه الله نام پدر ایشان
عیاش است که مولای زند بن الخطاب بوده از تقدمان شنایند و اصل ایشان

ایشان از نریس است و آن قریه است از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا
مقام کند بیرون میرود از آن دل آخرت و نیز گفته که از سخنان اینها بفرجه
چیز بجز هشتاد گرفت تا آنکه دو کواه عدل از کتاب دست بران میافتم و نیز گفته
اند افضل اعمال خلاف خورشش نفس است دفات ایشان در ذی حجه سال
دو صد و هفتاد و هجده و بقولے نوزده بوده است ط

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از مقدمان مشایخ موصل بوده اند دبازی
کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که
اول باب که عبد الله حق را رحمه الله دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش
بنت چشم در بان و دل و هوا بچشم جای منکر که شاید در زبان سخن گو
که خدای در دل تو بجان آن دانند و دل نکا مدار از حیانت و کبر بر مسلمانان
و هوا نگاه دارد سر و هیچ مجوی با و در این هر چهار بدین صفت نباشد
خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود دفات ایشان روز عید^{الغضا}
سال دو صد و هفت و هجده بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند
گفتند الهی سیدانی که چیزی ندانم که بر کسی تو قربان کنم من این دارم پس

تختند همین گفته اند که عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم
 و در آن سخن پیش ایشان آمد گفت ای شیخ میگویم که از تو چیزی بنم
 گفته بخواند میخوانی و هر که میخواند فرمای تر بود ز بسلی بدت ادوا زند که بر
 تر تا تر بود وفات ایشان در سال یکصد و شصت و هفت هجری بود

حضرت امام عبدالعزیز مبارک است

شاگرد حضرت امام اعظم اند یعنی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب
 کشف و کرامات و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند
 و شاخ کبار را در یافته اند نقل است که روزی در کوفه نیکو شنیده تا پند
 را گفته که عبدالعزیز مبارک می آید هر چه می باید بخواند یا بنا گفت دعا کن تا
 حق تو چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حقیقتا چشم باز
 داد صاحب کشف الحجب نوشته اند که والده امام عبدالعزیز

بارغ بطلب ایشان رفت و ایشانرا فخته یافت و دید که مار بزرگ شاخ
 ریجان در دمان گرفته مکس از روی ایشان سیر اند ولادت ایشان در
 سال یکصد و هزده وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بود

حضرت محمد بن عبدالمطلب مبارک است

گفت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای این قوم و صاحب فضل است
 علیه در امانت جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند
 بهترین تواضع آنست که خود را بر یکس فضل تنهیی و نسه نموده اند طبع است
 است که در دن و بندیت بر پای بردار تا بری و ذات ایشان در سل
 یکصد و هشتاد و سه بحسب بوده تا

حضرت شفیق بن ابراهیم ملجی قدس سره

گفت ایشان ابو علی و اصل ایشان از ملج است از قدمای مشایخ و صاحب
 کرامات از جنود و مقامات بلند و صفه ای زمان خود بوده اند حضرت
 امام موسی کاظم را در یافته اند و با سلطان ابراهیم ادم صحبت داشته اند
 و حقی بن نوب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادم پرسیدند که شما
 در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم
 شیخ شفیق فرمودند ما چون یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم
 ایشان دادند و گفتند استاد تو می روزه شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت
 ایها الشیخ کنه بسبب دارم و میخواهم که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم
 گفتند چرا گفت هر که پیش از سرگ آید اگر چه دیر آمده باشد زود آمده است

سخن آن بزرگواران که در این کتاب مذکور است
 چون بنویسد

خود چهارشش طیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار دصد
 بزرگ کشیده ام که سیکفته فاعنتری از نعیمان مذیده ام گویند جو است
 حج فوت شده بود و ای کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو ادم تو
 این آه بمن ده گفتا ادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که بود
 کردی اگر بر همه اهل عرفات قسمت کنی تو نگر شوند نفس است که میفرمودند
 کبیر ده جز بهت نه از آن روایت و یکی از بزرگان از آن یک جزو که از بزرگان
 خدمت در سال یک عشره از چشم پاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه
 پارس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نه بستن است
 دامن گوناگون کردن است و هم فرموده اند که اگر بزرگ خدا کشوی با کلاه بسیار
 که میان تو و خدا بود آسان تر از آنکه یک گناه میان تو و بندگان او بود
 و فرموده اند یقین آنت که ستم نداری خدا ایرا در هر چه بتو رسد و نجات
 ایشان بر بصره سیم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری
 بوده و بقول شصت و دو ددت عمر شریف شصت و سه سال چون
 همش از غسل میزدند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فیما بینکم الله
 حضرت داود بن نصر طائی رحمه الله

کنت ایشان بوسلیمان است مشاکر امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اندر صلی الله
 علیه و آله و سلم در حدیثی دارد که ما سه مشایخ و جمیع علوم ظاهر و باطن و فقهیه
 بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادریس صحبت داشته اند نقل است
 که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در این زمان سه نفر بودند
 چنانچه بسیار گفتن که است دارد و بسیار دیدن نیز کرده است ایشان نیز
 ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را توداع کن در اگر است خواهی بر آخرت
 بنگر که گوی که این مرد محل حجاب است دفات ایشان در سال کمینت
 در دو دیوگت شصت و پنج عصبه بوده و قبله ایشان در بغداد است
 حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن مسعود است از سقمان و بزرگان مشایخ و بزرگان
 این قوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید
 حضرت شیخ حسن بصری اند و صاحبیم الدهر بسبب و مذرذی با شیخ حسن
 بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند
 ای عتبه این مرتبه بچرا یافتی منم بود که تو سی سال است که آن میکنی که می
 در آن میکنم که او سخن او این اشارت بسلیم در صفاست گویند شبی نازد

در دریای اندازیم چون این را بگفتند ما باین از دریا بر آید و در دهن بر
 دینار ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و با نهادند چون
 اهل کشتی اینوا قهر را مشاهده نمودند در پیک ایشان افتادند عذر گناه خوان
 مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی
 غایب شدند **نقل است** که میفرمودند **حقیقاً است** حضرت سید المریدین
 را در چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی از کردنی فایده
 یعنی چون یاد کنید مرا من شمار ایاد کنم دوم ادعوی استجب لکم و از من بطلبید
 تا من قول کنم منفرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی
 میفرماید هر عالمی که دینار او دست دارد کترین چیز بیکه بادی کنم آن بود که **نقل است**
 ذکر و مشاجات خویش از دل او بردارم و فایده ایشان در سال که **نقل است**
پیر بوده حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره
 کینت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان از حبیب عجمی
 میگفتند بر بد شیخ حسن بصری اند و بسیار از ایزد و مشایخ بکار بردند
نقل است که خوئی را بردار کردند بعد از آن شب خوئی را بجزاب دیدند

در پشت حرمان با جلیها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافته
گفت در آن ساعت که مرا بردار کردند جیب عتی بگذاشت در حق من دعا
کرد اینها بر بزرگت آفت و فتن ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش حربه
بوده و قبسه ایشان در بصره است ۵

حضرت شیخ سفیان ثوری رح

کینت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده
اندر بزرگان و معتقد ای و بنوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن گجایه نواز
مجتهدان چنانچه در شاکر حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیار از شیخ
را دیده اند و بیست و سه سال متصل شب نوحه اندیشه نمودند هرگز حدیثی
نشنیدم از پیغمبر صلعم که بر این عمل نموده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی
چیزی نیگرفتند که اگر دانم در آن جهان در نمی مانم میگرم در روز ایشان بخار
شدند خلیفه طیب ترسای داشت عافق پیش ایشان فرستاد و چون
خلیب فارورده بدید گفت که از خوف الهی جگر اینم در خون شده دوباره بپخته
از منانه بپزدن می آید و درومی که چنین برد بود آن دین باطل نماند این
گفت و فی الحال سلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طیبی بر بالین مبارک می آید

سپهر در دین قدس اله اسرار هم باشد بدانکه مدار استقامت عالم در نظام
 امجد اخروی نبی آدم ازین سلسله^ک عالیست و اکثر اهل اسلام مذکور است و
 عوام خارج ازین سلسله^ک نیستند چرا که بے وسیله دستگیری این بزرگان^ک نین
 رسید بطلب اصلی در سلامت بردن ایمان از نخبان بس در نور است
 و نجات در بعضی بے آنکه کسی درین سلسله^ک عالی منتظم باشد باسانی تصور
 نیست چنانچه در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم که در ذقیامت بنده
 نوید مانده باشد از مغسی کردار خود حق سبحانه و تعالی گوینده من فلان
 دشمنم را در فلان محله می شناختی فلان عارف را می شناختی گوید شناختم
 گوید بود که ترا بوی بخشیدم پس وقتیکه شناخت نسبت چونند و سبب
 نجات میکرد و میبرد و درستان او گرفتار سیرت ایشان و بے بردن
 باحسان با ایشان میزد و او نیز لهدا هر کس خود را در یک سلسله^ک منگ
 میسازد و این فقیر خود را در سلسله^ک تبرکه معظمه قادریه منتظم کرد این
 در دست در دامن با سعادت قطب ربانی غوث صدیقی پادشاه شایخ
 امام امیر پیر دستگیر حضرت شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
 زده امید داشت که از برکت آن سید السادات نجات گوین حاصل نماید

نماید و حق تعالی این کمیند بنده خود را با ایشان بخشید بگو اسامی بزرگان
 که درین سلسلهها مذکور شده اند عدد ایشان مخفی درین محبت بلکه از اکابر و
 مشایخ این سلسلهها بسیار از اکل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند
 اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب
 ارادت و نسبت خرد دست بدست که از زبلا نیفتد این تغییر بکر همین بزرگان
 عالیشان و عالیجاه انحصار نموده ذکر مشایخ مستغرقه و اکابر که سوا
 سلسلهها مذکور اند چه از مستقیم و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهها
 ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم نرسید از نخبه احوال ایشان را در
 فصل علیحدّه به ترتیب سال وفات نوشت
حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و معتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل بکار نبوت
 و بحضرت شیخ بصری محبت داشته اند و مالک از آن جهت گویند که وقتی کشته
 سوار شدند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ
 ندارم ایشانرا چندان زدند که پیوش افتادند چون پیوش باز آیدند باز
 مزد طلبیدند باز در جواب گفتند ندارم و یکبار ایشانرا بردند گفتند بای تو اگر

است که شبی بجهت تهنیت بر خاسته بودند چون شب تاریک بود پاهای ایشان
 بچوب رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن حریت فرمودند سفلک است
 یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد و مردم آنرا دیدند بروشی که از زبان
 ایشان بر آمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و ششم هم سنگ و هم
 آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا مردی که سال هزار و چهل
 و نه عیسای است نزد فرزندانشان در احمد اباد که مسکن ایشان بود و محمد
 است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود و وفات وقت
 الموع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش عیسای بوده و مدت
 عمر شصت و هشت سال و چهار ماه و پست و چهار روز و قبر ایشان در موضع
 تیره از مصنفات احمد اباد گجرات واقع است

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات و نام محمد بن قلع عالم مرید و خلیفه رشید پدر
 بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بودند و بطایفه
 دینارین سید وقت خود کونند که علیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشایخ
 بوده و عمر نام و الدین ددایه ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام الدین

والدین در مرضه آنحضرت بوده علیہ الصلوٰۃ والسلام نقل است که ضعیفه برید
 ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد
 آن ضعیفه برنج و ذرع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که بمانند
 بر این باز نهد دست از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت
 تسلی او نموده بدون رفتند و این امر این فرزند بود و ضعیفان طفل را
 برداشته بدو دست روی باسماں کردند و گفتند الهی ان طفل نشانی
 طفل منی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه
 را اسم نمودند برادر که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند
 خود را زنده یافت و ولادت ایشان مقدم ذیقعد سال شصت و هفده
 وفات شب شنبه پستم جمادی الآخر سال شصت و هشتم و هجری بوده و
 مدت عمر شصت و سه سال در قبر ایشان در شهر احمد اباد بزرگ و تبرک
 الحمد لله که با تمام رسید و با ختام احبنا مید بسیار من امداد روح مقدس
 سطر حضرت پسر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله سطر قادریه و سلسله
 تبرک نقشبندیه و سلسله علی حشویه و سلسله شریفیه و سلسله مکرویه

در نهم جمادی الاول سال مبعث و سی و پنج هجرت رویداده و مدت عمر
 هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رح

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است و اصل آنرا
 از بخارا ازین قبیله مینند و ستان آمد جد ایشان است که سید جلال بخاری مشیخ
 می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بیاد الدین ذکر یابی ملت
 شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند
 و ایشانرا سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بیاد الدین سوم
 سید محمد سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادت مند بوده یکی
 قطب مشیخ وقت شیخ المشایخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یکانه مفرد اند
 بیان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم سید راجوی قفال ایشان هم از
 اولیا بوده اند اگر چه مخدوم جهانیان را در مرتب ظاهر و باطن پدر ایشان نبوده
 اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ ذکر یابی ملت
 اند و در هر وادی از بزرگت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یکانه روزگار
 گشتند و مخدوم جهانیان اران چنیت گویند که اوز عیدی برده اند تخت

حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدرالدین رفت التماس عیدی کردند آواز
آمد که حقیقتاً ترا مخدوم جهانیان گردانند و عیدی تو این است و چون برود غنّه
شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس
مخدوم جهانیان میگفتند حواری و کرامات زیاده از خدا ایشان بظهور رسید
و در مکّه معظمه که رفتند با امام عبداللّه یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز
اتحاد و محبت برتبه رسیده که بالاتر از آن نباشد و از مکّه معظمه که باز بنشیند
آمدند در دهلوی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی ملاقات نمودند چندی قریبتر که
چشت را از ایشان پوشیدند و ولادت ایشان اول شب جمعه برات
هفتصد و هفت و هجده دقات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید
سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده مدت عمر شریف هفتاد و هشت
سال در سه ماه و سبت و شش روز و نوبه در اجماع ملتان است
برهان الدین قطب عالم رح

کیت ایشان ابو محمد است نام عبداللّه بن ناصر الدین بن مخدوم جهانیان
درین قبیله اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن کمال و در حدیث
کرام خود بوده اند و حواری و کرامات علیه از ایشان بظهور رسیده نقل

حجبه در قلعه کوت کرد و محمود دقات روز پنجشنبه بعد از ادا طهارت و غسل و نماز صغریه
سال شصت و شصت و شش حجبه بوده مدت عمر کمید به سال و قبه ایشان
در شهر ملتان است در حصار قدیم ۵

حضرت شیخ فخر الدین عسکری

از اکل بریدان شیخ بهاء الدین ذکر یازده و صبیحه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در فقه
ایشان بوده و اصل ایشان از نهندان است در صغریه سن حفظ قرآن کرده و
بعضی گفته که تحصیل علوم نموده در سن گفتند و چون ایشان شهرت بسیار
نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند و
ایشان دوی قهه سال است صد و هشتاد و هشت حجبه بوده مدت عمر هشتاد
و دو سال و قبل ایشان در حقیقت قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غرور عالم بوده
اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کثره المرموز در زاد المسافرین و تزیینت الارواح
و الحوالات و کلشن راز از ایشانست و سرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکر یازده
ملتانى اند و فوات ایشان در دهم ثانی سال هفتصد و هشتاد و پنج حجبه بوده و قبه در

در سفر خ برات است حضرت شیخ صدر الدین محمد ح کینت ایشان ابو النعمان
 است فرزنده رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین ذکر یا اند و در
 طمان بجا نغاه و ولد بزرگوار خود پرورده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
 و مریدان اشتغال داشتند ایشانرا کرامات و خوارق بی نهایت است وفات
 شیخ روز سه شنبه بیست و سوم ذی جمادی ششصد و هشتاد و چهار هجری
 بوده و قبر ایشان در طمان است نزدیک قبر بزرگوار ایشان رحیم الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کینت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزنده خلف و مرید رشید
 و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین ذکر یا اند پنجاه و دو
 سال بر سجاده پرورده و بعد بزرگوار شسته بارشاد و طالبان قیام داشتند و صاحب
 علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل ایشان بوده اند
 نقل است که وقتی والد ایشان سلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند در آن
 ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ بر قامت
 تعظیم نمودند والد شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که
 در شکم شماست او جبهه انعامان و شفیع و دو مان است وفات ایشان

شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشان را سید
لطیف در سبکها شریفین بسیار است و فات ایشان در سال شش صد
و هفتاد و هشت هجری بوده و قبهر در شیراز است

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی غرغرش رح

لقب ایشان ظهر الدین است مرید و خلیفه رشید پدرو خود بودند و صاحب مقام
بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شد شیخ الشیوخ باره از خسر قه
مبارک خود فرستادند که آنرا بپوشانند اول خسر قه که در دنیا پوشیده اند
آن بود و فات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتی سراج

کینت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجهیه الدین بن
کمال الدین علی شاه قریشی و باصل از نغان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث
و اصول و فروع و عالم و قطب و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و از
بے نظیران روزگار و حنفی مذہب بوده اند لکن اکل مریدان و در جل خلفان و تاجان
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات عالیه و
مقامات و خوارق ظاهره بودند که میند که چون از سمرقند مراجعت نموده بجناب

بعد از رسیدن شیخ الشیوخ را دریافتند مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان
 چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند مستطری بودند که کی خرقه
 پوشانند زوی در واقع می بیند که سر در کانیات خلاصه موجودات پیغمبر صلعم در
 خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان برپای ایستاده و در آنخانه طناب
 بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسر در سر اطلبیده اند و شیخ الشیوخ
 دستها گرفته بعد به تبوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسر در اشارت بخرقه
 از خرقه ها که آویخته بودند نموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین برپوشان در شیخ
 الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت
 ایشان رسیدیم همانخانه و همان خرقه بطناب آویخته دیدیم شیخ الشیوخ برفاشته
 خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند برپوشانیده گفتند
 بهاء الدین اینخرقه رسول است صلعم دامن در میان واسطه پیش نیم کسی را ابی اعجاز
 تو آنم داد و بر حضرت شیخ الشیوخ بستان آمده سوطن شده بارش و طالبان طناب
 مشغول شدند و خلق بسیار از برکت قدم ایشان بهدایت رسیدند و اهل اندیازه
 تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیزه اندیازه همه مرید ایشانند و کرامات
 و تعجرات ایشان ظاهر است و ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش

فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا شرم نمودند که آنچه یافته ام
 از بزرگ حضرت شیخ عبد القادر کیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین
 میرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم زودتر
 در واقع دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و
 جواهر بسیار پیش ایشان و ضلعی پشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ
 آن جواهر را بر خلق می اندازند و آنها می چسبند و همین که رو کمی کرد باز زانو
 میشود گویا پیش شیخ چشمه است از جواهر چون از خلوت بر آمده پیش
 شیخ زخم پیش از آنکه ازین واقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق
 است این در شمال این از بزرگت انقاس شیخ عبد القادر است
 الله عنده ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری
 بوده وفات در غزه محرم سال ششصد و سی و دو در دیده و قبری ایشان
 درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را میردان بسیار بوده اند
 همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بنار الدین ذکر ایلی استانی و شیخ
 نجیب الدین علی برعش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ
 را نیز تصانیف بسیار است تا

حضرت شیخ حمید الدین ناکوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخار است و از اکل مریوان
 شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یکانه عصر و سبب ترک ایشان اینست
 که در واقعه دیدند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان از بسوی خود طلب فرمودند
 و سرور آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا
 مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با حواجه قطب الدین بختیار اوشی و
 کبچ شکر صحبت داشته اند ناکوری از آن جهت گویند که پیش از ترک و بجهت
 قاصد شهر ناکور بودند و فوات ایشان در سال شصت و چهارم و سه هجری
 بوده و قبره ایشان بوجوب وصیت پایان حواجه قطب الدین بختیار گمانگه
 در دلی است و این تغییر زیارت ایشان رسیده است

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغرش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدا در حال محبت فقه را
 می درزیدند و با ایشان می بودند پدر هر چند لباسها فاخره می ساخت و
 طعامها لذیذ میداد بان التفات میگردند و می گفتند من عباد دین داران
 نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و در نزد شیخ الشیوخ

دینیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حقیقتاً یک ساعت ایشان را بود
در آرزو آنم که حق تعالی یک ساعت بر این دهد تا بنشینم که خود چه چیزم و کجا ایم
وفات ایشان سه صد و هفتاد و هجده بوده است ۵

حضرت شیخ اخئی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی لمذواذ کبار مشایخ وقت ایشان اکرامات و
خوارق بسیار است و فاتی ایشان روز چهارشنبه غره ربیعال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ و حیمه الدین رحمه الله

از اجلاس مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو نظر
است و هر دو طریق سید الطایفه میرسد یکی از شیخ عمویه بمشاد دیوبند
و دیگر از اخئی مشرخی زنجانی برودیم و ایشان پیر شیخ ابوالنجیب سهروردی
اند و قبّه ایشان در بغداد است ۵

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کینت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری
سهروردی اند از اولاد ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ قطب
و عفت زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و بنده

و ذنب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام منابع شرعی و دست پنجم
 صلح بوده و در بعد از مشهورترین بنا خزان بوده اند مرید عم خود اند شیخ
 ابو نجیب سهروردی و ذکر شیخ العجیب در سلسله کبریه مذکور شده و حضرت
 قطب ربانی عوث صدیقی شیخ محی الدین عبد القادر کیلانی رضی الله عنه را
 دریافته اند و برکت ملازمت آنحضرت فوائد عظیم و بهره تمام حاصل نموده
 اند و خواص و عوام بعد از ارادی ارادت بخدمت ایشان بوده نقل
 است که شیخ شهاب الدین مشهور بوده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودیم
 و کتاب چند در آن یاد گرفتیم و علم من مرا از آن منع میکرد روزی عم من
 بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت
 حاضر باش که بر سردی میرسیم که دل وی از خدا متعال جز میزند و منتظر
 باش برکات دیدار ویرا چون ششم شیخ ابو نجیب گفت یا سید این
 برادرزاده من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم از آن باز نمی آید
 عوث الثقلین مشهور بودند اسی عمر که ام کتاب حفظ کرده و کفتم فلان کتاب
 در فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد و الله که یک لفظ
 از آن کتب بر حفظ من نمانده بود و خدا متعال همه سائل آنها بر خاطر من

و منصور صلاح را دریافته بودند و با ابوالمحسین مالکی و ابوالمحسین مرزین و ابوالحسن
 دراج صحبت داشته اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافی مذموب بوده اند
 در تصوف البشائر القاصین بسیار است و طریقه خفیفه منسوب است به ایشان
 و طراز مذموب شیخ حضور و عنایت است نقل است که شیخ ابو عبد الله خفیف
 فرموده اند در ابتدا خواستم که حج روم بیادیه رسیدم رستی و دومی داشتم
 تشنگی بر من غلبه کرد چاهی دیدم آهویی اذن آب میخورد چون بسر چاه
 شدم آب بفرجه چاه فرود شد کفتم خدا دنا عبد الله قدر که ازین آهویت
 او از کشیدم که این آهوسن ندانست اعتماد بر ما داشت نمود و در سن دار
 و قدم خوش گشت و لودرسن را بیند ا ختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجسبه
 کردیم اکنون باز کرد آب خور باز گشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و اظهار
 کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی دپیری همیشه
 مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم هر دو بعبه نشسته اند سه بار برایشان سلام
 کفتم جواب ندادند کفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سه
 بر آورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندک است و این اندک اندکی مانع
 ازین اندک نصیب بسیار استان یا ابن خفیف مگر فارغی که سلام ما بر تو

می پردازم این بگفت دسه فرود بر دو بمن کرسند و نشند بودم کرسند و نشند
 را فراسوش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز
 پیشین و نماز عصر گذاردم و کفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خنیف ما را از زبان
 پند بود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم برینت خورد
 و خفتن در میان نبود با خود کفتم چه سود کندیم تا مرا پندی دهند جوان سه روز
 و گفت صحبت کسی طلب کن که دین او ترا از خدای یاد دهد و پندت بر دل
 نوانند و ترا بزبان نخل پند دهند بزبان گفتار و فایات ایشان در سال
 سه صد و هفتاد و یک تجربه بوده و قبر ایشان در شیراز و مدت عمر بقوله
 نود و پنج سال و بقوله یکصد و چهار است ۵

حضرت شیخ ابوالعباس میناوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است در اصل ایشان نهادند است شکر
 جعفر حندی در سید شیخ ابو عبد الله خنیف اند شیخ ابوالعباس فرموده اند
 آنکه خداوند همت اند اگر دست چپ ایشان را از دستخول دارد بر دست
 دست چپ خود را بریند و هم نشسته نموده اند که در ابتدا که مرا در دین کار رفت
 در ازده سال سه بگریبان خود فرود بردم تا یک گوشه دل مرا بس نمودند

واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب
 آنست که بنم شادی شادیم از عذای خود آزادی شادیم تمام شد ذکر مشایخ
 سلسله علییه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم ط
 ذکر مشایخ سلسله شریفیه سهروردیه که منسوبت بحضرت
 شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله احوالهم
 حضرت مشاد دینوری رح

دینور شهرت از شهرهای جنبل نزدیک فریسن از بزرگان مشایخ عرفا
 اند در علم فابری و باطنی و کرامات یگانه آفاق و از اکل بریدان سید
 الطایفه حضرت شیخ جید بغدادی اند و از اقربان ردیم و نوری اند رحمه الله
 ایشان ششصد و پنجاه سال است که پشت را با هر چه در دست بر من غرض
 میکنند گوش چشم بعبارت بان نداده ام وفات ایشان در سال دویست و نود
 حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید مشاد دینوری بودند وفات
 ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده
 حضرت شیخ محمد عمویه رحمه الله

نام پدر ایشان عبد الله است از جمله شاخ زمان خویش بوده اند در مدینه شیخ
 احمد اسود بنوری انه حضرت شیخ الشیوخ رویم کینت ایشان ابو محمد است
 و ابو بکر ابو العین و ابو سیمان نیز گفته اند نام پدر ایشان احمد بن زید بن رویم
 است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن
 را کتب نموده بودند و آنرا پوشید میداشتند سرید کامل و شکر در ششید الطایفه
 حضرت شیخ جیند انه خواججه عبد الله انصاری گفت انه اگر چه رویم خود را نگرد
 جیند مینمود اما دی بهتر است از حضرت جیند و من مومنی از دی دوست تر
 دارم از صد جیند حضرت شیخ ابو عبد الله خیف مشر موده انه که هرگز در
 من کس ندیده است بمجور رویم که در توجید سخن گفتی که گویند در ادخر عمر در میان
 دنیا داران خود را پنهان کردند اما بان مشغل محجوب نینگشته سید الطایفه
 مشر موده انه که ما فارغ مشغولیم در رویم مشغول فارغ دفات ایشان در سل
 سه صد و سه هجری رویداده و قبر در شونیز به بغداد است ط

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از انبای ملوک بوده اند مطب و فت
 و معتقد اهل طریقت و در ریاضت و مجاهدت پیشل بوده اند سرید رویم اند

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبداله و از اکل میردان
 شیخ علاءالدوله صهنائی اند

حضرت امیر کبیر سید علی جدانی قدس سره

امیر سید علی جدانی رحمه الله تعالی نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد
 و میر سید علی میر شیخ شرف الدین محمود مرزوقانی اند و کسب طریقت
 از شیخ تقی الدین علی دوستی که ایشان نیز میر شیخ علاءالدوله صهنائی
 بوده نموده اند و بفرموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود ۲۰ لوبت
 ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهار صد ولی را در یافتند
 و چهار صد ولی را در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر برکت
 مقدم شریف ایشانست و امروز خاندان ایشان در کشمیر موجود است
 وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و هفتاد و هجده در روم بوده و قبر
 در خنان است حضرت شیخ بهاء الدین ولد بعضی گفته اند
 میر شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی الکبری
 است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه اند
 و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه است که با شاره حضرت

حضرت رسالت پناه مسلم دختر خود را محسن بن احمد نکاح کرده بود و شیخ
 بهاد الدین دله از آن متولد شد بسیار بزرگ و صاحب کثرت و کرامات
 بوده اند و شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند و خات
 ایشان در سال شصت و هشت هجری بوده و غیر در فونیست است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاد الدین محمد و مولد اصل
 ایشان بلخ است و ثور و نما در روم بوده مرید پر خود اند بسیار بزرگ و عالم
 و صاحب حال و دجده بوده اند گویند که چهار صد طالب علم هر روز بر سر
 ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سه سه معرفت و تصوف است
 گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و همین
 سن روزی با کودکی چند بر باسهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان
 گفت بیانا ازین بر آن بام جیم مولانا منسه بودند این نوع حرکت از یک
 در برسی آید حیف باشد که آدمی با اینها سخن شود اگر در جان شما قوتی
 هست بیاید تا سوی آسمان پریم درین آنا از نظر کودکان غایب شدند
 کودکیان منسه یاد بر آوردند بعد از لحظه رنگ دیگر کون گشته چشم متغیر شود

صدیق اکبر اند و پرفیض ترین مزارات غنیم مزار ایشان است و شیخ عثمان ولد
پیر علی بجوری و شیخ حاجی ملیدی ختم الادبیا و خواجہ بقال و تاج الادبیا شایسته

فایزبان و عینہ ہم قدس اللہ ارواہم ۵

حضرت شیخ جمال الدین احمد جو قاری

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبہ عالی داشتند شیخ رضی

الدین علی منہ سموده اند هر که با خاصوشی احمد سازد انچه از عینہ و مشبلی یافته

اند از دیوینہ باید وفات ایشان در سلج بروج الاخر سال ششصد و

دو ہجری بودہ ۵

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسغری کسرقی

اصل ایشان از کسرق است و آن صوفیست از توابع اسغریین مرید شیخ احمد

جو قاری اند و اولاد ایشان در ماہ شوال ششصد و سی و ہفت یا نہ وفات

در شب یکشنبہ چهارم جمادی الاول سال ہفتصد و ہجری لایا بودہ و در زندان

حضرت شیخ رکن الدین عملا والدہ اسمنا

کنت ایشان ابوالمکارم است و نام احمد بن محمد بیابانگی و اصل ایشان از

ملوک سمنان بودہ در سن ہنزدہ سالگی با سلطان وقت می بودہ اند

۴ از کسرقی و اولاد ایشان

بوده اند در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نورالدین عبد
 البرحمین کسرتی شندنی صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علییه بودند
 گویند که در مدت عمر با صد و سی وربعین شسته اند و آلات ایشان در سال
 ششصد و پنجاه و نه وفات شد جمعه بیست و دوم رجب سال مئصد و
 و شش و سبسی او دیده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر
 ایشان در مقبره عمادالدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمد
 که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاءالدوله سمنانی است که در عقاید خود نوشته
 و بعضی سخنان در آن رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و با جهاد
 خود نوشته اگر نه الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس بنایه میر
 بحدای غرضی از کسی که مخالف باشد و اصول و فرع از میره رضی الله عنهم
 شیخ نجم الدین محمد الا و کانی رحمه الله
 مرید شیخ علاءالدوله سمنانی اند در صاحب کشف و کرامات اند و وفات ایشان
 در سال مئصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد و سال در سنه
 ایشان در حصاری از اعمال اسواین است
 حضرت شیخ محمود مزوه کانی رحمه الله

شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان از تصانیف
 بسیار است و فاته ایشان روز عید الضحی سال ششصد و پنجاه و هجری روید
 و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قیر ایشان در مجسه آباد خراسان است
حضرت شیخ سیف الدین ماخرزی رحمه اله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوایل ایشان را در
 اربعین نشانند در اربعین دوم با بخار رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان
 زدند منبره نمودند بر خیزد پرده ای بیت منم عاشق مرا غم سازد است
 تو معشوقی ترا با غم چکار است و فاته ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت
 هجری روید و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخار است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور به اسم از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و شیخ صدر الدین ^{تونی}
 و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحائقی که مملو است
 از رد و دقایق در بیان اشعار در مورد قرآنی ثانی ندارد از تصانیف ایشان
 است در کمال حضرت شیخ هیچ شایه ای به ازان نیست و فاته ایشان
 در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد مشرف است

حضرت شیخ رضی الدین علی اللاریح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لاریح است
 از غنی است و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ محمد
 کبری اند و بسبب شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیار
 از مشایخ را در یافتند از محمد دلبت و چهار شیخ کامل مکمل حرقه داشته اند و
 علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هند و سمان کرده و بصفت
 ابوالرضا ترن بندری رضی الله عنه که قبر ایشان در تینه است از توابع حصار
 فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شان محاسن مبارک باشد از
 ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال شصت و چهل و دو
 هجری بوده و قبر ایشان در غنی است باین روضه سلطان محمد و این مقبره
 رسیده و نماز عصر در آن روضه میر که گذارده و در همان روز اکثر زیارات مشایخ غنی
 را طواف نموده مثل ملک یار پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ اصل سیراز
 و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در
 ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی فی
 و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که سیکویند از فرزندان

و از ایشان بابو عباس ادریس و از ایشان بابو القاسم بن رمضان
 و از ایشان بحضرت ابو یعقوب طبری و از ایشان بابو عبده بن عثمان و از
 ایشان بابو یعقوب نهرجوری و از ایشان بابو یعقوب سوسی و از ایشان
 بحضرت ابو احمد زید و از ایشان کمیل بن زیاد و از ایشان بحضرت امیرالمؤمنین ^{علیه}
 السلام کرم الله وجهه باین ترتیب پیغمبر صلعم میرسد و از شیخ روزبهان بهره یافته بودند
 و وفات ایشان در جمادی الاول در سال شصت و هفتم واقع شده و چون
 با کوه بخوارزم رسید در آنوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود شیخ صاحب خود
 را مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی اللاد و غیر ایشان را طلبید
 فرمودند و در خیزید و بیلا خود روید که التشی از مشرق برافروخت تا منوب
 خواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد این بلا نیست مبرم که علاج ندارد و منوب
 بزدست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده با کفار مقاتله و مجادله نموده
 بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کاغزی را گرفته
 بودند بعد از شهادت ده کس توانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند
 آخر آنرا بریند و برکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کمال
 و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ

و شیخ سعد الدین حموی و بابا کمال مجندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
 سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین زاری و شیخ جمال الدین کبکی و بعضی
 گفته اند سولانا بیا و الدین ولد سولانا جمال الدین دی نیز از ایشان است رحمهم الله
 حضرت شیخ محمد الدین بغدادی رح

کتبت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المودین ابو الفتح و اصل ایشان
 از بغداد است و از اجل اصحاب و از اکمل بریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
 و حضرت شیخ را کمال عنایت و رحمت بایشان بوده برکت تو به حضرت
 شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال کسب تقدیر ازلی از شیخ
 مجد الدین قدری بے ادبی نسبت به برایشان واقع شده همچنین بحضرت شیخ
 رسید بر زبان گفت که سرت برود در دریا غرق شوی و میری بمان نه
 خوارم شاه بچرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
 رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و برود ایتی ششصد
 و شانزده هجری واقع شده و در اسفرا این است ط

حضرت شیخ سعد الدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مودین ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل بریدان حضرت

میرسد این است که اظهار کرده است شیخ را درین محل مرور بود و در آن دو حکمت
 است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان بخورند و دیگر اینکه ساعت فتن
 توبه قصاب نیز رسیده بود و قات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جماد
 الثانی سال پانصد و شصت رسته هجری بوده و قبر در بعثت است

حضرت شیخ عمار یا سر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان
 کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کینت ایشان ابو الجباب است و این کینت را پیغمبر صلعم در واقعات ایشان
 عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الجلیوی و لقب نجم الدین و لقب دیگر
 کبری است و کبری از اجنبت گویند که در اهل جوانی که تحصیل علوم مشغول بودند
 با هر که مناظره و مباحثه میکردند بر وی غالب می آمدند برین سبب طایفه الکبری
 می گفتند و لفظ طایفه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشان را شیخ ولی
 ترش نیز گفته اند سبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر که افتاد
 بمرتبته ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان درآمد

در آمد و حضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بر دو افتاد در حال تیر
 ولایت رسید پرسیدند از که ام مملکتی گفت از فلان مملکت اورا اجازت ارشاد
 نوشتند تا در ولایت خود خلق را بجای ارشاد کند در دوزی بازی در هوا دیبا
 کجش کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بر آن افتاد و کجشک بر گشت
 و بارز اگر نشه پیش ایشان فرود آورد در دوزی بدر خانقاه ایستاد و بودند کما
 سکه آنجا رسید و نظر نور حضرت شیخ بر وی افتاد در حال بخشش یافت
 تخرید بچند و از شهر گورستان رفت و سه بر زمین سیما لید و هر جا که می
 و میرفت همه مکان شهر کرد او حلقه کرده بکشدند و دست بردست نهادند و شیخ
 می ایستادند چون دان نزدیکی برد و بفرموده حضرت شیخ اورا دفن کردند
 و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی شمس بوده اند سمیت کن نظر
 شمس که سستی شوم ز انبای جنس مذک که شد منظور نجم الدین سکا نزد استاد
 و حضرت شیخ در فضیلت و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوار
 و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان بدو حضرت
 یکی از شیخ عبا پاسبه به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد شیخ ابو القاسم کرکاسی
 میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل ضرعی بمجد مائیکل و از ایشان بمجد بن داود

کرد و هیچ واردی بر او ظاهر نشد روزی شیخ سخن بگفت در خاطر او گذشت
 که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبروی چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبته
 ولایت میرسید و هر روز پنجین کس نیت شیخ بر سر او مطلع شدند بجا آن او نیز بدین
 فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبه ولایت حاصل شود
 درین انشاء انفرید بچند افتاد و بمرتبه اعلی رسید و در آنک مدتی رحلت نمود شیخ
 فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیت و فای شیخ در روز جمعه است
 و پنجم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده مدت عمر شریف او دویست و شش
 سال و قبر ایشان در تپانیرست تمام شد ذکر شایخ سلسله شریفه چنینست پس از آن
 بیان سلسله متبرکه که کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین
 کبری قدس الله تعالی بستره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبداله نساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم کرکانی اند و ذکر نسبت ارادت
 شیخ ابو القاسم کرکانی در ذکرا خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسله کبرویه سلسله
 خواجهای بزرگوار شیخ ابو القاسم مکی میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینور
 صحبت داشته اند و از شیخ ابونساج پرسیدند که دیدار مطلوب را بچگونه میتوان دید گفتند

گفتند بیده صدق در آینه طلب ط

حضرت شیخ احمد غنم الی رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و سرید شیخ ابو بکر ساج اند و برادر حجه الاسلام
امام محمد غنم الی رحمة الله عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن و فات ایشان در
سال پانصد و هفتاد و چهارم هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است ط

حضرت شیخ ابو النجیب رحمت الله

نام ایشان عبد القاهر بن رلقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده و اقط
بحضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان
بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر بشیخ
و حسیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع
علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محمود
سجستانی شیخ عبد القادر کیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است
که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که کوفته ای آویخته
بود ایستادند و گفتند این کوفته بیکوید من مرده ام نه کشته قصاب بخود
بیفتاد چون بخود باز آمد بصحبت قول شیخ استرا کرد و نایب شد آنچه بنیاط فقیر

و این فقیر به بخار رسید سید محمد کیورد از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غیب رح

از نزدیکان سلطان المشایخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پورد

دولت باد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آنجا و دستاورد شیخ

حسن و بلوی را با بعضی از نزدیکان خود با ایشان همراه کردند و از بزرگت قدم

ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام شرف گشته مرید و معتقد گشتند

و اخلاص ادب ایشان به پیر خود برده بود که تا بوقت وفات هرگز پشت

بجانب موضع عنایت پور که توطن سلطان المشایخ بود نگردیده بودند و وفات

و قبور ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر با بخار رسید

حضرت شیخ عبد القدوس کنکوی رح

از فخر زندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ

عارف بن شیخ احمد عبد الحی و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند

و از روحانیت شیخ احمد عبد الحی نیز تریب یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد

همه پس از ان عالم و عامل گشته خصوصاً شیخ زین که در درویشی قدم بر قدم

والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته

پوسته وفات ایشان در سال سهند و چهل و پنج هجری بوده و قبر در کنگوی است که از نو این بی

حضرت شیخ جلال تها مینسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرائت حفظ کرده و در عهد سالکی اکثر علوم را تحصیل نموده پس می گفتند و فتوی می نوشتند و سرید شیخ عبد القادر کنگوی اند و ایشان سر شیخ محمد عارف و ایشان سرید پدر خود عارف احمد عبدالحی و ایشان سرید پدر خود شیخ احمد عبدالحی و ایشان سرید شیخ جلال بابی بی و ایشان سرید شیخ شمس الدین ترک بابی بی و ایشان سرید علی صابر و ایشان سرید شیخ فرید الدین کج شکر قدس الله اردو اجم کونیند در ادبیل حال روزی شخص غزلی با او از خوش سخنوازه چون آواز گوید شیخ جلال رسید همپوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل می پیچیدند و می غلطیدند از مدتی بحال آمده درین طریق در آمدند ایشانرا اگر امات و خوارق عادات علیه نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میر رسید بریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده نماز شغال میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبه تها مینسرتوطن بوده اند و از شاخ متاخرین در سلسله چشمیه از ایشان بزرگتری نبوده گویند که یکی از سریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان

فتوح نرسید فرمودند من در این چنین چند روز گذشت فتوح از جای نرسید گفتم
مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز با عتقاد تمام گرفتار شه پهلوی روان شد در
انتظار حضرت پیر حسرت که با پادشاه عصر بجائی رفته بودند و از آنجا بد پهلوی آمدند
و دو چار شدند میر از آن درویش پرسیدند که از سلطان الشایخ خبر داری گفت
بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت گفتم مبارک خود
بمن داده اند گفته میفرموشی گفت بلی پنج لک روپیه در سلسله نصیبه که سلطان
محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و گفتم پیر خود را گرفته بر نهاده
بخدمت سلطان الشایخ نرسیدند سلطان فرمودند ای حسرت در از آن خرید
چون سلطان الشایخ بر حمت حق پوستند سیر در دملی حاضر بودند و مردم از ایشان
این قصه را پوشید میداشتند چون بد پهلوی رسیدند و این قضیه ناگه بر آشنیدند سر
خود را آشنیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و
گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و حسرت درنده بر روی آن این را گفته
سر ابر قبر ایشان زدند و میپوشش افشا دند تا شش ماه بعد از ایشان
همیشه در غم و اندوه بودند تا هاجا تاجار دزد چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفت صد
و بیست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پابان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چیراغ دہلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکل خلفای در میان
 سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند و در سن سبت و پنجالی نزدیک
 احتساب نمودہ ریاضت عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ
 رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد بایشان بودہ و آنقدر خوارق و
 کراماتیکر از ایشان بظہور رسیدہ از پیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر شدہ
 باوجود آنکہ درین سلسلہ سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و
 میگویند کہ خلفا سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن بر نی
 آمد و میفرمودند راست بگوید نقل است کہ قلندری یازدہ رخم بوجود مبارک
 ایشان زد و ایشان در استغرافی کہ بودند از ان باز نیامدند و خون مبارک
 ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را از خیال خبر شد آمدہ قلندر را
 گرفتند خواستند کہ ایندکنند فرمودند کہ بچکس مزاحم او نکرد و مبلغ باو
 انعام دادند کہ مبادا در وقت کار و زدن آزاری بدو رسیدہ باشد و بعد
 از ان این قضیہ ۱۳ سال وفات ایشان دہتر دہم رمضان وقت چہشت
 سال بقصد چغابہ ہفت ہجری رویدادہ و قبس ایشان در بیرون دہلی فوات

از امر ازاد نامی هزاره لاجپن اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد^{ان}
سومین آباد است که مشهور به پیشانی است از توابع سبهن است جامع انواع
علوم و اقسام صنایع بوده اند برید معشوق و نفس ناطقه و مشهور نظر سلطان
الشاخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند که حسه نام بادشاهان است
و من در دیشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امر در از برای تو نامی التماس
خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که با چنین نمودند که روز
قیامت ترا محمد کاسه یس خواهند گفت سلطان الشاخ را کمال عنایت و مهر^ی
نسبت میر بوده و از جمع مردان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از بر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من پرسند خواهم گفت که نوز سینه
این ترک الله و میر را نوز سینه بمرته بود که پیر این مبارک ایشان نزدیک سینه
همیشه سوخته بود گویند میر چهل سال صیام الدهر بوده اند و همراه سلطان الشاخ
بطریق علی ارض حج گذارده بودند و سلطان الشاخ در باب میر فرموده اند
بیت این حسره دامت ناصر حسره دینت ما زیرا که خدای ناصر حسره دامت
گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار میر از پنج مشهور است از
پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سواي تصانیف هندی و از برکت آب این

درین مبارک سلطان المشایخ انقدرت طبیعت و شیرین سخنی حقتعالی بایشان داده
 بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع انوار را که در جواب سخن اسرار است در وقت
 تمام کرده اند و در اشعار ایشان یک بیت است که کم کسی بآن خوبی گفته باشد و اینست
 از یک بیتهای ایشانست **میت زلفت زبرد و جانب خونریز عاشقان است** و
 چیزی نمیتوان گفت رویتو در میان است و مضمونهای تازه عالی در اشعار غیر
 است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همین طور در تمام زبان
 فنون علم هندی پیشل بوده اند و بجا میست ایشان کم کسی گذشته چون **بیر**
بسملع و نغمه کمال ذوق بوده روش فوالی که الحال در هندستان مشهور است
 و پیش از آن نبود اختراع نمودند و خود بخوانند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند **نقل**
 است که چون شیخ سعدی بهند وستان آمدند در دلی میر ملاقات نمودند و یکشب با
 میر بودند میر یکبارم بخدمت شیخ آوردند و گفتند آنچه از مال دنیا داریم بخت هر چه
 در نایند میسازیم شیخ فرمودند روغن چسبان بجز که آشب بانو صحبت داریم گویند
 که میر از بخدمت سپر خود اخلص و محبت بر بنده بود که بالاتر از آن نباشد چنانچه
نقل است که در ویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند
 که باش چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید تو خواهیم داد چون در آن روز بیخ

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بدادونی است و بدادون قصبه ایست از فضائلیت
 سنهیل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ
 فریدالدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و عامل بوده اند و جمیع
 علوم را بکمال داشته اند از مشایخ کبار در هند وستان نامدار و عالیقدر بوده اند
 و سلاطین وقت را با خواص و عوام رومی ارادت بخدمت ایشان بوده و هر
 کس اعزاز و کرامت ایشان را واجب و لازم میدانستند و در دربار سلطنت و
 اقامت فرموده و تعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و
 کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی تجدید و ضو
 بودند خواستند که محاسن مبارک ایشان را نشان کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه
 را بدست ایشان رساند شانه از طاق بچیت و خود را بدست ایشان رساند
 و حضرت سلطان المشایخ هر مجلس و عطف و ذجد و سماع می بنهادند و توانایی
 خوانند و خود بر خاسته سماع مینمودند و اگر کسی امید میدید که بتقلید هم سماع میکند
 بچیت ادب سماع می ایستادند و تعظیم می نموده اند نقل است که شخصی را بران
 او کم شده بود نزد سلطان چو آمده عرض نمود منم نمودند و حلوا بر روح باکی حضرت
 گنج شکر فاتحه بره آن شخص نزد حلوا برد از رفته قدری حلوا آورد در دکان غنچه چیده

پیچیده چون کاغذ کشوده برات او پیش بود نقل است که پیش از سال بمجلس روز
 چیزی خوردن ترک کردند و باقی فرمودند آنچه در انبار است همرا ایتارکن که
 که همه نماند ولادت ایشان در قصبه باون است سال سی و شش مجریه
 وفات چاشت روز چهارشنبه نهم ماه ربیع الآخر سال بمقصد و بیست و پنج
 ردیده و مدت عمر شریف ایشان نو و چهار سال و نماز جاریه ایشانرا
 شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود که از میان آن
 همین نماز آمده بودم و قبسه ایشان در دلی نوبه وضعی است که در آن سکونت
 داشتند و این فقیر چندین بار زیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز چهار
 ضلع آنجوه زیارت ایشان جمع میشوند و آنرا فیض ازان مکان ستر که ظاهر است
 و الحال نذر و نیاز بسیار بر روضه شریف ایشان برسد و در سال یکبار عرس
 ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم بر ایت اکثری از مشایخ
 سلسله ایشان جمع میشوند و اینستماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ
 را اگر چه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند
 امیر خسر و دوشیخ فقیر الدین چراغ دلی و شیخ برهان الدین غریب شیخ حسن دلی
 حضرت امیر خسر و دهلوی ۱۴۷

است در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صایم الدین لودیه
 در صمت و مرض افطار می نمودند و سرید و حلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
 و کبج شکر از آن گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرد و بودند
 و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از آن مصعب
 ایشان بپنجه چنانچه بر زمین افتادند در همین مبارک ایشان پاره گل در آمد
 و تمام شکرش از آنجا بر خاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید
 گلی که بر هفت رسید حق تعالی وجود ترا کبج شکر کرد اینده است همواره شیرین
 خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشان را میدید کبج شکر
 می گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند
 حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاه است
 عظیم البعیده آورده است که حسرت بدهد المنتهی ایشان نگیرد و این شعری است
 که اما خانه درویشان را منور سازد و قطب و عنق و دقت بوده اند خواجه
 عالیه از ایشان بسیار بوده و بطهور رسیده و آنقدر کرامات از ایشان بطهور
 آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
 کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود چنانچه گویند دفات حضرت خواجه نزدیک

نزد یک رسیده ایشان را از آن ناسی که در نواحی حصار است طلبه هستند و صحبت
 نمودند که جانشین ایشان باشند بعد از وفات پسر خود در قصبه اجودین که نزدیک
 دیبا بود از توابع ملانست اقامت درزیدند و جمع کثیری از بزرگت مقدم نعلب
 ایشان بغیض رسیدند و حضرت شیخ فرید بصحبت بسیاری از شاخ رسیده اند
 یک از آن جمله شیخ بنو الدین دیکمای ملانی اند و مشهور است بعد از اینکه حضرت شیخ
 را با صفت و بجا هدایت را بکمال رسانیده اند روزی سفر موده اند که هر چه خدا کند میشود
 و با تقی آواز داد که هر چه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه بر ایشان و اهل ایشان را
 چنان غالب بود که روزی یکی از حرهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان پسر
 شما بسبب کسب بی مخرجین هلاکت رسیده است شیخ فرموده که بنده مسود چه کند که
 تقدیر حق در رسیده از جهان بگو کند رستی در پای او بنهید و بیرون افکنید و هم
 شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و لاوت ایشان
 در قصبه کم بود ال که از توابع ملانست بوده وفات ایشان روز سه شنبه پنجم
 ماه محرم سال شصت و شصت و چهارم هجری رویداده و مدت عمر نود و پنج سال و نوبه
 در این است ما بین ملان و لاهور هزار و تبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمة الله

خواجہ معین الدین مرید شدند و حضرت خواجہ اگال شفقت و عنایت در باره ایشان
 بود و صحبت دار خضر علیہ السلام بودند قطب زمان و یگانہ دوران و جامع فضائل
 و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیہ بودند انہ کوینہ کہیں
 بست سالکی پیش از آنکہ مرید شوند بحضرت خواجہ بر یافتند و مجاہدات اشتغال
 و سیاحتی بسیار کردند ^{لعل} ^{الک} ^{چون} ^ب ^{بغداد} ^{رسیدند} ^{صحبت} ^{شیخ} ^{شہاب} ^{الدین} ^{سید} ^{ورد}
 را در یافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ کہ پیر ایشان باشند ^{شدند}
 از آنجا سعادت نمودہ بطرف ہندوستان آمدند و چون بلقان رسیدند با شیخ بہاؤ الدین
 و کربلاستانی قدس سرہ ملاقات نمودند و در دستان حضرت شیخ فرید شکر کنج رخصت
 بخدمت ایشان رسیدہ مرید شدند چون بہلی رسیدند بعینہ بخدمت بہر خود
 کہ در اجیر شریف داشتند نوشتند کہ اگر حکم شود بلازمت برسم خواجہ معین الدین
 در جواب نوشتند کہ اگر چہ در ظاہر بعد است اما در باطن قربت ہما بخا باید بود ^{بغداد}
 چند روزی در دہلی توقف نمودہ باز با جمیر سعادت کردند چون خواجہ قطب الدین
 سہ راہ گشتند کہ با جمیر بروند مردم دہلی از فراق و جدائی ایشان لغو یاد آمدند چون
 حضرت خواجہ امینخی را شاہدہ نمودہ خواجہ قطب الدین را فرمودند کہ شہر را در شاہ
 تو کہ آئینم در دہلی باش کہ دہلہای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان لغو نمودہ

بفرموده حضرت خواجہ بشیر رحمت نمودند حضرت خواجہ قطب الدین اکثر سماع
 فرمودند در سلسلہ چشتیہ سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسلہ سبزی که
 قادریہ و سید الطائفہ نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر کرده چنانچہ شیخ
 الاسلام گفته اند کہ ذوالنون بصری و شیخ شبلی و حرار و لغوی در ارج همه در سماع
 رمت نموده نقل است از سلطان المشایخ کہ در خانقاہ شیخ سبحانی مجلس
 سماع بود در ایشان صاحب حال و اہل کمال حاضر بودند درین اثنا قوالان
 بیت را کہ از حضرت شیخ احمد جام است خواندند بیت کشتگان خیر تسلیم را از ہر زبان
 از غیب جانی دیگر است : خواجہ قطب الدین را حال متغیر شد و از ہوش رفتند
 مشایخانی کہ در آن مجلس حاضر بودند از آنجملہ قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ
 بدر الدین غزنوی ایشانرا بخانہ آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند و
 حضرت خواجہ سماع فرمودند چنانچہ شبانروز ہمین حال داشتند تا حال
 ایشان در کون گشت روز دوشنبہ چہاردم ربیع الاول سال شصت و سی و شش
 حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سرہ
 نام ایشان سودین و والدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب
 است رضی اللہ عنہم از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا و حید الدین محمدی

که پنجم دریای محیط است و نام آن ساکرمال بنامده اند واقع شد و ولادت این
 فقیر در خطه اجیر بالای ساکرمال رویداده در سلح صفر نصف شب دوشنبه سال
 یکم از و پست و چهارم هجری چون در خانه والد ماجد فقیر^۳ جمیع شده بود و پسر
 نمی شد و سن مبارک آنحضرت به بت و چهار سالگی رسیده بود از روی عقیده
 و اعلان من که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند پسران نذر و نیاز در خواست
 پسر نود و نند و سیرت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد رسید
 که توفیق نیکو کاری و رضاسندی خود در دوستان خود غیب کردانه امین باریست
حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناکوری رح
 کنت ایشان ابوالاحد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهرت از
 شهرهای هندستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه سعید الدین^{حشتم}
 اند در تجرید و تفرید و یکانه عمر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهر
 و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علییه بوده اند ایشانرا باب شیخ بنامند
 ذکرهای لطائف در باب فقر و غنا و رسالت بسیار واقع شده در ناگور و طناب
 زمین اجایی داشته و آنرا به بت مبارک خود زرعیت میکردند و قوت عیال
 میساختند و فات ایشان در پست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد

و هفتاد و سه چری بوده و قبر در قصبه ناکور است و
 حضرت خواجہ قطب الدین اوشی کاکلی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوشن فرغانه است
 و آن قصبه است از توابع اندجان و کاکلی از آن جهت گویند که چون در دینی چون
 شده اند و فتوح از کس قبول نمیفرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان
 ایشان بجزرت سبکدشت و آنها از زن بغالی که در بهایه ایشان بود بعد از
 فاقها جزوی فرض نموده اوقات که از خود می نمودند روزی زن آن بغال گفت
 اگر من در بهایگی شمانی بودم کار شما بملکت میر رسید این سخن بطبع ایشان
 کران آمد عهد کردند که از فرض بگیرند روزی این قضیه را بروض خواجہ رسانیدند
 فسر نمودند که هرگز من از کسی فرض نمیگیرم و در وقت حاجت بطلاتی که در بجه است
 دست از حقه بغدر حاجت مان بچخته بردارند و صرف خود کنند و بهر که خواهند
 بدند بعد از آن هر گاه که میخواستند از آن طاق مان سبک رفتند و این مان را کاکلی گویند
 نقلت که حضرت قطب الدین یکم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت
 و خضر علیه السلام ایشانرا بشیخ ابو حصر سپردند که تعلیم علوم ظاہری و باطنی
 نماید چون حضرت خواجہ سعید الدین حشتی با او شمس رسیدند در آنجا بخدمت

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سچستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پیر بزرگوار ایشان
 خواجه عیاش الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند میر شیخ عثمان مارونی
 بوده اند و در هندوستان سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی
 و شیخ عثمان مارونی میفرمودند که معین الدین با محبوب خداست و مرا فرخند بر برید
 او در قطب وقت و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و شرف القلوب و زینب
 مشایخ اجل و قدوه ادویای اکل بوده اند اهل بندار ادوی ارادت بخدمت ایشان
 بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یکجا زمان بوده اند که امانت و خوارق عبادت
 عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاد از حد و پالانت گویند که چون حقیقتاً
 ایشان را توفیق توبه است فرمود الماک و اسباب خود را صرف در ایشان
 نموده توجه سمرقند و بخارا شدند و در اینجا حفظ قرآن مجید و کتب علوم نموده اند و از
 بطرف عراق عب غزیت کردند چون بعبیه مارون که از لواحقیشا پور است
 رسیدند حضرت شیخ عثمان مارونی را ملازمت نموده اند و پست سال در خدمت
 شیخ بودند و حضرت خواجه در سیاحتی کثیری از مشایخ کبار در یافته اند چنانچه صحبت
 حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده چنجاه و هفت روز با ایشان

ایشان بوده النوع نواید بوده اند و شیخ الدین کبری را در سنجا و خواجه یوسف
 همدانی را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین رنجانی را در لاهور
 دیده اند و از پنج بلاهور آمدند و از آنجا بدلی دادند بی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع
 کثری از کفار بیکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان
 شده بودند فتوح دینار چند بخدمت ایشان میخواستند و هنوز کفار یک در آن توابع
 اند بزیارت ایشان می آیند و ببلغنا بجا در آن روضه منوره میگذرانند و ولادت
 حضرت خواجه در سال با نصد و سی و هفت دفات ایشان روز دوشنبه ششم
 ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و پدر دایمی سیم ذی الحججه سال مذکور
 و قول اول اصحاب است و بعد از رحلت بر پشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که
 حبیب الدیات فی حب الله دعس الشان شایخ هندوستان در ششم
 رجب میگذرد در همین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه کاه
 در جمع و کثری که آمد آن از هزاران پیش است هر سال بر دهنه ستر که پیش
 رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار
 الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف
 گشته و اجمیر شهرت پر فیض و پر نور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که

لقب ایشان دکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان
 خوان بوده در مرید خواجه مودود چشتی اند و شاه بقعی است که خواجه مودود
 عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشمه اقامت و زریذند نقض طهارت
 در آنجا نکردند و چون احتیاج می شد از پشت پیرون رفته طهارت می نمودند
 و میفرمودند که اینجا جای ادب است و فات ایشان در سال با یفصد و نود
 و هفت مجسمی بوده ۵

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله خواجه سعین الدین چشتی از جانب ایشان
 بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سبخر العبد از وفات
 بخواب دید پرسیدند که عذای تعالی با توجه کرد گفت که مرا فرمان شده بود
 که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و در همین اثنا فرمان رسید که فلان
 روز دروشی سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را در یافته بود از بخت
 آن بسیار مزیدم و فات ایشان در ششم رجب است ۵

حضرت شیخ عثمان مارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و بصحبت

وصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین حبشی منقوا
 که روز شیخ عثمان مارونی در ایام سباحت بجای رسیده که سخن معنان بود و در آنجا
 انشکده بود که روزی بیت از این بزم در آنجا می آید خشنه و تش آن هرگز نمی رود از
 پرسیدند که پرسیدن این تش چه فائده دارد چرا حد اترانی پرستی که تش مخلوق است
 جواب داد که در کیش ما تش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست با
 خود را در تش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است که قدرت باشد که
 نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار رخ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم
 فلانا یا نارا کوئی بردا و سلام علی ابراهیم گفته در تش در آمدند و چهار ساعت در میان
 ماندند بر آمدند چنانچه خرقه ایشان و جامه آن طفل آتشی ز رسیده بود از مشاهده این که انما
 جمیع معنان بر قدم شیخ سر نهادند و هر که شرف اسلام شریف شدند و آن پدر و پسر
 از جمله اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین مشهور بوده اند که شیخ عثمان در
 میفرمودند که حق سبحان و تعالی را در دستمانند که اگر یک ساعت در دنیا از او محجوب مانند
 نابود کردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه صفت باشد تحقیق بداند که حقیقا
 ادراد دست دارد سخاوت چون سخاوت در یا شغقت چون شغقت آفتاب و زهر
 چون تو اضع زمین و فات ایشان در شان تو هم ماه شوال است و قدر در که معظمه است

و در وقت رحلت خواهر قطب الدین مودود پسر کلان خود را قائم مقام خود
ساخته و قبه ایشان در چیت است ط

حضرت خواجه مودود حشمتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن مجید را
آن حفظ کرده تحصیل علوم مشغول می بودند چون بسین پست و شش سالگی
رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه بولیعفوفات یافتند و بموجب وصیت
پدر تمام مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف
و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان
اگر چه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام
احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ
جام گذشته در صفحات الانسخ کورست و چون خواجه مودود و التماس
تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست
ایشان گرفتند و برکنار چارباش خود بنشانند دسته بار فرمودند بشتر
علم بشتر علم دسته روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فایده نا حاصل
نموده و سلسله حشمتیه از خواجه مودود بخدمت شیخ جام تیره میرسد و وفات

وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد و هفت و هفت هجری بوده و قبر ایشان
 بنسبت در نزار مینر که چشت است

حضرت خواجه احمد بن محمد و در حقیقتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بودند و در بید پر خویش در علوم غایبی و باطنی
 قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند
 ای احمد اگر نوشتاق ماینستی ما مشتاق تو ایم چون با باد شد سه بار موفی
 اختیار کرده بردوشی که کسی ایشان شناسد بزیرات جریمین الشرفین
 متوجه شدند چون از شرایط حج فارغ شدند میدینه منوره رسیدند و ششماه
 مجاورت کردند گویند که مدامت ایشان بر مجاوران آن حرم کران آمدند
 که ایشان را بر بخانند از روضه شریفه آواز آمد که برنجایند این را که یکی از مشتاقان
 ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت میعاد آمده در خانقاه
 شیخ شهاب الدین سپهر دردی نسرود آمدند و شیخ ایشان تعظیم و احترام
 بسیار کردند و ولادت ایشان در سال پانصد و هفت و هفت هجری بوده و در
 در سال پانصد و هفتاد و هفت و دو و ده و نسر ایشان در چشت است
 حضرت شاه منجان رحمه الله

شیخ ابواسحاق افتادند اسب و سلاح هر چه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیده
 با ایشان روان شدند هر چند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا یافتند بعد از
 چند روز خبر آوردند که با شیخ ابواسحاق اندر در فلان موضع پدر ایشان حججه
 فرستاد تا بیاید و روزی چند پند دادند و بند نهادند باز نخواستند آورد و سود من
 نیفتاد و گویند پدر ایشان را امتحان بود روزی فرصت یافته با بجا آمدند و
 در رایت چهار انگشتر گرفت پدر ایشانرا خبر کردند بیام بر آمدند و از غایت غضب
 سنگ بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان نبرد روزنه فرام آمد و سنگ
 را بگرفت با سنگ در هوا معلق تابستاد چون آن حالت را مشاهده نموده بدست
 ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندین
 ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال د و صد و
 هجری بوده وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج رویداده و قبر ایشان
 در چنت است ه

حضرت خواجه محمد حجتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابوالاحمد ابدال حجتی اند و تحصیل علوم دینی و سائنس
 یقینی کرده اند و در نهد دورح کامل بوده اند گویند در غزه سو سنات همراه محمود

محمود سلطنتین در سن هفتاد سالگی بمذکوری محمود بشارت و بشارت رفته
بودند و بمرکت اذنام ایشان فتح سومات سده وفات ایشان در غره
رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است
حضرت خواجه یوسف بن سماعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهرزاده و مرید و ترتیب یافته خواجه محمد
بن خواجه ابوالاحمد حقیقی اندک گویند که خواجه محمد همیشه داشتند که سن او بمیل
رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت ترویج داشتند و بطاعت و بشارت
خدا تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابوالاحمد را در خواب
دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مریدیت محمد سماعان نام تحصیل
کرده و صالح است خواهر خود را با و عقد کن خواجه او را طلب داشته همیشه
را با و عقد کرد و خواجه یوسف در چشت اذ ایشان موله شدند و بر ایشان در آخر
عمر سر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب و وضو بخنجه
در اثنا می وضو از خود غایب می شدند و ساعتی در آن غیبت میمانند و باز
حاضر می شدند و وضو را با تمام پیرسایند و وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر
در سال چهار صد و پنجاه و نه رویداده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده

با پی ضعیفی آن سوزن را در دمان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند
 کمترین چیزی که یافتیم بگذارستن بنگ بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول
 در سال کعبه و شصت و دو یا شصت یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و در
 بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجه خدیفه مرعشی رحمه الله

مرعش شهرت از توابع شام از کبار شیخ متقدم و از سرداران سلطان ابراهیم
 او هم قدس الله سره فرمودند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن
 یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجه پیره بصری رحمه الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر دقت و مرید خواجه خدیفه مرعشی اند و صاحب
 خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان بیست و دوم ماه شوال است

حضرت شیخ علوی و نیوری رحمه الله

مرید خاص خواجه پیره بصری از اجلا شیخ دقت و صاحب علوم غایبی است
 بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سر زده چنانچه گویند از دریکه تولد نموده اند
 تمام عمر صایم الیه بودند و در ایام طفولیت از شیر پنجه دند آنچه در تذکره اصفا

الا صغیرا و بعضی رشحات مشایخ چنت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری
 و شیخ مشاد دینوری یکی است و شیخ مشاد علوی دینوری می نویسد اما از لغات
 اللانس و بعضی کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علوی دینوری غیر شیخ مشاد دینوری
 اند ذکر شیخ مشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد ۵

حضرت شیخ ابوالسحاق شامی قدس اله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علوی دینوری اند از همه الله و وفات ایشان
 چهارم شهر ربیع الآخر است و فروردی که واقع است که از توابع شام است
 حضرت خواجده احمد ابدالی حشتی رح

سه طایفه سلسله چشتیانند و پسر سلطان فرسافه اند از شهر فار چشتی است و امیر
 آن ولایت بوده اند و مرید شیخ ابوالسحاق شامی اند گویند چون شیخ ابو

السحاق بقصبة چنت رسیده اند خواجده دست ارادت بدامن شیخ زنده نفلت
 که روزی خواجده ابوالاحمد درس مبت سالی همراه پدر خود سلطان فرسافه
 بقصد شکار حاجب کوه رفتند و در انجای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند
 بکوهی رسیدند که چیل از رجال اله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابوالسحاق
 شامی نیز در میان آنجا بود حال بر ایشان کثرت از هب فرود آمده در پای

و ایشان از بنای ملوک اند و در او ایل حال بادشاه پنج بوده اند و در جوانی
 توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب بخت خانه جنید گفتند
 کیستی گفت آشنا شتر کم کرده ام میجویم گفتند شتر بر ما هم چگونه بود گفت
 ای مخالف تو خدا ترا در جابه طلس بر تخت زر سطلی این از شتر بر ما هم حق
 عجب تربت ازین سخن متی در دل سلطان افتاد متفکر دستگیر گشتند از در دیگر
 بارعام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی
 با بیت از در وارد چنانکه پیکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان
 گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فردوسی ایتم گفتند رباط نیست سر اسب
 بیت گفت این سر اسبی پیش از تو بود از که بود گفتند از پدر من گفت پیش
 از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فرزان
 همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط بوز که یکی می رود و دیگری
 می آید ناپدید شد سلطان تنها با منظر اب تمام از عقب او روان شدند
 گفتند تو کیستی گفت من خنرم در دل ایشان خونی عظیم پیدا شد و در وجه
 نهادند شنیدند که تاغی میگوید پیدار شو پیش از آنکه برکت پیدار کنند و
 اینچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهویی دیدند و خود بدوش خود گریزند آهوی

آیه بسخنی آنه و گفت مر البصید تو فرستاده اند تو را امید توانی کرد حال بر سلطان
 میفرگشت در از جا مهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در
 طریقت زدند و بلکه معطر رفته با امام اعظم دسغیان توری و ابو یوسف غسوانی صحبت
 داشتند و کتب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام
 ایشانرا سبته نامی نسر نمودند سببه الطایفه جینه قدس الله سره فرمودند که
 ابراهیم ادم کلید علمهای اینطایفه است و صحبت دار خضر علیه السلام بوده اند
 و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند در همه عمر بجز کب خود قوت نموده
 یگانه زمان و پادشاه برود جهان و سید اقران بود . . . خوارق و کرامات در بار
 حضرت سلطان زیاده از آنست که در تخریر و بیان در آید گویند چون داری از غیب
 فرود آندی گفتی کجا اند ملوک دنیا که بیچند که این چه کار و بار است تا از ملک خودشان
 ننگ و آرایه نقلت که وقتی که در کشتی خواستند که نشینند و سیم نه اشتند و آنها از
 میخواستند و در کشت نما کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال بر یک لب
 نام زرشد مثنی برداشته و بایشان دادند نقلت که در ذری برب و جل نشسته
 پاره پاره خرقه میدرخند کموزن ایشان در در جل افتاد اشارت بر جل کردند هزاران
 مایه سر بر آوردند بزگی را سوزنی زمین در میان سلطان فرمودند کموزن خود خرم

و تمام بجهت آن جماع در خواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان باریدند
 فرمود که همان مقدار که بگلو کفایت کند بردارید سر میان چنان کردند و حلوا
 آوردند و خواه از آن تبادل غنم نمود سبب تبادل نفرمودن اینست که چون
 یارین دینار از کرامات ایشان بود بخوانستند که از کرامات خود خوراک خویش
 سازند که خوراک اینچایم از کب و شفت ایشان میباشد چنانچه در روشی در باب
 تشنه شدن دیر از آسمان فرجی از فرود گذاشتند بر آزاب مرد در ویش گفت
 بعزت تو بخورم آب مگر از دست ادا بی که مرا سیلی زند و شربت آب دیدم در گز
 بگرامم آب نیاید قادری که آب در جوف من پدیداری یعنی کرامات ظاهر
 امین از کرم بود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله

گفت ایشان ابوعلی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو
 و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در بادروز نیز گفته اند
 که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجہ عبدالواحد بن بند و شاکر و امام غفر
 اند رضی الله و با بر اجمادیم و بنه حافی و صفیان ثوزی و داد و طالبی معاصر
 بودند در حقایق و معارف یگانه عصر نقل است که از وی شنیدند خورد و خود را

خود را در کنار گفته می بوسیدند چنانچه عادت پدرانست کودک گفت ای پدر
 مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفتند سبط
 کودک گفت بیکدل دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از جانب
 دست بر سر آید کودک را ایند آهسته و بجهی مشغول گشتند و فرموده اند هر کس
 که از خدا ترسد از همه چیز ترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را
 دوست دارد و از خود بسیارش دهد چون دشمن دارد دنیا را بر وی منسوخ گرداند
 فرموده اند که هر که خود را قیمتی بپندد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند که
 تو ایند بجایی ساکن نشوید که نفس را از بند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود فرموده
 اند چنانکه عجب بود که در بهجت گردید عجب تر از آنکه در دنیا خنده و خسر نموده اند
 در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آموختن و خلاص شدن دشوار فرموده اند
 چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گویی نه کافراوی و دیگر
 گویی دارم فعل تو بفعل دوستان بنامد وفات ایشان در راه محرم سال
 یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در کوه معظمه در مزارع
 حضرت سلطان ابراهیم ادره‌ایم رحمة الله
 کینت ایشان ابو اسحاق و نام پسر ادره‌ایم بن سلیمان بن منصور بلخی است

ما مورثیم بانگرتسته استخوان خود را در سمرقند بکورخانه ابای خود رسانیم و مشوجه
 سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت
 خواجه اسرار است ۵

حضرت خواجه باقی رحمتہ اللہ

اولیسی حضرت خواجه نقشبند بیاد الدین و بظاہر مرید مولانا خواجلی الکنی اند
 یکی از مریدان خواجه گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندانشان از حاضران
 ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه میفرمایند گفتند مصرع خرنوب
 بنده است خدا بخش بخورند وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده
 و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در رحلی است ۵

ماشم خواجه و صالح خواجه و سپیدی قدس سرار هم

دو بید از صفات سمرقند است و هر دو برادرانند و درین زمان مقتدای باو بنابر
 بودند مردم آنجا را دردی ارادت بخدمت ایشان بوده ماشم خواجه برادر کلان
 و پسر حوزد صالح بودند در سمرقند می بوده اند و مرید خود اند و خواجه
 کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان خوباری و ایشان مرید خواجه محمد
 کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی ایشان مرید حضرت خواجه احرار

احمد قدس سره ابراهیم وفات ماشم خواجه زوزد و شنبه ریح الاول سال هزار
 و چهل و شش هجری بوده و قبر در مدینه است و صلح خواجه در پنج بوده اند
 کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه جم
 سال هزار و چهل و هشت هجری بوده و قبره ایشان در پنج است مدت بقا
 و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله سبز که نقبتیه قدس الله سره ابراهیم
 بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله سره ابراهیم
 و سلسله ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر
 المؤمنین علی کرم الله وجهه میسر
 حضرت خواجه عبید الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مزین بن بصری است و شاگرد امام اعظم اندر ضعیف
 و همها و خرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از
 صحاب رضی الله عنهم مذکور شده از بخت اول درین سلسله نوشته شده ایشان
 بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان ظهور رسیده نقل است
 که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند کسبکی بر آنها طلبه
 کرد آردوی جلو کردند چیزی حاضر بود خواجه زوزدی باستان کردند و ارجحی

ایشان دانسته بودند نام غیرا گرفت که ایشان بگویند که مولانا عبدالرحمن جان
 بگویند سرا بگذرانند و از تقصیر من در گذراندن ولادت ایشان در حجره و جام در
 پست و دردم شعبان سال شصت و هفتاد و هجری بوده از مدت عمر شریف
 هشتاد و یک سال وفات ایشان بعد از حضرت خواجہ احرار بیست سال
 در پست و نود و هشت هجری پنجم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت
 و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر عود و برداشت جنازه
 ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع امانی موالی خراسان نموده است
 حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره
 لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لاریان از اعیان آن دیار بوده
 از اولاد سعد عباده اند رضی الدین که از کبار انصار و اقبسید انصار و اقبسید
 حرج است مرید کامل دشاگرد رشید حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند و
 حضرت مولانا در باب ایشان فرموده است آنجا که فهم و دانش مرید
 بود شکاری با زیست نیز رفتار عبد الغفور لاری : و حضرت مولانا مرید کم سیر
 اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیت و این اشاره به عبد الغفور
 است که کامل بوده اند و ایشانرا در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و

و حاشیه بر شرح ملا و نغمات الالاس نوشته اند و حل مشکلات و نغمات آنرا
 نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پروردار داشته اند و روز وفات
 حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند و وفات ایشان بعد از طلوع
 آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال هجده و دوازده هجری بوده و قبر ایشان
 متصل قبر حضرت مولانا در خیابان برات است سعادت مند هر یک که بعد از مردن
 هم در خدمت پروردگار باشد

حضرت خواجه عبدالشہید قدس سره

نام پهلایان خواجه کا خواجه بن حضرت خواجه عبداله احرار است و چون
 متولد شدند والد خواجه بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بروند و
 حضرت خواجه ایشانرا دیدگمار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و بگفت
 نفس حضرت خواجه بکمالات ظاہری و باطنی و معانات عالی رسیده اند و گرا
 و خوارق جلیم بسیار از ایشان بظہور پوستند و بپند و ستان نشر لیس آورده
 بودند و اہل سید کمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقت
 ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و ہر روز سال در سید
 بوده و در سال ہجده و ہشتاد و ہجری دستبردند کہ وقت رحلت ما نزد یک رسیده

لذت عشق فرودفته سرادر یک دلی عشق میگویم و جان میدهم از لذت و
 و گفته اند سه غم عشق از دل کس که بماند دلی بے عشق در عالم سب ادا
 مستاب از عشق او که خود بخارایت که آن همه حقیقت کار ساز نیست
 اگر چه بظاہر جمال تعلق خاطر می بود اما از طبع این باکی نداشته اند و با
 کار جامی عشق خوانات هر سو عالمی در پی انکار او و بچنان در کار خویش
 و این بجهت آن بود که میفرمودند هر چند عارف کامل و اصل بعد از تحقیق بچنان
 و اتصال بچوب لم یزلی در پر چه نکر و حسن یک چیز نپند و در پر چه آدی ز جزیک
 چیز بخوید اما در او خازد جمیع تعلقات ترک و اجبات نموده میفرمودند که محب
 آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خوات او خوات محبوب کرد و بیت
 با عشق تو ام هو ماند است و هوس با آتش سوزنده چنان ماند حس
 خواهد تو مقصود دل خود هر کس جامی از تو تر و همین خواهد و بس
 و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشته و میفرمودند بیت
 هست مراد هر کسی جزو کار انجمن نیست مراد غیر تو جامی نامراد را
 همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در
 او این سه علل که کمال رسید می گفتند رباعی خوشوقت کسی که می درین

درین خجانه از خم بسپو کشنده از چمانه صد بار اکرمیت شود عالم هست :
 واقف نشود که هست عالم یانه : و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
 از ان نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبان
 لطیف می نهند بودند و تصانیف ایشان چل و چار است بعد و لفظ و همه
 در عالم مشهور و معروف هیچکس ابرار سخن نیست و نوآید الهیة و لغات
 الالس که سخنان لطیف و کتبهای دقیق در ان مندرج است دو چشم تصانیف
 ایشان است در مشهوری یوسف و زینب و در عزلیات دیوان اول که بهترین اشعار
 است مثل نزار و داین تغییر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید
 و از برکت آن کلام حقیقت انتظام خاطر ما میر باید و این کتاب را می نویسد هر بار
 متبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در لوز حال حضرت مولانا
 از کلام ایشان است و یکی از عکای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و
 انگاری نمود و سخنان ناشایسته بکلفت فقیر او را منع میکرد بعد از خون آنروز
 یکی از فضلا که عالم و عامل نیست شبی ادراب خواب دید با اضطراب تمام بر سینه
 اضطراب چیست گفت بپریشتم رفتم بودم و سحر استم در آیم که مولانا عبدالحق
 جامی آمد و در آن مها گرفت و گدازت در چون نسبت اصلاص فقیر را بخدمت

که بعد از خواب می باشد میباید و الا کیفیت شغولی ایشان در خواب و بیداری
بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی سوانح مرتفع میشود و در امکان
چنانست که آنچه میلقند اشارت بحال خود میکنند و فوات ایشان در آنجا
نماز پنجم روز چهارشنبه بمقام جادی الاحسنه سال هشتصد و شصت و هجری بوده

و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبید الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور لوز الدین و تخلص جامی نام
والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محلالت از محلات صغانان
حقی مذہب بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان بمذہب امام شیخ
نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین بخواس
از بمعنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم خرافه اند که کتاب چهار مذہب حضرت
شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند بمسائل اخوفا عمل میکنند
مثل وضو گرفتن بعد از مس مراه و مس انعام بنانی و غیر جماد حضرت مولانا
عالم عامل عارف کامل در فنون علم ظاہری و باطنی جامع و مقبول عالم و مستند
اہل ماوراءالنہر و خراسان و پنجواہی زمان بوده اند و سلطان حسین مرزا را کمال

را کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکل و فضل بریدن سجدان
 کاشتری اندر حمد الله تعالی چون بخدمت مولانا سجد الدین رسیدند فرمودند که
 شما بجز بچک ما افتاده و بجهت ما بجز بزرگ میسرند و خواهد محمد پارسا را
 در حرسان ایام طفولیت بزارت کرده بودند و حضرت خواهد پاره سبقت
 بایشان عنایت نمودند و خواهد حرار قدس الله سره ایشانرا کمال تعظیم و احترام
 می نمود چنانچه از نهایت محبت در مکانیب خود لفظ عرض داشت می نوشتند و میفرمودند
 که اکتفا در حرسان است مردم چرا بر دشمنای چراغ باور انهری آیند با وجودی که
 حضرت مولانا را حال بر بنیوال بود که هرگز اظهار در روشی در کرامات نمیفرمودند
 و سبقت بر کشف در کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظن است
 و گاه در صفت شورش او می پنهان میباشند و میفرمودند که ستمه حال شیط
 اینطریق است اما عاشق که اندیشه و خیال ایشان پیشه شو باشد هرگز در هیچ
 نفس از مشغل باطنی غالی نمی بودند و در فضیلت بجزی بوده اند سراج بجا محبت
 ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود ایشانرا
 که بهترین شوماست تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدا
 حال تا مرتبه کمال کنش عشق و جذبیه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیست

ایشان فرستم فرمودند قبول کردند و ایشان را بنواجه علماء الدین عطار سپردند
 بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت علماء الدین عطار بمرتبگی کمال رسیدند و جامع
 گشتند در علوم ظاهری و باطنی و ولادت ایشان در غزنین است در شب ۱۱
 در موضع ملقو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده
 حضرت خواجه عبد القدوس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین
 است و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین
 مولانا یعقوب چرخ اند و سلسله خواجه احراری اند و معتقدی طریقت و
 رهنمای حقیقت بوده اند و اهل مآور النهر و خراسان ایشانرا بجای بزرگ میدانستند
 اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا
 عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانکه بعضی
 کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا بجای پیر خود میدانستند و حضرت
 خواجه اسماعیل کمالی بایشان بوده است و نسبت حضرت مولانا بایشان
 ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند
 فرمودند محاسن بعبید کردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند چیت پیرا گشتند

سیر در ره سخانت پندوی سعید کردم جاروب آسنت : گویند که حضرت
 خواجہ احرار را مال در ذمت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند
 و چون سال بآفر رسید انبار ناپی ر بوده و این از کرامات حضرت خواجہ است
 و در میناب حضرت مولانا فرموده اند ابیات هزاران سرزده در زیر کت است
 که در او رفتن راه پشت است : درین سرزده نشانم دانه : در آن عالم بند انبار است
 ولادت ایشان در ماه رمضان سال شصت و شش هجری در قریه باستان کج
 از توابع ناسکنند است بوده و طاعت ایشان شب نینبست و نیم سلخ ربیع الاول
 سال شصت و نود و پنج افتاده مدت عمر شریف نو و سال است چندان کم و قبری در نینبست

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضله و کاملترین بریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند
 و از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و در جاده شریعت دست مستقیم بوده اند
 چون بچران تشرفین برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید یوزانی
 و شیخ زین الدین عافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد
 الرحمن جامی قدس سره الشامی در نغمات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند
 بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری بران نمینوانند که در خواب و بیداری

می آمدند چون بیکه معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا رضی عنہم
شد و از آنجا متوجه مدینه شریف شدند و در روز چهارشنبه بیت و سوم ذی الحججه
بمدینه رسیدند و در روز پنجشنبه بیت و چهارم ماه مذکور بجا ارجعت حق پرستند
و شب جمعه ایشانرا دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع نجوار قبه امیر المؤمنین علی
رضی اللہ عنہ واقع است و سن شریف ایشان معیت دوازده سال بوده
حضرت خواجہ ابوالفضل پارسا رحمه اللہ

لقب ایشان بران الدین و حافظ الدین است فرزند خواجہ محمد پارسا اندویرانی
فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریف در بوم
طریقت ابوالوالد بزرگوار خود رسانیده بودند در نفی وجود و بطل موجود کار از ایشان
گذرانیده در سفر حجاز ابوالد خود بودند فرمودند که وقتی که والدین فوت می شدند
بر سره بالین ایشان حاضر نمودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشانرا کشادم تا نظر
کنم چشم گمشدند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پا
ایشان نهادم پامی خود را بالا کشیدند و فات خواجہ ابوالفضل پارسا در
سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خط بلخ است
حضرت خواجہ علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار سرداران شاهان
 خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود ترتیب بسیاری از مریدان حواله ایشان کرده اند
 و میفرمودند که علاء الدین خلیلی بر ما سبک کرده است و صبیحه خواجه بزرگ در خانه
 خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانا شیخ در جمیع
 از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت
 خواجه بزرگ بوده اند قدس الله برهما و فات ایشان بعد از نماز ختم شب چهار
 شنبه پنجم و شب سال هفتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده نوجانیان است و فات
 خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هفتصد و بیست و پنج و تاریخ شد
 و قبر در نوجانیان است
 مولانا یعقوب جبرجینی رح

اصل ایشان از موضع حشرخ است و جرج دیهی است از ته لهو که از توابع غنیم واقع
 شده فقیر در انجا رسیده و قبور اجداد ایشان در انجا است و ایشان مرید پسر
 خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که از
 خود کاری بینگم امشب بر پنجم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب جبرجینی
 فرمودند که هر که بشی سخر از ان بر من نگذشت است که ایا چه شود چون باده ای بخت

و سماع بسیار فرمودند که منی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما بر حیت فرمودند
 که بظواهر باطنی و باطن با حق سبحانه و تعالی است از درون شو اشناؤ
 و زبرون بیکانه باشی اینچنین زیبا در شش کم می بود اندر جهان بی دایم
 همه جا و با همه کس در کار سیدار نهفته چشم و دل جانب یاری کونند که حضرت
 خواجه را هرگز غلام و کینترک منی بوده است ایشانرا از معنی سوال کردند
 فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسله شما با
 میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجای میرسد و پرسیدند که در باب سماع
 چه میفرمایند فرمودند که انکار نمیکنم و این کار نمیکنم و خواجه بزرگ را حوازیق
 و کرامات از ان بیشتر است که شمه از ان بیان توان نمود و از داله واجده
 ایشان منقولست که میفرمودند فرزندم خواجه بیاد الدین چهار ساله بود
 که گفت این کاو ما کو ساله سفید پشانی خواهد آورد بعد از چند ماه همان
 کو ساله برآید کونند چون حضرت خواجه بکه مغممه رفتند در آنروز که حاج
 فرمان میگردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا فرمان کردیم
 در دیشانی که در ان سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به
 بخارا رسیدند و تحقیق نمودند پسر خواجه همانروز فوت شده بود و چنانچه

و چنانچه ایشان بدان ایام حیات خود تعرف بود و مهت المال نیز همان تصرف است
 ولادت ایشان در محرم سال مفسد و پزده چری در قمر عارفان بوده و وفات شد
 در شب نهم سوم ماه ربیع الاول سال مفسد و نود و یک چری بود و داده و مدت عمر
 شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است
 در قمر عارفان خواجده بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه ما را
 بیت بخوانند بیت مفسدیم آمده در کوی تو؛ شئی لبه از جمال رویتو؛ حضرت خواجه
 را اصحاب بسیارند اهل ماورالنهر اکثری سرید ایشانند اما شهر دینتو دینتو خواجه
 پارسا و خواجه علاء الدین عطارد ملا یعقوب جرجی و خواجه علاء الدین عبد الوالی
 حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان دین نعتبا
 خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر
 خواجه بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرمودند معصوم
 از ظهیر با وجود دست او را بر دو طریق مجذبه و سلوک تزیب کرده ایم اگر شغول شود
 جهانی از دستور سیکرد و چون در محرم سال مفسد و بیست و دو چری بطواف بیگم
 بزیارت بنی مسلم سفر کردند به عباسادات و مشایخ و علاء با کرام و اعزاز تمام شمس

لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدرت اسراریم حضرت عسکری است
 مرید و خلیفه خواجه محمود ابیخیر فغنونی اند ایشانها مقامات علییه و کرامات ظاهریه
 بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان
 عبدالحق بن محمد وانی بودی حسین بن منصور بر سر کز بر سره دار ز فرقی و اینجا مردان
 مشهورند ان مریدانند ولادت ایشان در رامتین که تقصیر است از بخارا و قات
 در سال سیصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا ساسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را هم از
 قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مرد بیست که بوی این گل سیده بود
 از او باشد که مقتدای او در کار شود پس او می بگوید کمال که مرید و خلیفه
 ایشان بود که در روز وفات فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت در این کار
 و ترا بجز نگویم اگر تقصیر کنی و او میر بر پای خاستند و دست بر سینه نهادند گفتند
 که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در شهریه ساسی بوده است
 که از جمله دیبای رامتین است و قبر ایشان نیز در اینجا است
 حضرت سید امیر کمال قدس سره

ایشان از میدان و خلفای خواجہ محمد با ساسی اند و ولادت ایشان در موضع
سوخارست دقات ایشان در وقت نماز باشد و در پنجشنبه هشتم جمادی الاول
سال هفتصد و هفتاد و دو ہجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخارست
حضرت خواجہ نقشبند بہاؤ الدین قدس سرہ

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و دو جہ تسمیہ نقشبند در رسالہ بہائیسہ
کہ در مقامات خواجہ بہت می نویسند کہ حضرت میفرمودند من دیدم بصنعت
کجا باغی و نقشبندی مشغول میبودیم و ہمین نقل را بخط حضرت مولانا عبدالحق
جامی قدس سرہ نیز نوشته یافتیم سلسلہ حضرت خواجہ ہای نقشبندیہ
اند ایشانرا نظر قبول از فرزندی خواجہ محمد با ساسی است و مرید سید میر
کمال اند و اولیسی نیز بوده اند از دحامیت خواجہ عبدالحق عجد و اولی
قدس البدسہ و از حدیث قلم شیخ و خلیل اما کہ از مشایخ ترکستان بودہ
اند فایدہ ما کہ فتد غوث وقت و قبیلہ اولیای زمان خویش بودہ اند و
خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقہ ایشان تمام مطابق شیخ
شریف بودہ و مذہب امام عظیم رضی اللہ عنہ داشتند و اکثر مشایخ این
سلسلہ ضعیفی بودہ مالہ از خواجہ بزرگ پرسیدند کہ در طریقہ شما جہر و خلوت

حضرت خواجه احمد سیوی رح

مولد ایشان بسی است و آن شهریت مشهور از بلاد ترکستان صاحب است
 و کرامات جلیبه و مقامات رفیعیه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده
 که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و بشارت و بشارت حضرت سید ابی اسلم
 باب ارسلان ایشان از ترتیب نموده اند و بعضی ترقیات در خدمت باب
 ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی با تمام رسانیده
 و از کبار خلفای ایشان گشتند و سه حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اما که
 بسر باب ارسلانند و سید اما و سلیمان اما و حکیم اما از خلفای ایشانند
 و وفات خواجه احمد سیوی در سال با پنصد و شصت و دو هجری بوده و در ^{بیت} ^{است}

حضرت خواجه عبد الخالق عجد وانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجلیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم
 بوده و سه حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و افتخار خواجه
 بهاء الدین نقشبند قدس سه با ایشان است عالم بوده اند بعلم ظاهر و باطن
 و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت انبیا و صلعم بوده و خضر
 ایشان را در جوانی بغیر زندگی قبول نموده فرمودند بکوض آب در آبی و غوطه

و غوطه خورد و بدل بگو لاله الا الله محمد الرسول الله و ذکر در ارباب ایشان آمنت
 و چون خواجه یوسف بهمدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را در یافتند و حسرت
 از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت
 نماز کعبه میفرستند و میخوانند و می آمدند ولادت ایشان در مسجد و انت دان
 نصب است در شش فرسنگی بخارا و نشو نامی ایشان نیز در اینجا است و این کلمات
 از ایشان است بوش در دم و نظیر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن و فانی
 ایشان در سال با یفد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در مسجد است
 حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبدالحق انموله و مدفن در موضع ریوگری است و آنرا
 در توابع بخارا و فانی ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود الخیر فنونی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند و ولادت ایشان در موضع
 الخیر فنون است و آنهمی است از مصنفات بخارا و فانی ایشان در سال
 هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است
 حضرت خواجه علی را امینی قدس سره

مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهر حوری و حبیب مغربی و ابو عمر ذریاب
صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گویند که در
سی سال در مکه معظمه بود و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم و فوات ایشان
در مینا پورست واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه هجری و قبر
ایشان نیز در مینا پورست پہلو ابو عثمان جبری و ابو عثمان نصبی

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشان از نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی
از شیخ عثمان مغربی بود و از سلسله الطایفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر
از شیخ حسن خرقانی بود و از سلسله شیخ بایزید بطامی می پونند و صاحب کشف المحجوب
در اوایل صحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب دمدار علیه وقت نوشته
اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره صحبت داشته اند و فاتیما را در سال چهارم و پنجاهم

شیخ ابو علی مسازندی قدس سره

نام ایشان فیصل بن محمد است و فازند قریه است از مسافات طوس شیخ
الدین حراسان لاده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابو القاسم
گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده اند و فوات ایشان

ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است
حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کینت ایشان ابو یعقوب در اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابو علی فارابی
اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی گردنیز استعاره نموده اند و شیخ عبد الله جو
ر شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند چون بخدا درشتند حضرت غوث نقیون
را هم در یافتند و در مجلس حضرت غوث العظیم اکثر حاضر میشدند حنفی مذہب و
سلسله خواجهای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل
هجری بوده و وفات در راه مرد سال با صد و سی و پنج هجری رسیده
داده و قبر ایشان در مدینه است ایشانرا چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی خواجه
حسن انداقی و خواجه احمد بسوی خواجه عبد الحامق علی دانی رحم الله ائمه
حضرت خواجه حسن انداقی رح

کینت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداقی موضعی است در نوار
بخارا ولادت ایشان در سال چهار صد و شصت و چند هجری و وفات کرد
با صد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مرزار
شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی است

تو چونست نسر نمودند مرا گفتند ای پسر چه آوردی گفتم درویشی که
 بدرگاه ملک شود از او پرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه
 طبعغزیه منوب ایشان است و بنامی اینطریقه بر سر و غلبه است
 وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دوهصد و شصت و یکم است
 و بقولی دوهصد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات
 از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه
 حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دوهصد و سی و چهار نوشته اند
 احتمال دارد از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از بعضی بنا و قریبان در
حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره
 نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقرزین
 که ایشان از آنجا اند عموث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان
 در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و ترتیب ایشان نیز در سلوک
 او و حمایت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان
 بعد از وفات شیخ بایزید بدنی است وفات ایشان شب شنبه
 عاشورا سال چهارصد و پست و پنج هجری بوده نسر سوده اند

اندر که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گویند خدا او کوید چندی دیگر شیخ شبلی قدس سره
فرموده اند که آن خواهیم که خواهیم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با منجیب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخایم نو گوئی فرمودند دلی که دردی همه یاد او بود
حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از انبای ملوک بوده اند نسبت
ایشان یکسری میرسد و خال ابو عبد الله رودباری اند و برید بواسطه سید الطاهر
حضرت شیخ حمید بغدادی اند و فات ایشان در سال سصد و بیست و دو و پنج
بوده و متبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و در مدینه شیخ ابوعلی
رودباری اند ایشان منبر موده اند که هرگاه مرا مشکلی باشد پیغمبر صلعم را بخواب
میدیدم و آرزای پرسیدم و وفات ایشان در سال سصد و چهل و نهم
و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است
حضرت شیخ ابو عثمان معنری قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از نوب شاگرد ابو الحسن صالح بود

واقف شد بزرگ و تبرک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل
 و اصل و مشهور بودند و بر حمت حق پوستند حضرت حاجی نعمت اله
 سرهندی است و شیخ تمنا و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان و میان
 حامد و حضرت ملا عبده الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در
 حیات اند و از اکمل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است و
 حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد سناری و شیخ
 احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه سنی که قادر بر
 راه بهترین مشایخ متأخرین قدس الله اسرارهم و این فقیه سچکس
 مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان
 مشرف میشوید و سبب نایب این سلسله گشته بود؛ گردن ایام بدین سبب باد

سلسله شریفیه خواجهای بزرگوار قدس

اسرارهم حضرت شیخ ابو یزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفين و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن
 سر و شان است و جد ایشان کبر بوده بسعادت اسلام شرف
 شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشته

نوشته که ایشان ادیبی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنهما
 و صاحب تذکره الاولیاء گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده
 بودند یکی از جمله امام جعفر صادق بوده اند و ابو حفص و یحیی معاذ
 و شفیق طنجی را نیز دیده بودند و از ناداریشان نقل کند که چون لقمه
 در دهان می انداختم که در آن شبه بودی بایزید در شکم من بپسید
 تا آن لقمه دفع کردی سید الطایفه حضرت جنید فرمودند که بایزید
 در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان بلند می که از ایشان
 نقل میکنند شیخ السلام در آن باب میفرماید که بر بایزید فرمود
 در و غنایسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است
 و فرض کدام فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روز
 بدجله رسیدند و جله هر دو کنار هم آورد فرمودند بدین غزه نشوم که مرا
 به نیم دانگ بگذرانند و من سسی سال عمر خویش به نیم دانگ بزبان نام
 مرا کریم می باید نه که است فرمودند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز
 بوصال و فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر
 از کار بد نقلت که ایشانرا بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال

توان آورد خادم آنحضرت نقل کرد که حضرت شیخ در هوا با س
 گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانید و اندیشی مرا فرمودند که
 کوزه آب در هر پیش من نهادند بجنب راوی گوید که مردی را
 بخدمت ایشان نهادم کوزه آب مرا فراموش شد نیم شب بادم
 آمد که کوزه ننگ داشته ام بزخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامه خواب
 خالی است در فحش و تجسس شدم که مبادا بجزیره رفت باشند چراغ
 روشن نمودم بجزیره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت
 نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار
 فی الحال کوزه آب بخدمت ایشان بدم و گفتم که حضرت اشب کجا
 بودند اول من فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفر ایندازند
 ام این خطر از خاطر من بیرون نخواهد رفت من فرمودند میگویم آما
 این سه راه پیش گوئی اگر کفنی ترا از میان رساند فرمودند اشب
 تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست من فرمودند غار است
 که پیغمبر صلوات بر او از بهشت در آنغار خدای عزوجل را عبادت میکردند
 عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و سبها معنی در آنغار بسر نبرند

بنزد که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال کشایش نشده باشد
 بیک شب نشستن در آن غار فتوحات روی دهد این فقیر دو بار بملاکت
 ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاطر
 بمن داشتند چنانچه در سن هفت سالگی مرا بیماری روی داد که اطبا
 از معالجه او درمانده چون پادشاه بجانه ایشان دست مرا گرفته
 گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این درمانده اند تو چه
 فرمایند که حق تعالی این را به بخشد ایشان کانه آب را طلب داشته
 و دعائی بران خوانده دیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم در آن
 هفته صحت کامل یافتم و با نکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله
 مسمی بسکینه الادلایا در احوال و ادعای آنحضرت و پیرو مریدان ایشان
 مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد و فوات
 ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال
 یکهزار و چهل و پنج هجری معبوره لاهور در محله خانی پوره واقع شد
 و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد
 و هشت سال و قبر ایشان در موضع ما ششم پوره که متصل شهر لاهور است

عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوشش شود مرا در دل یاد تو بند
 و دعا کند فرمودند خاک باد بر آنوقت که غیر او در دل نگذرد همیشه طریقت
 ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز ایشان سخن
 که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشد و در طریقت جیند وقت خود
 بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی را مرید کردند بمرا در سائیدند و ^{حلقه}
 بربته داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده سیف فرمودند
 یاران ما را بطلید و فتوح از انبای ملوک قبول نیک کردند سخنان ایشان
 همه نصیحت و موعظ بود اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند
 و می نسر نمودند تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه
 اگر یکموی جنب تر نشد باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از
 خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخوانند
بیت شرطا دل در طریق عاشقی دانی که چیست : ترک کردن
 هر دو عالم را در پشت پازون : و این طریقه خاصه ایشان است که
 از نماز خمس با نریدان خود از شهر هر روز بجا می آید او باغاث
 میگرفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسد

می رسید همه کجا شده نماز جماعت میگذازدند و باز متفرق می شدند
 و شب بجزیره خود آمده در راهی بستند گاهی دو سه از مردان میمانند
 و اکثری تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند
 که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از اکل یاران حضرت
 ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
 کلان از کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشوند که صاحب این قبر
 چه میگویی من فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آوان جوانی
 از دنیا رفتم ام و بسبب عملهای بد بعد از آن گفتم ای سال شعا غریب
 بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که پرس از صاحب
 قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر عقبات
 هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع
 شود حضرت ایشان پرسید که ام از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خوانند
 چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید برکت کلمه طیبه
 و انفاص شمارا عذاب از من برداشتنند که امانت و خوارق عبادت
 از ایشان و از مردان ایشان بخندان واقع شده که آنرا در تحریر

که ایشان سکونت داشتند در راقدرت نبود که آنجا بر آید و گفت
 ایشان از جمعه دهم ربیع الاول سال سی و هفت هجری^{لوجه}
 و مدت عمر از صد سال زیاده بود و قبسه در موضع تبه است
 حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس^{سره}
 نام و والد حضرت ایشان قاضی ساینده است از اولاد حضرت
 امیر المومنین عمر فاروق اندر ضی الیه عنه و حضرت میان میر
 بشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدا^{سے}
 طریقت و اقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف و اصل
 و یگانہ در علم ظاهر و باطن بوده اند و فضیلت ظاہری و باطنی
 بر تبه داشتند که هیچ کس از فضل راقدرت آن نبود که در حضور ایشان
 سخن تواند کرد و ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که
 از خویشان حضرت شیخ نویسانده آورده بود در شهر سوسان
 سال نصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده و والدین
 و همشیره ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند
 چنانچه از والد ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان

کمان من متولد شد و الله از کشف در یافته که این پسر عارف نخواهد شد
 سناجات کردند که الهی پسر میخواستیم که عارف کامل و تبارک و در یاد
 تو همیشه مستغرق باشد تا قلی آواز داد که پسر می و در خری حق گفتا
 موصوف با این صفات عطا خواهد شد بعد از آن ایشان متولد شدند
 و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و
 استغراق عظیم تولد نموده اند و حضرت ایشان زیاده از شفقت سال
 در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عام روی ارادت
 بایشان داشتند در سلسله علییه قادریه بودند مرید شیخ خضرند که در
 تغزید و تجرید و ترک یگانگی باصل از سوستان بوده اند و کشف عالم
 ملکوت را پیش والد ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و او بی
 نیز بودند از روحانیت حضرت عنوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی
 الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند برگزینام شریفین عنوث
 اعظم رابی و ضو بزبان نیاد و در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل
 و بقا عفت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته در روز و شب مستغرق
 می بودند و میفرمودند صوفی آن بود که بنود یکی از در را بخدمت ایشان

کرامات و خوارق علییه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از
 بعد از بجز اسان در از انجا باجه ملتان شریف آورده و متوطن
 گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدم تجرید هموده بودند و قبر
 ایشان در اجه است و شیخ عبدالقادر ثانی از اکمل مشایخ هندستان
 بوده اند و جمع کثری از کفار و عصات بردست ایشان بشرف
 اسلام و توبه مشرف شدند شیخ ابوالحی دهلوی متادری در خیار
 الاخبار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت و ارث حقیقه
 حضرت غوث الثقلین بودند و فات ایشان پشردم ربیع الاول
 سال نهصد و چهل و هجری بوده و مدت عمر شریف هفتاد
 و هشت سال و ایشان را در پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبدالرزاق
 که عارف و کامل بوده اند و فات ایشان در پنجم جمادی الآخر
 سال نهصد و چهل و دو و هجری بوده و دوم سید زین العابدین
 که در حضور والده ماجد خود از عالم رفته بودند و از سید زین العابدین
 پسر ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
 و شیخ عبدالرزاق را پسر بود شیخ حامد نام که جانشین پر

پیر بزرگوار خود بودند و ایشانرا پس بود شیخ جمال الدین ابو
 الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده
 نشسته و فوات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعدة
 سال نهصد و هفتاد و هشت هجری رومی داده
 حضرت شیخ عبد اللہ ہمتی قدس سرہ

نام پیر ایشان سید عمر بن سید حسن چلی است و بدو از دودہ و سلم
 نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی
 رضی اللہ عنہ میرسد و حق را دست بدست از پدران خود پوشیده
 اند و پانزده سال بودند کہ بطلب الہی از بغداد برآمدہ بہند و سمان
 آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاہری
 و باطنی کمال رسیدہ اند و در موضع تہ کہ از توابع دہلی است بسکونت
 درزیدہ اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند کہ ہمیشہ باد صوفی
 و مستغرق را تہ می بودند کہ امات و حوزان بسیار از ایشان
 بظہور رسیدہ چنانچہ گویند ہر گاہ ذروی سحواستہ کہ در خانہ ایشان
 در آید اورا بیرون آن موضع نابینا و مردہ می یافتند بلکہ در آن دیہ

در یابی حقایق است ولادت ایشان در رسیده از بلاد اندلس
 شب دوشنبه هفدهم رمضان سال با صد و شصت هجری
 وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال شصت و سی و هفت در دمشق
 بوده و قبر ایشان در جبل فاسون است که الحال لبالیجه مشهرت دارد
 حضرت شیخ صدر الدین محمد بن سحاق قونیوی رح

کینت ایشان ابوالمعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربلی
 اند سولانا قطب الدین عثمانیه در حدیث شاگرد ایشان است
 و مرتبه تصوف و تشیع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان سولانا
 جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و محبت و محبت بسیار بوده و سولانا
 جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند و صیبت نماز خود پیشان کرده اند

حضرت امام عبد اللہ یافعی بن
 سعد یافعی قدس اللہ سره

کینت ایشان ابو السعادات است و لقب عقیف الدین اصل ایشان
 از مین است و همیشه در حریم شریفین بوده اند شافعی
 مذہب و صاحب خوارق و تصانیف و صاحب علوم ظاهر

ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان
 بچند واسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
 عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکریمه روضه
 الریاضین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین
 نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت
 داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر
 سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مرزا معلای
 بکه محطه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است
 حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره
 ایشان شیخ عبد القادر ثمالی می گفتند نسبت ایشان بیعت
 واسطه بحضرت غوث افاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
 رضی الله عنه میرسد باین طریق که دالبرز گوار ایشان که شیخ محمد
 بن سید شاه میر بن سید علی بن سید محمود بن سید احمد
 بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید
 السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند حساب

مرید شیخ عبد الهه بطایعی اند و شیخ عبد الهه مرید حضرت غوث الثقلین اند
 در بیعت الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خلق
 بودند بپیت روی خوش و خوبی نگو چون دوست میداد و خدا
 حرم کسی گویا بود خوبی خوش و روی نگو: وفات ایشان
 در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است
حضرت شیخ ابودین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابوبغسه
 مغربی دیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین
 معزب و صاحب کشف و خوارق بوده اند و زوی شیخ ابودین
 در بعضی از دیار معزب کردن خود را پست کردند و گفته اللهم الی شهید

و اشهد ملائکت الی سمعت و اطعت اصحاب ایشان رسیدند
 که بسبب این چه بودند نمودند حضرت شیخ عبد القادر در
 بغداد گفت قدمی بزه علی رقبته کل ولی الله بعد از آن بعضی از اصحاب
 اعظم بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت
 آنرا فرموده بودند وفات ایشان در سال الفصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و پسر علی بن عربی است و نسبت حسره ای شان
 بیک واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد
 یونس القصار الهاشمی است و بعضی گفته اند که بے واسطه میرسد حضرت
 غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خزانه
 بحضرت خضر علیه السلام میرسد بیک واسطه و نسبت دیگر بحضرت خضر
 میرسد بواسطه و در اصطلاحات کاشانی نوشته اند که شیخ
 محی الدین عربی در کتاب المالیس خود ذکر کرده اند که حسره و ته
 تصوف را از دست ابوالحسن علی بن عبدالبر بن جامع پوشیدیم
 و او از خضر علیه السلام در نجات الالنس مذکور است که تصانیف
 شیخ از پانصد زیاده است گفته اند که شیخ محی الدین را با حضرت
 شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله ارجما القساق
 ملاقات اجتماع افتاده هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده
 بے آنکه در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان
 را از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند فرمودند که و

که همه چیز را باز پس گذاشته ام در روی بحضرت آوردم ناگاه پیش رو
 خودشان با پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم
 کیست زیرا که عفت داداشتم که بچکس بر من تابق نیت گفتند
 این نشان قدم نبی است صلعم خاطر من تکبیر یافت
حضرت شیخ ابوالسعود بن الشبل قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات عالیه
 بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی
 اند رضی الله عنه در خصوص مذکور است که شیخ ابوالسعود با مریدان خود
 گفت که پانزده سال است که خدا تعالی مراد در ملک تصرف
 داده است اما من تصرف نکردم این قاید روزی از وی پرسیدند
 که چه تصرف نیکنی گفت من تصرف را بجز حق سبحانه گذاشته
 ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمر قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مزروق بن حمید بن سلاسه است جنلی الذیاب
 بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی

ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و از کبار مشایخ مصر
 و صاحب خوارق و جامع علوم ظاہر و باطن بودند سال
 رد و نیل طغیان نمود اهل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب انبار
 کردند شیخ برکنار و رد و نیل آمد از آب آن طهارت نمودند فی الحال آب
 کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواهش زیادتی
 آب نمودند شیخ آنجا رفته بآب ابریقی که همراه داشتند وضو ساختند در
 حال آب زیاد شد و برکت ایشان روزی عتبات بدعا شد و فوات شیخ در
 سال با نصد و شصت و چهار هجری بوده و مدت عمر زیاد و بر مقدار
 سال و قبه در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمة الله
حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن احمد بن قدامه الجبلی است صاحب
 تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد
 بادشاه مشایخ حضرت غوث اعظم صدیقی سید عبد القادر جیلانی
 اندر رضی الله عنہ و فوات ایشان در سال شصت و بیست هجری بوده
حضرت شیخ محمد بن احمد الجویینی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیہ و دررند و درع کامل بوده اند و سرید
 شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و درایم در مجلس حضرت غوث ثقلین
 حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزی در
 مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنا
 آنکه در پای اول منبر و عظیم میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند
 خاموش بوده بر زمین فرود آمدند و بعد از آن بمبیره بالا رفتند
 و بر پایه دوم بنشینند پس من مشاهده کردم که پایه اول کشا شده
 چند آنکه چشم کار میکرد و فرسار شدند اخضر انداختند در اول
 صلعم با اصحاب بر آنجا نشسته و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ
 عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بچفتند رسول صلعم
 ایشانرا بگرفتند و نگاهداشتند بعد از آن خورد و لاغ شدند چون
 کبچک بعد از آن بیالیند و بزرگ شدند بر صورتی بامیل سپهگین بعد
 از آن آهنه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت آید
 آنحضرت رسول صلعم را بر سپید گفتند خدا
 ایشانرا نماید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشود

میشود بصورت حجاب و صفات اعیان و می پندایش از کسانیکه
 خدا تعالی آنها را قوت رویت آن ارجح در صورت حجاب و صفات
 اعیان داده است و بعد از آن از سبب میل کردن و خورد شدن و
 بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که
 بشر را قوت آن نیت مگر تا یابد بومی و بعد از نزدیک بود که شیخ
 میگفت اگر رسول صلعم ایشان را میگرفتند و تجلی ثانی بصفت حجاب
 بود از حیثیت بود که شیخ بگذاختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت
 جمال بود از حیثیت بود که شیخ بیالیند و بزرگ شدند و الک فضل اله

یوتی من یش رو اله ذوالفضل العظیم و وفات ایشان قریب سال بعد
 و پنجاه و سه هجری بوده و قبر در باب نوس که از دیهانی نهر ملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القایده قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبدالقادر جیلانی
 اندک امانت و مقامات عالیه از بزرگان صوفیه بوده اند در وفات
 کلی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معزب المحضت
 می گفتند و میفرمودند که محمد بن قایده از مرفود است این قایده فرموده اند

کردی برآمدن چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمدن چون
 نزدیکی تر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند
 گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری دست
 میکنی از انکار خود توبه کرد و درید شد پیش حضرت غوث اعظم
 گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد و فرمودند بگویند که همیشه سر او در
 خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال بافضد

دو هفتاد و چهارم بود و قبر در موصول است
 حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمه الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث
 صدیقی سید محی الدین شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بر
 ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند
 چون حضرت غوث اعظم بجهت و عظم بر کرسی جلوس میفرمودند
 ایشان مرفوع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرست میگردند و
 وفات ایشان در سال بافضد و هفتاد و چهارم بود و قبر

حضرت شیخ صدوق بغدادی قدس سره

کینت ایشان ابو الفرج و نام پدایشان حسین است معتم بعد از بودند
 همیشه در مجلس ثوث اعظم حاضر میشدند و استفادی نمودند و
 شیخ صدوق را با حضرت غوث اعظم در آمدند و آنحضرت بالای سینه
 رفتند و بیچ سخن نگفتند فارسی را هم نغمه نمودند که چینه می بخواند اما مردم
 را در جدی عظیم و خانی قوی منبر و گرفت شیخ صدوق با خود گفتند
 که غوث اعظم چینه می نگفتند و فارسی هیچ نخوانده این وجه از
 حضرت غوث اعظم روئی بشیخ صدوق کرده منبر نمودند یا بذا
 یکی از بریدان من از بیت المقدس با بیجا یک کام آمده است و
 بردت من توبه کرده امروز حاضران در بهمانی او بند شیخ صدوق
 با خود نگفتند کسیکه از بیت المقدس یک کام بنده او آید ویرا از چه
 توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت روی بایشان کرده
 منبر نمودند یا بذا وی توبه میکند از آنکه دیگر در هوا نرود حاجت او
 بمن آنت که او را بجهت حق سبحانه تعالی راه نمایم و فات
 ایشان در سال با نصد و هفتاد و سه هجری بوده
 حضرت شیخ بقای بن بطور رحمه الله

لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر
 نشدم مگر که خود را در بغداد دیدم و خضر علیہ السلام غایب شد
 پیش شیخ عبد القادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد
 که خدا ایتحالی ترا مرید دهد نام وی عبد الغنی بن ثقفه که مرتبه و
 بلندی تر باشد از اولیای بسیار و خدا ایتحالی بوی معضرت کند
 بر ملائکه بعد از آن طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بیان
 من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
 که عالم در آنجا در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند با اختلاف
 لغات نزدیک بود که عقل من زایل گردد و در دست حضرت شیخ
 پاره پینه بود بر من زد عقل برقرار ماند بعد از آن چند ماه در خلوت
 نشانده دالته که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد پیش از آنکه
 من بگویم با من گفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد
 و میان خرقة پوشیدن من از وی خرقة پوشیدن این نقطه از من
 پست و خجالت شد و این نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند ۵
 حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند که امانات و معامات
 عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه ^{القادر} عبید
 حیدر ملامی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ
 عبید القادر نزد یکتبر بن اهل زمین است بحج تعالی درین
 عصر روزی بجهت طهارت می رفتند و ابر بقی پر از آب بدست
 یکی از مریدان ایشان بود ابر بقی میفتاد و شکست شیخ دست
 خود را بر آن ابر بقی کشیدند فی الحال چنان بود دست شد و پر آب شد
 و از آن آب طهارت کردند و فات ایشان در سال با فصد
 و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است
 حضرت شیخ قضیب البان مرصلی

کینت ایشان ابو عبید الله است از مریدان کامل حضرت غوث
 الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب از ایشان بسیار ظاهر شده
 قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکی
 از کوچه های موصل از مقابل وی نمی آیند با خود گفت این را می باید
 گرفت و بحاکم سپرد تا بسیارست برساند ناگاه دید که بصورت

که پادشاه عراق قوی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهنی این
 میشود حضرت عوف اعظم بفرمودند لا خوف علیکم منقولست
 که از روی شیخ بنهر ملک میرفتند دیدند که میان اهل دودییه بر سر
 مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بنده خدا
 آن مرد بر خوات و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند
 که سلطان بن فلان مرا کشته و میقتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی
 هستی نفس کرده اند که اگر شیر رو بروی شخصی بیاید و او نام
 ایشان را بگیرد و بر کرد و فیات ایشان در سال پانصد و شصت
 بجسد بوده و مدت عمر صد و هفت سال و قبر در زیر آن است

حضرت شیخ ابو عمر و صریفی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت عوف الثقلین است گفته
 اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صبر لغین روی در آسمان
 کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگردد یکی
 میگفت سبحان من عنده خزاین کل شیء و ما نزل الا بقدر معلوم
 و دیگری میگفت سبحان من اعطی کل شیء حلقه ثم هدی و دیگری

و دیگری میگفت سبحان من لبثت الانبیا و حجة علی خلفه و فضل علیهم محمد
 صلی الله و سلم و دیگر می گفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان
 الله و رسوله و دیگر می گفت یا اهل الغفلة عن مولایکم قوم الی ربکم
 رب کریم یعطی الجزیل و یغفر الذنب العظیم چون آنرا شنیدم بخود
 شدم و قستی که بخود آدم دوستی دنیا و آنچه در دنیاست از دل من
 رفته بود چون بلباد او شد با خدا تعالی عهد کردم که خود را تسلیم
 شخصی کنم که مرا بخدا تعالی رهنمائی کند روان شدم و دینی دانستم
 که بجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت و وقت را پیش آمد
 و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گرفتم و سوگند بوسه
 دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ
 عبد القادر بودم گفت یا ابو العباس دوش مردی را در صحن
 جذب رسید و قبولی بافته و از بالای هفت آسمان پیراندا آمده
 که هر حساب عبودی با خدا می خود عهد کرده است که خود را تسلیم
 شخصی کند بروی را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان
 عبد القادر سید العارفين و قبله الواقدین درین وقت پس

بیت در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم الکرم
 مریدان آنحضرت زیاده از آنست که در شمار آیند خصوصاً در ولایت
 هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علییه اند و کافران
 نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نزد
 آنحضرت بوقت اجتناب می کنند

حضرت شیخ علی بن هیبستی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفاء
 ایشان مرید شیخ ابو محمد شبلی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن برار
 و ایشان ادیسی صدیق اکبر رضی الله بوسه در خدمت حضرت
 غوث اعظم می بودند و فایده ما میگردانند و قتی که آنحضرت فرمودند

قدمی بنده علی رفته کل دلی اله اول کسی بالای منبر رفت و
 قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد بنزد من مبارک در آمده
 باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم
 و عطف میفرمودند و شیخ علی بنی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ خوب
 گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید آری منبر

از منبر فرود آمده در پیش شیخ بآداب ایستادند و جانب دومی نمی گزیدند
چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب
دید می گفت آری عوث اعظم فرمودند من برای او بآداب ایستاده
بودم بجز چیز و صیفت کردند ترا گفت بلا ذمت تو بعد از آن از شیخ
علی پرسیدند از معنی آنچه عوث اعظم فرمودند که من از برای
آن بآداب ایستاده بودم شیخ گفت آنچه من خواب میدیدم آن
حضرت به بیداری میدید و حضرت عوث الثقلمین ایشانرا بسیار
ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس از اولیای الهی از
عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود او همان نسبت و من
همان شیخ علی بن پیتی و چون شیخ از زبیر آن که محل اقامت
ایشان بود بلا ذمت حضرت عوث اعظم میرفتند ببردان
خود می گفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکرد با آنها میگفتند
که جز در بار باشید و خاطر مای خود را نگاهدارید که پیش سلطان
میردیم و چون بخدمت حضرت عوث اعظم میرسیدند آنحضرت
مبغفر نمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عاقد شیخ میگفتند

خود در هوادیده بر سیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند
 مترس که تو نیز از جماعه ایشانرا بیچ پسر بوده شیخ ابو صالح نصر
 شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمعیل شیخ ابو الحسن
 فضل الله و شیخ جمال الله که ایشان در صورت با غوث صدق
 بسیار مشایخ بودند و یکی در خدمت عم بزرگوار خود شیخ عبد الوهاب
 کتب علوم صوری و معنوی نموده هر یک کامل کمال گشته اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس ستره

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهر و باطن را در خدمت والد بزرگوار
 خود کسب نمودند و کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد است
 و پنجم ذی قعدة سال ششصد و هجری بوده هـ

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد الله

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و کتاب علوم صوری و معنوی
 از خدمت والد بزرگوار خود کرده اند محدث و فقیه گشته اند وفات
 ایشان است و هفتم ماه صفر سال پانصد و هشتاد و هفت هجری
 بوده و قبر در بغداد است ایشانرا دو پسر بود شیخ ابو محمد عبد الرحمن

عبد الرحمن در شیخ ابو محمد عبد القادر که کینت و نام ایشان موافق جد
بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کتب
نموده عالم و کامل گشته بودند

حضرت شیخ ابو زکریا یحییٰ رحمه الله

ولد حضرت غلب ربانی اند و اکناب علوم فقه و حدیث از والد
بزرگوار خود نموده اند فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در
ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات
در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان
در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسیٰ قدس سره

آخرین نسب زنده حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت
والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند
ولادت ایشان در سلج ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده
و بدین وقت در سن هجری شده در هاجناش غزه جمادی الآخره
سال ششصد و پینزده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان

کینت ایشان ابو بکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند ایشان نیز
کسب علوم ظاهر و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیار
از بزرگت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان جانب
سجاریت نموده مهاجرت نمودن گشت *

حضرت شیخ تاج الدین ابو بکر عبدالرزاق قدس سره

کینت ایشان عبدالرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند
و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و سفی
عراق بوده اند و ایشان را در علوم قدرت تمام بوده در ساله جلاله
را که محفوظ و والد بزرگوار ایشان است بجز ایشان این مزید با خلاصه
و در آن نوشته اند که غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی است چون
حسن و نفع قسره ایشان در بغداد است *

حضرت شیخ ابواسحق ابراهیم قدس سره

فرزند غوث اعظم اند قدومه اولیا و اکمل اقیابوده اند علوم ظاهر
و باطن را از آنحضرت پروردگار کسب نموده و خلق بسیاری از فیض
و صحبت ایشان بهره کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان

ایشان غایب بوده دریند و درع را بر مرتبه کمال داشتند و از حیث
 پروردگار خود سی سال سه بالا نکردند و لاجت ایشان در سال
 با نصد و بیست و هشت هجری وفات در ششم ماه شوال سال ششم
 و هجرت و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر الدبزرگوار است و از
 ایشان منقول است که روزی والدین برای نماز جمعه بیرون آمدند
 و سن باد و برادر در خدمت ایشان بودند ناگاه دیدم که سه با خمر
 سلطان می برند و از ایشان بوی بدی آمد سه هنگام همراه اند
 حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنها ایستادند و دو اب
 بتجیل می رانند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد بر آورند
 و بر جای بمانند هر چند آن سه هنگام میزدند دو اب از جانی حرکت
 نمیکردند در حال سه هنگام را قوی بگرفت و بر زمین افتادند و
 می طیبیدند پس همه فریاد بر آورند که ما توبه کردیم فی الحال قوی بگ
 بر طرف شد و خمر بسیر که مبدل گشت آنحضرت بسجده نشتند و این
 خبر سلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد
 گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد

موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول در سجدات
 مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که
 تحسیر این کتاب بقول گشت الحمد لله علی ذلک
 حضرت غوث الثقلین راده پسر است
 اول شیخ سیف الدین عبدالوهاب

مدرس سره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم
 ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره
 داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت و عطف میفرمودند
 و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقلت از شیخ
 عبدالوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم در انواع
 علوم و فنون حکم حاصل کرده بجداد آدم و از والد بزرگوار اذن
 خواستم که در حضور ایشان و عطف گویم رخصت دادند بالای منبر برآید
 انواع علوم و سوا عطف باین کردم بچکس را در دل اثر نکرد و آب
 از دیره نیاید اهل مجلس از والد در خواست کردند که و عطف فرماید
 من فرد آدم و حضرت ایشان بر منبر برآید فرمودند که شجاعت

که شجاعت صبر کیامت است بجزو استماع اینکلمه از اهل مجلس
 قریاد و فغان برخاست من از معنی پرسیدم فرمودند تو مشکلم هستی
 بخود من مشکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال ۱۰۰۰
 و دو اذره بود وفات شب بیست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سی و سه
 هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشان را دو پسر بوده
 شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل
 و کامل بوده اند و جمیها الله

حضرت شیخ شرف الدین عمسی رحمه الله

کینت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم
 و جمیع علوم را در خدمت والده ماجد خود کتب نموده بعد از آن
 حضرت در رس حدیث و فقه دو عظم میفرمودند و کتاب جوهر الایمان
 در محکم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است تصنیف ایشان
 و حضرت غوث صدانی کتاب فتوح الغیب را بجهت ایشان تصنیف
 کرده اند و وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد الغفر رحمه الله

باش با آنکسایکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد
 گفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما امانتی و الیه النشور الحمد لله الذی
 استی و اوحسنی عن خلقه بعد از آن بمن گفت یا ابو العباس اگر
 پیش از منع با دین می بودی بهتر میبود گفتم بالله علیک تو زوجه
 انمرد باشی گفت بلی در اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود من تو را
 بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون از آن فارغ شدم او را
 برداشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرادعا کن گفت ای ابو العباس
 دعا ازت گفتم چاره نیست گفت و فرک الله نصیبک منه گفتم
 زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم در حال نگاه کردم
 او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل اینطالعنه
 اجاب را سر قومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آری
 گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از فراد
 است در میناب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله
 جهان به ای خوش آنکس که یار عاشق اوست و صاحب خجسته است
 میگوید که مفردان جماعتی اند که اندایره قطب خارج اند و خضر علیه السلام

السلام از ایشان است در رسول مصلح پیش از نبوت از ایشان
 بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته از
 هزار یکی و از بسیار آنکست که حضرت مولانا عبدالرحمن جامی از تالیف
 امام عبداله یافعی در نغمات الانس نوشته اند که کرامات شیخ
 عبدالقادر رضی الله پیردن از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا
 بزرگان ایامه که کرامات حضرت ایشان بخواهر ما نزدیک تو آورسیده
 و با اتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر
 شاخ ظاهر شده و اگر آنچه از حضرت در ایام حیات بظهور رسیده
 و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود و جمع کند کتاب کلامی میشد
 از نخبت بهمین قدر اختصار نمود و خوانی که از حضرت ظاهر گردید
 و میگردد در حقیقت معجزه رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبدالرحمن
 جامی قدس سره فرمودند **صیت** از ولی خاتمی که مستوع است
 معجزه آن بی مستوع است: اول شبی که این کترین مریدان
 شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در وقت
 خود را بیداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت الملم

با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عیسی که ترا با اولیای حق
 گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذاشتم و آنجا جا
 اومی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی کلیم سجده خفته است در خاطر من
 گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابو العباس
 برو و نفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی
 یانه آما بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من نقیب اولیاء ^{مردان}
 را شناسم ندای شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیاستی ^{مردان}
 کسانیکه ایشان مرادوست میدارند و این از آن طایفه است که من
 ایشان را دوست میدارم آن مرد روی بمن کرد و گفت ای ابو العباس
 شنیدی گفتم آری مراد عاکن گفت از تو دعای میخواهم گفتم چاره
 نیست گفت و فرک الله نصیحت منه گفتم زیاده کن در حال از
 نظر من غایب شد و بیچ ولی را ممکن بود که از نظر من غایب شود
 و از آنجا پیش رفتم بر توده رگی که بغایت بلند بود بالای آن نور
 دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی کلیمی نو پیچیده خفته
 است مشابه کلیم آن مرد خواستم که بجای بیدار سازم ندای شنیدم که باد

بریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعره عظیم
 شنیدیم که مپت آن تمام وادی را در گرفت و دیدیم راه زنان
 سخت مضطرب و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه
 زنان بر ایشان ناخستند ما را گفتند بیایند و ما را خود را گرد آورید و
 بر پند که بزنا چه صحبت رسیده است رفیقیم و دیدیم که بر دو سر دار
 ایشان برده افتاده است و این نعلین بآب تر نزدیک ایشانست
 پس ما لهای ما را با ما باز دادند و گفته این واقعه بزرگت نقلت که
 بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع
 می آید و جمیع انسون گران در کار او در مانده اند حضرت قطب ربانی
 فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوشش او بکوی که اسی حانس شیخ عبد
 القادر سقیم است بچنداد و میفرمایند که تو یا زنیای و اگر آمدی هلاک
 کم را ذی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز
 مصروع نگشت امام عبد الله با فعی گویند که بعد از آن میچکس در بغداد
 مصروع نشد و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشوند روزی
 عجزه بخدمت غوث اعظم آمد و بسر خود را همراه آورد و گفت دل

شیخ نذر کردیم و در همین
 اثنا دو نعره عظیم شنیدیم
 که مپت آن تمام وادی را
 در گرفت و دیدیم راه زنان
 سخت مضطرب و عاجز بر ما
 آمدند گمان بردیم که مگر
 طائفه دیگر از راه زنان
 بر ایشان ناخستند ما را
 گفتند بیایند و ما را خود
 را گرد آورید و بر پند که
 بزنا چه صحبت رسیده است
 رفیقیم و دیدیم که بر دو سر
 دار ایشان برده افتاده است
 و این نعلین بآب تر نزدیک
 ایشانست پس ما لهای ما را
 با ما باز دادند و گفته این
 واقعه بزرگت نقلت که
 بخدمت حضرت غوث اعظم
 آمد و گفت مرا زوجه ایست
 که او را صرع می آید و جمیع
 انسون گران در کار او در
 مانده اند حضرت قطب ربانی
 فرمودند اگر بار دیگر
 بیاید در گوشش او بکوی
 که اسی حانس شیخ عبد
 القادر سقیم است بچنداد
 و میفرمایند که تو یا زنیای
 و اگر آمدی هلاک کم را ذی
 گوید بفرموده حضرت شیخ
 عمل نمودم دیگر زوجه من
 هرگز مصروع نگشت امام
 عبد الله با فعی گویند که
 بعد از آن میچکس در بغداد
 مصروع نشد و بعد از وفات
 آنحضرت مصروع میشوند
 روزی عجزه بخدمت غوث
 اعظم آمد و بسر خود را
 همراه آورد و گفت دل

آنحضرت در هندوستان یازدهم و بعضی هفدهم میکنند اما بعضی
 هفدهم است و این فقیر عاقل را شب نهم میکند که صحیح ترین اقوال
 قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر اشخاص حاضر بودند
 شیخ عبد الوهاب دلد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که
 علیک بتقوی الله و طاعته یعنی لازم گیر بر پیغمبری را که خالص است
 خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را و لا تخف احد ادا لا ترج
 یعنی بزم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدارد کل الحوائج الیه
 و اطلبونه و بسیار همه حاجت ما را بحق تعالی و بطلب حاجت ما
 را اذو لا متق با عید سوی اله و اعتماد کن هیچکس مگر خداست
 خدا التوحید التوجیه جمیع اهل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار او را
 تا کعبه است که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشایخ و سادات
 این قوم را بر توحید اتفاق است و بعد از آن با اولاد اجداد خود که
 در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند بر خیزید و جایی دهید
 دو آب ایشان بجا آرید که اینجارحمت عظیم در شمار است و جانتانگ
 مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة الله و یک شب از روز

روز این کلمات بسیار مفرمودند اما لا ابالی بشی و لا یملک الموت
یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت
در مدرسه باب الازخ واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ ابو سعید
مخزومی در جات خود آنحضرت داده بودند برابر و تبرک و حتی بجان
و تقاضا چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تعرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز همان تعرف داده است چنانچه امام عبد الله باضی
رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود در آنجا
محبوب سجانی شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه نگیرد حال او سلب
شود نقلت از شیخ عبد الوهاب و شیخ عبد الرزاق رحمهما الله که در
حضرت دالد بزرگوار در مدرسه باب الازخ شیرتبادل میکردند شیر
خوردن ترک دادند و تا ویرمی غایب بودند بعد از آن فرمودند
فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بود
آسمان و زمین است و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر
و جبل بر تسلیم کردند و هیچ دلی مانند که در الوقت بمن تسلیم نکرد شیخ
عمر بن ارحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند هر که در کربلا بمین است

نقلت از شیخ ابو سعید
مخزومی در جات خود
آنحضرت داده بودند
برابر و تبرک و حتی
بجان و تقاضا چنانچه
آنحضرت را در ایام
حیات بر تمام عالم
تعرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز
همان تعرف داده است
چنانچه امام عبد الله
باضی رحمه الله گفته
اند کسی که صاحب
حال باشد و در بغداد
داخل شود در آنجا
محبوب سجانی شاه
عبد القادر گیلانی
رضی الله عنه نگیرد
حال او سلب شود
نقلت از شیخ عبد
الوهاب و شیخ عبد
الرزاق رحمهما الله
که در حضرت دالد
بزرگوار در مدرسه
باب الازخ شیر
تبادل میکردند شیر
خوردن ترک دادند
و تا ویرمی غایب
بودند بعد از آن
فرمودند فتح شد
بر دل من هفتاد
در از درهای لدنی
که وسعت هر دری
برابر بود آسمان
و زمین است و روزی
فرمودند که شرق
و غرب و بحر و بر
و جبل بر تسلیم
کردند و هیچ دلی
مانند که در الوقت
بمن تسلیم نکرد
شیخ عمر بن ارحمه
الله گفته اند که
غوث اعظم فرمودند
هر که در کربلا
بمین است

آورد و گفت که این دختر زنت فرمودند در خانه دو آبی و این را به پنج و
 برین که همیشه و چون بوجوب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پیش
 نقلت از شیخ ابوالسعود که حضرت عوث صدیق میفرمودند که فتنه
 و ماهتاب بر نمی آید تا بر من سلام نکند و سال و ماه و هفته در روز
 بر من آید سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
 خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبدالوهاب دلد عوث اعظم فرموده اند
 که هیچ ماهی از ماهها نبودی مگر که پیش از آن که نوشدی بیاید
 پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی و سختی مقدر شده بود
 در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
 نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلج جامدی الاخری سال پانصد و شصت
 جمع از مشایخ در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب رو
 درآمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رجبیم آمده ام تا ترا
 نهنیت گویم در من پنج بدی و سختی مقدر شده است در آن ماه رجب
 پنج نذیر مردم مگر خیر و نیکوی چون روز یکشنبه سلج رجب شخصی کریه
 المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام

آمده ام که ترا بهت گویم مقدر شده است درین موت و دفن
 خلق در بغداد و کرانی در حجاز و قتل و کشتن در خراسان چون ماه
 شعبان آید هر چه بر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان
 چند روز بیمار شدند روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ
 پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی بن سنی و شیخ نجیب الدین
 سهروردی و غیر آنها با هم بود و قار تمام درآمد و گفت السلام علیک
 یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که عندا کنم از آنچه بر تو مقدر شده
 بود و من و داع کنم ترا که این آخر اجتماع منت با تو پس بازگشت
 و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم بر حمت حق پوستند در رمضان
 دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز غایت شب شنبه هشتم
 یا نهم ماه ربیع الآخر سال با پند و شصت و یک هجری رویداده و
 یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور
 بوده اما صحیح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت
 بقول مادل سال ولادت نو در سال هفت یا ه و نه روز است و
 بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت یا ه و نه روز بوده و عرس

که بر آن مدرسه گذشته باشد باشد شیخ علی بن پتی گفته که هیچ فرقه
 را با برکت تر و هیچ طائفه را سزاوارتر از حرقه و طایفه شیخ عبد القادر
 مدینه ام و هیچ روزی را سبک تر از آن روز که آنجا را می دیدم ندیدم
 یکی از اهل بمن گوید که غزنیست اسلام کردم و در خاطر داشتم که پیش
 بهترین اهل بمن باین سعادت مشرف گردم و در جواب دیدم که حضرت
 عیسی علیه السلام می فرمودند که میخدا برود و بر دست شیخ عبد القادر
 اسلام آرد که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمر دین سرزوق
 گفته اند شیخ عبد القادر شیخ دامام ماست هر که درین زمان براه
 الهی برود و عالی با مقامی باو میزند پس شیخ عبد القادر امام
 اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را
 قبول کنند بر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسد و درین زمان از
 شیخ عبد القادر با اولیای وقت میرسد و براتب جمیع اولیای
 اطلاع دارد و بچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست و در بنظر هیچ کس
 را بجز خدا و رسول بر ذمتی نیست در آنحضرت میفرمودند که میخواستم
 در صحرا ایستنا باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را بمن باز

باز بسته است و ما حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقلت
 از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بند ادب زیارت حضرت شیخ
 عبدالقادر رضی الله در آن دم دوتی در خدمت ایشان ماندم چون
 عنایت مراجعت مصر کردم از آنجبهت دستوری خواستم مرا وصیت
 کردند که هیچ کس چیزی نخواهی داشت مبارک خود را در دهن من
 انداختند و فرمودند که این را بکوب و باز گرد بپنجان کردم از بند ادب
 تا بمصر بآید و طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلت که
 از شیخ ابو المظفر اسمعیل که دقتی شیخ علی بن بیتهی چهار شد و حضرت
 غوث اعظم بعبادت شیخ رفتند در آن موضع دو درخت خرمای خشک
 شده بود و از مدت چهار سال اصلا بار در نمی شد پس غوث نقلین
 در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز
 گذاردند و بعد از آن هفت روز درخت سبز شدند و بار گرفتند نقلت
 که دقتی شخصی بخدمت انقیاد حاجات آمد و گفت که عورت من
 حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع
 حمل شدن آن فرود آید و خمر برآورد و آنرا برداشته بخدمت آنحضرت

بمن درست خواهند کرد در اینجا ثبت نموده اند و حکم شد که این همه ائمه
 بخشیدیم نقلت که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلال او که
 قدم بر نهادم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان را با من سب
 بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در
 مغرب باشم در بنه شود عورت او را بر آئینه پوشم از مغرب در شرق
 او را نقلت از شیخ عمران که وقتی با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصی
 خود را مرید حضرت بگویند و دست بچیت بشمانداده باشد و خرقه از شما
 پیوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بے
 هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه و تعالی
 در پامرز و کنایان او را و او از جمله اصحاب من است نقلت که شیخ
 عمر برادر آنحضرت می فرمودند که فرید حسین بن منصور صلاح کنونی
 در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او
 میکردم هر سبکه از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او را تا قیامت
 دستگیری کنم بشارت باد بر کسانیکه پرایشان شیخ عبد القادر را
 ایشان ابو حنیفه و پیغمبر ایشان محمد الرسول الله صلعم و خوش حال

حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف
 شده اند درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده اند
 امید که این فقیر نیز از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است
 بوجه آنحضرت پسر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل سنوبان
 آن درگاه و آلا جاها باشد نقلت که آنحضرت میفرموده اند هر کس که
 که بر در سه من گذشته است یا رومی مرادید است عذاب کور و بیست
 از او تخفیف کرده شود رومی گوید که مردی از عهدان بر آنحضرت آمد و گفت
 پدر من وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت مراد کور عذاب
 میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و القاسم دعا کن شیخ گفت
 او وقتی بر در سه من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند
 روز دیگر آنمرد بیاید و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش
 و خورم و خلعت سبزی در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتن
 و این خلعت برکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در
 خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد
 و دو تمند آن گوش که آن آواز شنیده باشد و طالع مند شخصی

روز قیامت باستهای سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند که هر که بر
 بر قدم نیمی میباشد و من بر قدم جد خود صلعم در بر قدمی که جد من بر
 و من بر اینجا بنام مکر در قدم نبوت که راه نیت در آن غیر نبی را در این نشان
 بر کمال بر تبه ولایت و متابعت و پیروی آن سرور است صلعم نقلت از شیخ
 شریفین فخر حسن موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده
 سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که
 کس بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوی بیرون انداخته باشند
 جمیع مشایخ وقت را روی ارادت با آن حضرت بوده و امام یا خلیفه گفته اند
 که اکثری از مشایخ زمین بحضرت غوث اعظم نسبت در دست کرده اند خواه
 معین الدین چستی و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرها
 بلازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن حاصل نموده اند نقل
 که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام در بغداد شهید
 شده است فرمودند او در آسمان شهید تر است از آنکه در زمین از شیخ
 ابو بکر ای حسرتی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب
 گفته به بغداد میرویم فرمودند با اینجا برسید زنها را که ترک ملازمت شیخ

شیخ عبد القادر نماز بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده
 و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین مهابت میکند با او بزرگوار
 و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات ادویای دیگر و چون ایشانرا
 برپند سلام من برسانید و بگویند که مرا فراموش نکنید گویند که آنحضرت
 فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بغداد تجرید در سیاحت بودم
 و چهل سال بوضوی عشا نماز بادم و گذارده ام و پانزده سال بعد
 از ادای نماز عشا بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس
 من آرزوی خواب کرد و گفتم چه شود اگر یک ساعتی بخسبی گفتند
 او نشیندم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بلبوس
 پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم و دفع
 میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق نازده
 سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی
 میگویند گفتند از شیخ عبد الرزاق فرزند آنحضرت که عوث اعظم
 میفرموده اند که مرا بدست کاغذی داده شد بمقدار دراز می انتهای
 نظر بودم که نام اصحاب و مریدان من که باقیام قیامت نسبت خود

در آنحضرت بالای سبزه سخن میگفت در نماز سخن فرمودند قدمی بنده علی رفته کل
 ولی اله شیخ علی پتی بر سبزه برآمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر کردن
 نهاد و بریزد من آنحضرت در آمد و سایر اولیا کردند بنا در پیش داشتند شیخ
 ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر فرمود که قدمی بنده
 علی رفته کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد در اول
 صلح بردت طایفه از ملائکه مقربین مجتهد اولیای متقدمین و متاخرین که در آنجا
 حاضر بودند احیایا با جاد خود و اموات با روح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند
 و ملائکه در حال الغیب مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا
 ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که کردن خود را پست کرد و گوید
 که یک کس از عجم تو اضع نکرد حال دیر اسلب نمودند و ظاهر است که این قسم
 دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندش و حمایت حضرت رست
 پناه صلح که همه اولیا و الله تو اضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
 و هیچ ولی با بقیام نرسیده ذالک فضل اله یوتیه من یشاء و اله ذوالفضل
 العظیم هم در او ایل حال آن غوث اعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این چراغ
 عجیبی را قدمی است که بر کردن جمیع اولیا و الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثر

اکثری صد سال بیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر
 بن مراد الطایفی در رساله سوره که از کبار متقدمان مشایخ خوانند و صاحب
 کرامات ظاهره و مقامات فاخره بودند و در خواب مرید حضرت صدیق
 اکبر شده بود واسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله عنه گرفته اند و فرمودند که
 از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که جسدی که در روضه من در آید آتش آنرا
 نسوزد و قبر ایشان در بطایح است و گوشت یا ماهی که از نزدیک قبر ایشان
 می بردند هرگز نجسته نمی شد میگفتند که او تا در عراق محبت کس اند نمود و کس
 و امام جنبل و بشیر حافی و منصور بن عمار و جیند بغدادی و سهیل
 بن عبد اله شتری و شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره ایم از ایشان
 پرسیدند که شیخ عبد القادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
 خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد البشکی که مرید شیخ ابوبکر
 بطایفی و از عیال مشایخ عراق و صاحب حواری بلند و مقامات
 ارجمند بوده اند و قبر ایشان در حد اوبه است که از ویهای بطایح است
 می فرمودند که شیخ عبد القادر کسی است که اقتدا کرده شود بافعال او و قول
 او و حق تعالی جمع و کثیرا برکت او بر همه های عالمی رساند و مبایات کند

و گفت شیخ عبدالقادر فرزند جبالست و غوث و قطب اولیای زمان خود
 و گویند که آن غوث صدانی از اوزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و
 مشایخ فزیب صد تن حاضر بودند از آن جمله شیخ علی متقی بود شیخ بقای بن بطور
 و شیخ ابوسعید قیلوی و شیخ ابوالنجیب هروردی عم شیخ شهاب الدین سپهروردی
 و شیخ جاکر و قطب النان موصلی و شیخ ابوالسعود و شیخ غراز بطایحی و شیخ
 منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دیاس و خواجه یوسف بن ابوب عبد
 که سیر سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن مسخی و شیخ ابوبزاد و شیخ
 و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن دهب بخاری و شیخ موسی بن یاقین
 زولی و شیخ احمد بن ابوالحسن رفاغی و شیخ عبدالرحمن طهغوبخی و شیخ
 علی مطربا و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ
 ابو عمر عثمان بن مرزوق و شیخ سدید بخاری و شیخ حیات بن قیس حنبل
 و شیخ مرسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر السمرقندی و شیخ ابوالعباس الجوفی
 الصرصری و شیخ ابوالحکیم ابراهیم بن دینار و شیخ سکارم اکبری و شیخ صدق
 بغدادی و شیخ محسن دوری قوش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد
 بن علی جوینی و شیخ ابو عبد الله و شیخ ابوبکر الهامی الرزینی و شیخ جمیل و شیخ

وشیخ ابو محمد عبدالحق حربی وشیخ ابو عمر البهامی وشیخ ابو حفص عمر بن ابی
 النصر الغزالی وشیخ مطرف المال محمد بن درمانی القزونی وشیخ ابو العباس
 احمد یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبد الله محمد المرزوق
 الفخاص وشیخ ابو عمر و عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند بسیار
 وشیخ سلطان بن احمد المرزبن وشیخ ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی وشیخ
 ابو العباس احمد بن الاسناد وشیخ ابو محمد احمد بن عیسی المرزوق مالکونی
 وشیخ مبارک بن علی احملی وشیخ ابو البرکات بن سعدان العزاقی وشیخ
 عبد القادر بن حسن بغدادی وشیخ ابو السواد احمد بن ابی بکر عطار وشیخ
 ابو عبد الله محمد الادافی وشیخ ابو العسلی وشیخ شهاب الدین سهروردی
 وشیخ ابو القاسم عمر بن مسعود الرزاز وشیخ ابو المنار محمود بن عثمان
 البقال وشیخ عباد البواب وشیخ عبد الرحیم قنادی مغربی وشیخ ابو عمر
 عثمان بن مروان وشیخ مکارم ندر خالصی وشیخ حلیفه بن موسی بنز
 ملکی وشیخ ابو الحسن جو سنی وشیخ عبد الله قریشی وشیخ ابو البرکات
 بن صحرا موسی وشیخ ابو الحق ابراهیم بن علی اغلب وشیخ عوف
 رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان نیز جمیع از مشایخ کبار در اینجا بودند

می نشست و می گفت هر چه شیخ فرماید بسرو چشم ما و چون رقم می نوشتند بان
 طریق که بعد القادر تو چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او
 مرا ترا سودمند و بر تو محبت چون رستم بر جلیفر رسیدی بود سیدی و سیر
 گذاشتی گویند که بچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر آنحضرت نبوده
 چنانچه هر یکی از همشنان آنحضرت کمان بردی که از نزد آنحضرت عزیزتر
 نیست و بیچکاه جواب سایل را در نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او
 عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
 مبارک شفای یافت فلکت که در ذی نجاة آنحضرت در آید ناپاشد
 و هیچ تو نیست بر درین اثنا خضر علیہ السلام در رسید و گفت یا ولی الله
 یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرماید بجای او نصب کرده شود فرمودند
 که در خانه ما شخصی بگسنگی افتاده است برود او را بر برون آرد بجای آن
 ابدال نصب کن خضر علیہ السلام او را از آن خانه بپوش آن بچانه عطر آورد
 و یک نفر کمبیا اثر آنحضرت پنا گردید بمرتبه ابدایت رسید چون در آن
 بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت
 آنشخص بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بطلب

بمطلب ساینده اند و محروم نشاخته اند و بمرتبه ابدانیت فایز گردانیده گویند که
 غل غلب افطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال او بیادست ایشان بود
 هر گرا میخواستند غل می نموده بجای او دیگر را نصب می نمودند چنانچه از ابدال
 وفات یافته بود که فریر از قطنینه آورده موسی برت او را گرفت محمد نام
 گداشته و طاقی مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آنجا نمودند در روز
 یکی از مردان غیب در هوا بر رفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل
 گزاینده که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت عوث اعظم در یافته حال او را سلب
 نمودند و آن جوان از هوا بدر گاه آنحضرت افتاد و بانامش شیخ علی مبنی از قاصد
 او در گذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده بر رفت و طریقه آنحضرت تا مشرف
 بوده در کسی را میدیدند که بر خلاف شرح شریف عمل میکند حال او را سلب
 میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود بر آینه خبر میکردم شما
 آنچه میجوید و دغیره میکند شما پیش من همچو شیشه اید می بنم آنچه در ظاهر و باطن شما
 است یکی از اکابر خضر علیه السلام در باب حضرت عوث اعظم سوال نمود فرمود
 که حق تعالی هیچ درستی ترا رساند مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از آن داد و گاس
 محبت خود بخشاید چو یکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گوارا تر از آن داد و عطا فرمود

و از همه متاثر گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بردست
 آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال با یضد و بیت و یک بفرموده پیغمبر
 و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند
 بر منبر برآند و مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می
 فرمودند وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان در زمین بایستد و بشنوید سخن
 مرا و از من چیزی بیاموزید که نایب و وارث پیغمبر صلعم در زمین و درین
 مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دهن تجلی میکند و قریب بقصد
 هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
 آنحضرت را می نوشتند و هر گاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت
 انتظام وجد و ذوق دوست کسی می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رضی الله عنه
 گفته اند که در مجلس شیخ عبدالقادر بارگاه پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر اوصیاء
 الله علیهم و ملائکه و اجنیا از اصف صفت مشاهده میکردم کتاب غنیة الطیبات
 و فتوح العنقب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
 سعیره چنین نوشته اند حیث البدن میانه بالاعراض الصدک شده
 پیسالی گندم گون پوسته ابر و آد از آنحضرت بلند بوده و لباس

و لباس بلبق علماء می پوشیدند گاهی طبلان و گاهی جامه در بر می کردند
 که قیمت یک گران یک دینار بود و یک جبه زباده میفرمودند که نمی پوشم تا
 نمی پوشانند و میخورم تا میخورانند و میگویم تا میگویند و اگر کسی هدیه بخیزد
 آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بجا حاضران
 مجلس شمیم می فرمودند روزی امام المستجد بالله خلیفه بعد از جد است
 آنحضرت آمده بدو زرش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاج بسیار
 نمود آنحضرت یک بدو را بدست راست و یکی را بدست چپ برداشته
 با هم بشپیلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از حد است
 شرم نداری که خونهای مردم میخوری و بر خود کردی مکنی و بدان با من بزرگ
 می شوی در حال خلیفه بهوش شد فرمودند بعزت محمود اگر حرمت
 انفصال او به پیغمبر صلعم نبود می میگذاشتم که آن خون تا خانه او بر سفت
 و حضرت غوث اعظم هرگز نگاهداری یکی از خلفا و صاحب ششمی زلفت اند
 در بساط آنها نشسته اند و بجهت ایشان تعظیم نفس فرمودند و چون خلیفه
 بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و بازمی آمدند تا قیام از برای او بنا
 در یکم خلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و با او آب

بسیار صحبت داشته اند و جنلی مذہب بوده اند و قوی بر مذہب
 امام شافعی و امام احمد جنبل سید اند شیخ بقای بن بطو گفته اند
 روزی حضرت غوث اعظم زیارت قبر امام احمد جنبل رفتند پس دیدیم
 که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای
 شیخ عبد القادر محتاجم من تو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
 کینت و الدہ مکرمہ معظمہ آنحضرت ام الخیر و لقب نام امنہ الجبار فاطمہ
 بنت شیخ عبد الہ صومعی است کہ از کبار مشایخ گیلان و مقتدا ای ولیا
 زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی
 نوشته اند کہ شیخ عبد الہ صومعی از زو س از زاد بوده و مراد احوال
 عالی و کرامات ظاہر بوده و قیتکہ در غضب شدی حی سبحانہ و تعالی از برا
 وی زود انتقام کشیدی و ہر چه خواستی خدا بی تعالی چنان کردی و چون
 کہ پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والدہ ماجدہ
 حضرت غوث الثقلین زاہرہ و افر بود از خیر و صلاح شیخ عبد الزا
 دلہ حضرت غوث اعظم فرمودند وقتی کہ غوث صدانی از صلب شریف
 پدر بر ہم لیلیف مادر حلول نمودند والدہ مکرمہ معظمہ ایشان در سن

شصت سالگی که زمان بابست بوده اند و این کرامات آنحضرت
 است و والده آنحضرت از کبارت و عارفات صالحات و وصلات
 و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت با سعادت عونت اعظم
 در جمیلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولی
 هفتاد یک شبیه بوده و والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبد
 القادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتم و شیر نخورد
 یکبار جمال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند
 کفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آنروز از ماه
 رمضان بوده است و آنحضرت فرمودند که در ادایل جوانی چون چشم
 من بجز آب گرم شدی آذای می شیندم که ای عبد القادر ترا بر
 خواب نیا فریدم و چون بکتب میرسیدم آذایم که میشیندم که می گفتند
 بر خیرید و جامی و بید ولی خدا را و آنحضرت پشوده ساله بودند که از
 جیلان بیخداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد
 رسیدند به تحصیل علوم مشغول گشتند اول لغزات قرآن بعد ازین بفقہ
 و حدیث و دیگر علوم دینی در اندک زمانی بر قرآن خود فایق شده

فرستاده است و قضیه دختر با دیکوی را دی گوید چنان کردم جنیان
 صف صف بصورت مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نمیتوانست که نزدیک دایره
 آید تا آنکه پادشاه ایشان برآسی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
 و مقابل دایره ایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا
 بر تو فرستاده است در حال از اسب فرود آمد و زمین بوسید و سپردن
 دایره مثبت و گفت چرا فرستاده است خبر غایبشان دختر
 با و گفتم فرمود ما آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن
 دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چنین است آن دیو را گفت
 ترا چه باعث شد که این دختر را از کاب غوث ربودی گفت مرا
 خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنت و دختر را
 بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او
 بنایسیم که چون او از خانه بچی اجنه اقصای عالم نظر میکند از بیت
 او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی افاست نطت میکند او را
 میگردد بر جن دانش و جیلی آنحضرت را بجهت آن گویند که اصل آن
 غوث آفاق از ولایت جبل است و ولادت با سعادت آن نیز در ^{ایضا}

در اینجا واقع شده و آن ملک است در اسی طبرستان که آنرا جیلان و گیلان
 و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند جیل موضوعی است بر کنار دجله یکروزه راه از
 بغداد بطرف واسط و نیز موضوعی است جیل نام نزدیک مداین بحسب نسبت
 این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
 باین دو موضع کرده اند صاحب روضه النواظر که از اواخر وقت بودند
 و قول ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند
 میتوان بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه
 در برج عجمی اماصل آنحضرت از ولایت گیلانست و صاحب سراج ابلد
 آنحضرت را بموضع بشینیز که از مضافات ولایت گیلانست نسبت کرده
 نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت عنوث الثقلین بر سلسله
 از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است و پیر خرقه آنحضرت
 شیخ ابوسعید مخرومی و از شیخ ابوسعید اسامی که بالابه ترتیب مذکور شده
 نسبت خسر خرقه شیخ مسروق کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضوان
 عنده میرسد و از اینجا از ابای کرام حضرت گذشته بسید انام صلعم میرسد
 و پیر محبت آنحضرت شیخ جماد ریاس اندر حرمه الله و با خضر علیه السلام

موسیٰ حبلی دوست بن ابی عبد الله بن محی زاهد بن محمد بن داود بن
 موسیٰ الجون بن عبد الله محض بن حسن مشنی بن حسن بن
 علی مرتضیٰ رضی الله عنہم حبسی حبسی از ان جهت گویند که پدر عبد الله محض
 حسن مشنی بن حسن بن علی مرتضیٰ است رضی الله عنہم و مادر عبد الله
 محض فاطمہ بنت حسین بن علی مرتضیٰ است رضی الله عنہم و کبریا کبریا
 ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تعلق
 آنحضرت محی الدین است که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحت
 بجدادی آدم ناگاہ بہ بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم گفتم
 السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفتم نزدیک من
 آئی نزدیک اور رفتم گفتم مرا نشان اور ایشانم جدا و تازه شد
 و صورت او خوب گشت درنگ او صاف گردید از دور رسیدم گفتم
 مرا ایشانم گفتم نہ گفتم من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکہ
 دیدی مرا خدا تعالی بوزندہ گردانید انت محی الدین اور بگذشتم و
 جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفتم یا شیخ محی الدین چون
 نماز بگذاردم خلق از ہر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند

بوسیدند و می گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت در آسمان باز نشست
 چنانچه فرمودند ~~ششم~~ انابیل الافراح املاء در و حیاط
 باونی العلباء باز اشهب : و غوث الثقلین میگویند که تصرف
 آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم
 حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می گشتند و افاده می گرفتند
 جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند
 و فایده ما حاصل مینمودند و آنحضرت می فرمودند که مرا انس را مشایخ
 است و مرجن را مشایخ است و هر ملک را او من شیخ کلم شیخ البوسید
 عبد الله بعدادی رحمه الله گفته اند که عا جزه دیشتم فاطمه نام شانزده
 ساله بالایی بام بر آمده بود غایب شد بخدمت حضرت غوث ثقلین
 رفتیم و آن قضیه را گفتیم فرمودند اشب در خرابه کرخ که محله ایست
 از بغداد بر و بر زمین دایره بکش و وقت کشیدن دایره بگو
 بسم الله علی بنت عبد القادر و در آن نشین چون شب تاریک شود
 طواغیت جن بر تو خواهند گذشت بصورت مختلفه بیخ خوف کنی و وقت سحر
 بادشاه ایشان بالشکر بپاید و از تو پرسد بگوی شیخ عبد القادر مراد تو

پوشايند و محبت اورا لازم گرفتيم بنامی مدرسه باب الاذخ که
بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند در حیات بحضرت
غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان
مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخذومی در ماه سال ما بقصد و سیزده پیر

حضرت شیخ جماد و یاس قدس سره

کینت ایشان ابو عبد الله است و نام جماد بن سلم و یاس دوشاب
فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر
رضی الله عنه از شاخ کبار و عارف اسرار و مقتدا ای وقت صاحب
کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه اتمی اند حقیقتاً لی علم لدنی را ایشان
گرامت فرموده بودند و دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و بهتر می
شیخ عبد القادر حبیلی اند رضی الله عنه نقلت که از وی شیخ جماد نیز
مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان
از خدا اشغال میخواهم و هر که از ایشان کینهای مبتلاست در خواست
سیکنم یا در آن ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برود ما دیر
در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در اینجا حاضر بودند

بود گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلی دهد از تو در خواست کنم که بریدان
 من نایام قیامت بی توبه نیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
 جماد گفتند که حق سبحانه و تعالی بر او شایده نمود آنچه او از خداوند خود
 خواست حق تعالی قبول کرد نقلت که حضرت غوث اعظم جوان بودند
 و در صحبت حضرت شیخ جماد میرفتند روزی بآب تمام در مجلس شیخ
 نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ جماد فرمودند
 این اعجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود هر
 با مورد شود بآنکه بگوید قدمی بنده علی رفیقه کل ولی الله بر آینه آنرا
 بگوید و همه اولیا گردن نهند و فات شیخ جماد در ماه رمضان پانصد
 و بیست و پنج جبری است

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر
 الحسینی الحسینی رضی الله عنه

کینت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام امیر اندر شریعت
 و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن پیر زمانه سرور عارفان
 پیکانه شرف زمانه خورشید عباد قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی طالب

پوشايند و صحبت اورا لازم گرفتيم بناي مدرسه باب الازخ که
 بحضرت غوث الثقلين است ایشان کرده اند در حیات بحضرت
 غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در آن
 مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المنجد می در ماه سال با یصد و سیزده چهره

حضرت شیخ جماد و یاس قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام جماد بن مسلم در یاس دوشاب
 فرودش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر
 رضی الله عنه از شاخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت صاحب
 کرامات عالیله بوده اند و با وجود آنکه اتمی اند حصصاً عالی علم لدنی را ایشان
 کرامت فرموده بودند و در او زده هزار مرید کامل داشتند بهتر و معتبر تر
 شیخ عبد القادر جیلی اند رضی الله عنه نقلت که از روی شیخ جماد سیرت
 مراد و زده هزار مرید است و هر شب ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان
 از حد استیجاب میخواهم دیگر که از ایشان کبناهی مبتلاست در خواست
 میکنم یا در آن ماه توفیق توبه و پدیا از جهان پسر و نبر و تا دیر
 در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در اینجا حاضر بودند

بود گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد از تو در خواست کنم که بریدان
 من تا قیام قیامت بی توبه نگیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
 جماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود
 خواست حق تعالی قبول کرد نقلت که حضرت غوث اعظم جوان بودند
 در صحبت حضرت شیخ جماد میرفتند روزی باب تمام در مجلس شیخ
 نشسته بودند چون بر خاسته پیردن رفتند شیخ جماد فرمودند
 این اعجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود هر
 مامور شود بلکه بگوید قدمی بنده علی رفیقه کل دلی الله بر آئینه آنرا
 بگوید همه اولیا گردن نهند وفات شیخ جماد در ماه رمضان باقیصد

در بیت و پنج جبری ط

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر
 الحسینی الحسینی رضی الله عنه

کینت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت
 و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن پیر زمانه سرور عارفان
 پیکار مشرف زما در خضر عباد قطب صد انی عبد القادر و هو ابن ابی صفا

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن خث بن
 اند از بزرگان اهل ائمه علیهم السلام و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند
 قدس الله تعالی سره و فات ایشان در جمادی الآخر سال چهارصد
 و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حسین است
 شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدومه اولیا
 زمان در بنده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده
 حضرت شیخ ابوالحسن بنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی بنکاری است مرید شیخ ابوالفتح
 طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقدامی اهل زمان و صاحبان
 و کرامات بوده اند و فات ایشان در محرم سال چهارصد و شصت و شش واقع شده
 حضرت شیخ ابوسعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المازنی است سلطان الاولیاء
 الاتقیاء قدومه عارفان و قبده سالکان پیر طریقت و نفی سراسر
 حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار حضرت علیه السلام و جنبی

المذنب و مرید شیخ ابوالحسن نیکارشی دپهر حشره حضرت قطب ربانی
 محبوب سجانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اندر صنی اله عنده از
 حضرت غوث الثقلین منقول است که در ابتدا می حال با خداستغالی عهد
 کرده بودم که نخورم تا نخوراند و نیشام تا نیشامد چون چهل روز بگذشت
 شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس از دست
 بالای طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدا می خود بستم برنگردم
 ناگاه از باطن خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع
 الجوع حضرت شیخ ابوسعید نخردمی بر من بگذشت آن آواز شنیده گفتم
 عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است اما روح برقرار خود است
 در مشاهده خداوند خود گفتم بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون
 نخوام رفت ناگاه ابو العباس خضر علیه السلام درآمد گفت برخیز
 و پیش ابوسعید رو در نشستم دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده انتظار
 من می کشید گفتم ای شاه عبد القادر آنچه من ترا گفتم بسنخورد
 که خضران نیز بایستی گفت پس مرا بخانه در آورد و طعامی که مهیا کرده بود
 لقمه لقمه در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا حشره

نمی بینم تا تقی کنم جوان گفت ارید اعلیٰ من هذا فرمودند که درین طریق
 متابعت صدیق البر کرده ام رضی الهه چنانچه گویند که رسول صلعم بجهت غذا
 سه مرتبه اصحاب را بدان اموال امر فرمودند و صدیق رضی الهه عنده در هر مرتبه
 جمیع اموال خود را در راه حق داد رسول صلعم در بار می پرسیدند که چه
 گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنده در مرتبه اول گفت اولاد
 من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند نفی نتوانم
 بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا ایشان چه کار
 در مرتبه دوم گفت گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از من
 بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الهه عنده اگر روزی برابر بکسبقت
 توانم کرد امروز خواهد بود و در آن روز عمر مالدار بود و ابو بکر رضی الهه عنده
 فقیر عمر رضی الهه عنده نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الهه عنده تمام
 را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در آن روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند
 که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله
 امروز جمیع ملایکه متابعت ابو بکر صدیق لیف خرما پوشیدند تا گمان
 دیدند که ابو بکر رضی الهه عنده پنداشد جامه لیف خرما پوشیده بود یا کسی

گفته دوستانی و پیرانی که در برنش بود بر سر برداشته می آید و در آنروز
عینسارین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابو بکر
عیال چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت البته جوان گفت آری
اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و چه ای خوب
گفتم اما هست تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود که اختیار این طریق

بموجب امر اهی است که در قرآن مجید آمده قل التذم ذم من فی نفسه
بلعون یعنی بگو ای محمد اله بس بگذار آنها را در شغل آنها که باز می کرده
باشند جوان گفت سبی سبی یعنی بس است بس است بمن و نحوه
بزد و جان بد او مدعیان از مشاهده اینحال شبلی دعوی خون نمودند
شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس بناید و شتاق شد و فریاد کرد
خوانده شد پس اجابت کرد پس چیت کناه من مدعیان از دعوی
گذشتند و ایشانرا معذور داشتند نقلت که حضرت شیخ پرسیدند
که اگر مالا کرین که بودند سر نمودند آن بود که وقتی کناه کسی را از
باشد هرگز کسی با آن کناه عذاب نکند که کناهیست که من فلا بدت و بنده خود را
شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

را از
باز

و انگشت سبزه را او گذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحيم و چشم
 پوشیده بر حمت حق بپوشند چون غسل بوقت غسل خواست که آب
 بچشم ایشان رسانند تا نفی آواز داد که دبت از دیده دوست مبادار که
 چشمی که بنام هسته شود جز بقای مانگشاید پس خواست که انگشت که عقد
 کرده بودند بکشاید آواز داد که انگشتی که بنام مابسته شده است جز بفرمان
 کشاده نگرود چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هر چند که
 آنرا میرانند نیزفت تا آواز داد که خود را دور امر بخایند که جنگ من مبارکت
 بر گوشه این جنازه دوخته اند و در قراب چند نصب کرد بیان است
 که اگر غوغای شما بودی کابعد او چون باز سفید در هوا ماباید
 و قبر ایشان در بغداد است ۵

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کینت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی و لقب
 بن حمد مرید خاص شیخ جیند اند و حرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ
 که بر قومی راجح است و تاج این قوم شبلی است و مالکی الذمب بودند بقولی
 اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است

چون فرشته امد دیدند در میان خلق خاکستر شده بود نقلت که در بغداد
 روزی روزی را آدخسته بودند دیدند و بر نشند و پای در زار ابرو سیدند
 مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد
 بوده است و چنان آن کار را کمال رسانید که سر در سر آن کار که نقلت
 که در مجلس حضرت شیخ یکی بر خاست و گفت دل کدام وقت خوش
 بود و سر بود آنوقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ چنین فرمودند
 که مرد ب سیرت مرادید و نه بصورت و هم فرموده اند که هر که شناخت خدا را
 هرگز شاد نبود و سر فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز
 نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوایز دوی آنست
 که بار خویش بر خلق نهی و هر چه داری بدی و سر فرمودند خلق چهار چیز
 است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان
 بدی و آنچه طلب میکنند بر ایشان نهی که ایشان طاقت آن ندارند
 و سخنی نکوی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
 با کسی که هر نیکی که با تو کرده باشد بروی فراموش بود پرسیدند هیچ
 فاصله از ریستن سر فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست

کبکست فرمودند انکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بجزای چگونه است
 فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاص کردی بحق پوستی نقلت
 که فرمودند شبی نماز مشغول بودم هر چند جهل کردم نفس من مرا در یک
 سجده موافقت نمیکرد هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم
 از خانه بیرون آیم چون در کفشادم جوانی دیدم خود را در کلیم سجده در برابر
 سر در کشیده چون مرا بید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم کفتم تو بودی
 که مرا بفرار ساختی گفت آری مسلما جواب ده جلوی در نفس که
 برگردد او را در وی کرد و یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای منی نکند
 در داد و دانی او گردد چون این گفتتم سر بگریان برد و گفت ای
 نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از چندین بشنو بر خاستی
 و برقت من ندانستم که از کجا آمد و کجا رفت و فات ایشان روز شنبه
 بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ
 یاضی دو صد و نود و هفت نوشته ذی قوی دو صد و نود و نود و نود و نود
 اول صحت گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
 شیعی می گفتند و با انگشت عقده میگرفتند با چهار انگشت عقده بستند

قوایری وزجاج و خراز و قوایری وزجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد
 بن جنید باشد آنگینه فروختی و الله سید الطائفه از آنها وند بوده اند و مولد
 و منشاء سید الطایفه بغداد بوده نذیب مغان ثوری داشتند
 مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقلی اندر جمع مشایخ کبار مطلع
 سعادت و انوار بحر حقایق و اسرار سلطان طریقت پیشوا سی اهل حقیقت
 معتقد ای زمان اوتار جهان و از ائمه و سادات این قوم بوده اند و با
 عارف محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند درویم و ابوالحسن ثوری
 و شبلی و خراز و عیزه و مشایخ جمع سلسله نسبت با ایشان درست
 کند و منسوبان ایشان را جنیده خوانند و از نخبه ایشان را سید الطائفه
 و امام ای می گویند سخن ایشان در طریقت حجت و بیچکس از مشایخ است
 و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان نکشت نتوانت نهاد و مقبول همه بودند و
 بنام طریقه ایشان بر صحوات و معنی صحو و سکر اصحاب کشف همچو تفصیل
 بیان کرده اند و درسی از سری سقلی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پر
 باشد گفت ندلی بر مان این ظاهر است جنید را درجه فوق درجه است
 خلیفه بغداد درویم را گفت ای بی ادب ردیم گفت من بی ادب نیستم که

که میروز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی نیاید و شیخ ابو جعفر حداد
 گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید
 سی سال نماز خفتن گذارده بر پای با ستادی و تا صبح الله گفتی پس هم
 بدان وضو نماز بباد بگذاردی معین شو و بند خدا میثالی سی سال بزبان جنید
 با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را جز نه و نیز میفرمودند که یک روز
 دلم شده بود گفتم الهی دلم بازده ندایم شنیدم که یا جنید ما دل را
 ر بوده ایم تا با ما بمانی تو با ما میجوی تا با ما بمانی نقلت که یکی از بزرگان
 رسول صلعم را بخواب دیدنش و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی در آورد
 رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی
 بدگیری چون بدیم فرمودند که چند آنکه این را ارمیه است خود مباحات
 بود مرا با جنید مباحات است حضرت شیخ سماع و جد هرگز نمی فرمودند
 و بظاهر دباطن بشرع شریف آراسته بودند نقلت که روزی سخن
 می گفتند مردی نعره بر زد او را از آن منع کردند و برنجایندند و فرمودند
 اگر بار دیگر نعره زنی ترا همچو گردانم پس ایشان باز بسخند و آن
 جوان خود را بگناه میداشت تا حال مجابی رسید که طافش مانند پلک شد

حبیب سماعی است صحبت داشته اند و حبیب رابعی مرید سلمان فارسی رضی الله
 عنہم نقلت که یکروز طهارت ایشان شکست در خان تیمم که روزگفته نیک
 و جلد تیمم جراحی کشید فرمودند که تو اند بود که تا اینجا برسم بی وضو میرم گویند
 بر در امام رضا رضی الله عنه و درسی مردم از حمام کردند و پهلوی حرف
 قدس سره شکستند چارشدند سرری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند
 پیش از آنکه میرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخوام از دنیا بیرون روم برتر
 چنانکه آمده بودم لاجرم در خرید مینانداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند
 که معروف است از فضایل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است
 و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوایز آن سه چیز بود یکی وفای بجهان
 دیگر ستایش بچو و دیگر عطای بی سوال و فای ایشان دوزم محرم سال و صد
 بحر می بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بد بخار و دوز محرم است
 هر که دعا کند مستجاب شود حضرت شیخ سرری بن المفلس السقطی
 قدس سره کتبت ایشان ابو الحسن است و مرید حضرت شیخ معروف
 کرخی و معتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در صنایع علم
 کامل بوده اند ایشان فرمودند مردانست که در میان بازار بحق مشغول شد

باشد و خمد و فروخت نماید و یک لحظه از اله تعالی غافل نباشد و نیز فرمود
 قوی ترین تو تبا آنت که بر نفس خود غالب آئی و فرمودند ادب ترجمان
 دل است و فرمودند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز
 بود و فرمودند که هیچ چیز است که قرار گیرد در دل اگر در آن چیز دیگر بود و خود
 خدای در جا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدا
 و فرموده اند که خلق آنت که خلق را از بنجانی و میفرمودند که هر روز چند
 بار در آیت می نگریم ازیم آنکه مباد از شومی گناه زدیم سیاه شده باشد
 سید الطایفه شیخ جنید فرمودند که بچکس مادر عبادت کامل تر از سربازی
 سطلی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و بهلو بر زمین نه نهاد مگر در چهار
 مرتک دیدم فرموده اند که وقت رطقت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید
 مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدا استعالی گفتم این سخن اگر بیشتر
 بگویی با تو صحبت مینداشتم وفات ایشان با مداد شش بنده سوم ماه
 رمضان سال دویست و پنجاه هجری بوده و در در شوش نیز بغداد است
 حضرت شاه سید الطایفه شیخ جنید بعد از مدتی رحلت
 کسبت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطایفه و طاهر و علما و

گشتند و در آنجا امام محمد متولد شدند و در کودکی نشو و نما یافته اند پدر ایشان
 از امر او بود و حضرت امام محمد شاکر در شهید حضرت امام عظیم اندر ضی ابیه عنه
 و علم حضرت امام عظیم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشان را
 صاحبین و امامین بگویند صاحب تصانیف مجیزه بودند امام شافعی رحمة الله
 شاکر دیشاند سلطان الشایخ در مرقعات حضرت کنج شکر مینویسد که امام
 شافعی در کتاب امام محمد فریفتند وی گفتند که اگر بگویم قرآن نجات محمد بن
 نماز شده است رواست بر آئینه می توانم گفت بواسطه فصاحت وی
 وفات ایشان چهارم جمادی الآخر در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بود
 و قبر در ری است چون ذکر ایمه اربعه رضی الله عنهم که بنزه چهار عنصر دین اند
 و استقامت مذموب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشانست
 و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیا کبار کرد اگر چه در نجات الانس
 و کشف المحجوب و تذکره الاولیاء دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است
 لیکن سلسله سلفان همیشه بنا بر ان این تقییر بر سلسله اجداد بیان می نماید
 و بعضی از مشایخ متقدمین که سلسله ایشان مسوع نشد در فصل علیحه ذکر
 خواهد نمود انتساب برید ان بمشایخ سه طریق است یکی بخرقه دوم بخیالین

بنفالیان سویم بصحبت و خدمت و نادب بان و خرقه دویمت خرقه ارادت
 و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دویم حشره بزرگ و آن از مشایخ بسیار است
 برکت گرفتن روا باشد
 بیان سلسله تبرکه علیه عالیله قادریه که منسوب بحضرت ثقلین شاه

عبدالقادر رضی

و این سلسله علیه را بعد از آنحضرت قادریه می نامند و بالاتر ایشان
 نا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند
 حضرت شیخ معروف کمرخی قدس سره
 کینت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان یزید و بقول تیردزان
 و بعضی گفته اند معروف ابن الکرخی و با والدین در دین ترسای همه تبرت
 امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه سلمان شدند در مذهب امام عظیم بود
 اند حضرت امام علی بن موسی را ایشان کمال عنایت و محبت جوده
 و آنچه یافته اند از ترتیب و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده در باب
 امام میگردند اند صاحب تذکره الاولیاء گوید اگر عارف بنودی معروف نبود
 و با داد و طاعتی که در علم شاکرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید

به بعد از است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر بقیاد
 و نه سال و فات هم به بعد از وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول
 در سال دویصد و چهل و یک هجری زوی داده و برایشان نیز
 در بعد از است گویند چون در بعد از معتزله غلبه نمودند و امام را کنار شرط
 تکلیف کردند که تسرا از مخلوق کو پس بس برای خلیفه بردند در سینه
 بر در برای خلیفه بود گفت ای امام زینهار که مردانه باشی که وقتی من
 زودی کردم هزار جویم زدند تسرا نه نمودم تا عاقبت ربائی یافتیم
 منکره در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقى او لیترباشی امام احمد مشر بودند
 که این سخن باری بود مراد ایشان از با وجود کبر سن بقایم کشیدند زیرا
 آریانه زدند که تسرا آن را مخلوق بگویی گفتند و در آن میان پندار از
 ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته بودند و دست از
 غیب پدید آمد و بخت چون این بر مان بدیدند رها کردند و هم از آن آزار
 بر حمت حق پوستند در حالت تنوع بدست اشاره میکردند و بزبان
 می گفتند که نه هنوز نه هنوز پس ایشان گفت پدرا آنچه حالت است
 وقتی با حضرت چه جای سوال است بدعا مدکن که از حاضرانی که بر

که بزبان اندکی ابریس است که در برابر استاده و خاک او با بر سر نیزه میگوید
 که ای احمد جان و ایمان بر روی از دست من و من میگویم نه بنور نه هنوز تا کی نفس مانده
 است جای خطرست نه جای امن و چون وفات کردند جنازه ایشان ابرگر
 مرغان نمی آمدند و خود ابر جنازه میزدند تا چهل هزار کبر و جود و ترس آمدند
 شدند و زاری انداختند و نوحه میزدند و لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاکر و امام مسلمین
 حضرت ابو حنیفه کوفی اندر رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان است
 میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة خوانند با وجود آنکه بقضا اشتغال
 داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت طلت
 میفرمودند که بپرچه فتوی دارم بر شتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم و وفات ایشان در بیت و بنفتم حب سال یکصد و شتاد
 و در حجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند در درو اسطون

رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذارد و تا سی سال نماز با نداد
 را بطلبارت نماز خفتن گذارده بود و آدرده اند که تا امام اعظم رضی الله
 در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله
 تنها چهار سال گذشته بود و از مادر متولد شدند و در همان شب که
 حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم رضی الله
 عنه در سال هشتاد و پنجمی و مدت عمر شریف هفتاد و سه سال بوده
 و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است ۱۰ ۱۰ ۱۰

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام مالک و هو بن انس بن مالک
 رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام دویم از ائمه اربعه و
 استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نو و پنج
 و بقولی نو و چهار و بقولی نو و هفت و پنجمی بوده و وفات
 در رجب الاخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری رومی داده و قبر
 ایشان در بقیع عمرت است ۱۰ ۱۰ ۱۰

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

وفات امام
 ابوحنیفه رضی الله عنه
 در رجب و بقولی نو
 نشان و بقولی نو
 شریف و بقولی نو
 جمعه اول رمضان
 کمانی اربعین
 سن السور با
 تندی بنده

کینت ایشان ابو عبد الله است و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن محمد
 از قبیلہ قریش اند و نسب ایشان پشت واسطه از جانب پدر بعد المطلب
 بن ناسم که جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن
 است و ہی بنت حمزہ بن القاسم بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب
 و ایشان قرشی ناشی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمه اربعه تا در دنیا
 بودند پیش امام مالک کتب علوم مینمودند بعد از آنکه بجراق آمدند با امام محمد
 بن حسن شاگرد امام اعظم محبت داشتند استفادہ نمودند و ولادت ایشان
 بقره و بقونی در عسقلان و بقونی در سناسال یکصد و پنجاه ہجری واقع
 شدہ و وفات روز جمعہ سلح نامہ رب سال دو صد و چہار روی
 دادہ و قبر ایشان در قرافہ سعرت گویند در ہفت سالگی حفظ قرآن
 نمودند و در پانزدہ سالگی فتوی میدادند سفیان نوری رحمہ اللہ فرمودند
 کہ اگر عقل فنی وزن کردنی با عقل یک نیزه خلق عقل ادراج آمدی
 حضرت امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ

کینت ایشان ابو محمد یا عبد الله است و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل
 امام چہارم اند از ائمه اربعہ و شاگرد امام شافعی اند و ولادت ایشان

که در مدینه پیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویت که هیچ یکی را
 عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر معاویه خلافت
 با اختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال ^{هجرت} یکصد و
 چهل و سه بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دوازده گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کینت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان در هو این ثابت
 و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از امیر اربعه و با امام جعفر صادق
 رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از
 ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن عبد الله
 عبد الله بن النس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن حرز بنی
 سفل بن یسار و امله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فاضل و میان
 و ابراهیم از هم و بشرف حافی زوداد و طائی بوده و رحیم الله و صاحبین نیز
 شاکر و ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
 در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و علما
 نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتندی گفتند

در تالی بر سر کعبه
 نور از راه خفا
 و زانی بر او اندازد
 که بنزد او می رود
 این استی از منی
 کوفی استی
 استی
 بر سر حاجت
 استی
 استی

می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد و علیک اسلام یا امام
 المسلمین و یحیی ابن ساذراری رحمه الله گوید که سیمبر صلعم را بنجواب دیدم
 گفتم یا رسول الله ابن اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابو حنیفه فرمود
 که نزد علم ابو حنیفه و خواجه محمد یارسا در فصول سنه نوشته اند که در وجود
 امام عظیم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر است صلعم بعد از قرآن
 مجید مذہب او مذہبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل سال
 موافق آن مذہب حکم خواهند کرد و گویند که در آخر بار بطوان خانه کعبه
 رفتند شبی بر پای استاد ه نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر
 را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عفاک حق موفک و لکن
 عبدناک حق عبادناک ما نفی او اورد اد که ای ابو حنیفه شناختی مرا آنچه
 حق شناختن بود و عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود
 پس آمرزیدم ترا با تاجان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک
 خود را با انس بن مالک با مانت سپرده بودند که این را با ابو حنیفه
 خواهی رساند و آن در لب انس رضی الله عنه آبلر شده بود تا در
 ایام طفولیت با امام عظیم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سنین

دندانه‌های خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که
 خرقه را با او پس رسانیده بگویند که آنت مراد عاکنه امیر المومنین ^{عمر در ایام}
^{خطاب} امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقه مبارک را نزد او پس برده در خواب
 دعا بجهت است نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعد موسی کوفتن
 قبیل ربهو و مضر که در عرب هیچ قبیله آنقدر کوفتن از است
 پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوه چنین مستطوره است
 که در آذربایجان که بجزارفته بود رحلت نمود و صحاب وی خواستند که
 قبر بکنند بسنگ رسیدند که قبر وی در آن کنده بودند و لحد همی ساخته ^{بودند}
 که کفن سازند در جادان وی جا می‌یافتند که دست باطن بنی آدم
 نبود ویر از آن کفن ساخته در آن قبسه دفن کردند و صاحب کشف المحجوب
 و تذکره الاولیاء چنین آورده اند که او پس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنهما
 آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میگرد تا شبید شد و تاریخ وفات
 ایشان بقول اول در سیوم ربیع الثانی است و در هجری و بقول ثانی
 در سال سسی و هفت هجری بود و امام عبد الله یا منی
 رحمه الله در روضه الریاضین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کینت ایشان ابو سعید است ایشان گوهر فروش بودند و ازین جهت
 حسن بصری نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صدوسی
 کس از صحابه رضی الله بیه دیده اند گویند مادر ایشان از نوالی ام سلمه بوده و علی
 عنه نقلت که از ایشان سوال کردند که سلمانی حدیث و سلمان کینت گفتند
 سلمانی در کتاب است و سلمان دو وزیر فاک دیگر پرسیدند که ای شیخ
 دلها ما خفته است سخن تو در آنها اثر میکند چه کنیم فرمودند که اشکی خفته بود
 که چون خفته را بجنبانی بیدار شود دلهای شما مرده است که هر چند جنبانید
 بیدار نشود و ولادت ایشان در سال هجرت و یک هجری بود و مدت
 عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال و وفات در پنجم رجب سال کیصد
 و ده هجری در قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک بصره
 که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم
 از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعة مدینه و در خانه عمر خویش حضرت
 عائشه صدیقه رضی الله عنها تربیت یافته اند یحیی بن سعاد فرموده اند

دو صد شخصت هیچ بقولی در صد شخصت دشش که این را امام
 تاریخ اختفای ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ
 وفات می‌شمارند و میگویند که امام مهدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک
 به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذہب
 اهل حق این است و الهه العلم بالصواب بدانکه اگر چه کرامات و فضیلت
 و خواق عادات ایمة اثنا عشر رضی الله عنہم زیادہ از ان است کہ عقیدت
 تحریر در آید ہر یک از ایشان را حالات و مقامات عالیہ بودہ چنانچہ
 تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسلہ اکثر مشایخ کبار بہ بعضی
 از ایشان میرسد لیکن بچیت اختصار مجملی از ان مثبت گردایند
 و از ایمة اثنا عشر رضی الله عنہم بس بزرگ و فرزندان خلف رسول
 اللہ صلعم باید دانست در صنای سہ در کائنات صلعم و نجات خویش
 را در دوستی و محبت اہل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال اولاد
 و کرامت ستمردین دوازده تن نہ انی اگر چه ایشان بمرید فضیلت و
 کمال اختصاص اشتہار یافته اند زیرا کہ اہل فضیلت و کمال از اہل بیت
 بسیار بودہ اند چہ در طبقات ایمة اثنا عشر چہ متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کینت ایشان ابو عبد الله است و ایشان سلمان بن اسلام میگفتند
 از کبار صحابه بودند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرمودند که سلمان رجل من اهل البيت
 یعنی سلمان از اهل بیت ماست و آنستاب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است
 رضی الله عنه و وفات ایشان بعد از این بوده در سال سی و سه هجری و مدت
 عمر شریف ایشان بقولے یک هزار و پانصد و بقولے سیصد و پنجاه
 و بقولے دویصد و پنجاه سال است و این قول صحیح است
 حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس است از اهل نجد بوده اند قرن قبیل است که ایشان
 مشوب اند بدان حضرت رسول صلعم ایشانرا و خیر التابعین ستایش
 فرمودند و ایشان در زمان پیغمبر علی السلام بوده اند لیکن از دو سبب
 طاعت آنسور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری که داشتند
 و دیگر از کمال غلبه حال و ایشان شتر بانی کرده مزد آنرا ببقای خود
 و داله صرف می نمودند بجهت موفقت آنسور صلعم که در جنگ دندان
 مبارک شهید شده بود چون معلوم بنود که کدام دندان شهید شده

در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قیرایشان هم در سه ای
ایشان است که در سه من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در
مرغان بسیار که هر کس با بنجادر آمدی اختلاف آواز نماند و شور آهنگ
کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که نادی رضی اله عنه
با بنجانه در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی
آواز و شور آغ از کردند

امام حسن عسکری رضی اله عنه

کینت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بجگری
مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد بن علی رضی اله عنه
و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشره ولادت ایشان بمدینه بود در سال
دو صد و سی و یک و بقولی دو صد سی و دو و هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده و سوسن نام و بقولی نادی رضی اله عنه ویرا حدیث نام
بنیادند و مدت عمر شریف ایشان پست و نه سال و بقولی پست و ششت
سال بوده و فات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول
سال دو صد و شصت در سه من رای اتفاق افتاد و قیرایشان

ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رای شخصی گفته که در زندان
 بودم از تنگی زندان و گرانی قید بزرگی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم
 که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و نوشتم در جواب فرمود
 که امر در نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
 بیرون آوردند و نماز در خانه گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و بر آ
 من صد دینار آورد و همراه آن کتابتی و در آن نوشته که هر وقت
 سرا حاسبته باشد آنرا طلب و شرم مدار که آنچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کینت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن
 محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر
 بقول اهل سنت و جماعت و ولادت ایشان در سر من رای بوده است
 در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه و هشت هجری و نام ایشان
 ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس در روایت کرده اند
 که چون ایشان متولد شدند بدو زانو در آمده انگشت سبابه بجان
 آسمان برداشتن پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین سال

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کینت ایشان ابو جعفر است ایشانرا ابو جعفر ثانی نیز گفته اند و لقب
 تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی
 ایشان امام نهم اند و ولادت ایشان بدینه بوده روز جمعه دهم ربیع
 در سال کعبه و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیران یار خان
 دام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل باریه بقیه است و مدت عمر شریف
 پست و پنجاه بوده و وفات ایشان روز شنبه ششم ذی حجه سال
 دو صد و پست هجری در ایام خلافت معیظم رومی داده و قبر ایشان
 در بغداد است در تقایم قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه
 گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچه های بغداد
 با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار پرورد
 رفت گذردی بر آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد
 رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید
 ایشانرا دید و ایشانرا خدا تعالی در دلها فیوض عظیم داده بود آب
 خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو پیرا باد دیگر کودکان از سر راه

راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیرالمومنین راه تنگ نیست که رفتن
آن راه بر تو گشادگر دانم و مرا جریمه بود که از ترس بگریزم و حسن ظن
بتوانت که بی جریمه آزار بجایگزینسانی مامون را کفالم و صورت ایشان
بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست مشرمود که محمد پرسید که فرزندان
کیستی مشرمودند رضارضی البه عنده و اما الفضل دختر خود را بناک ایشان آورد

حضرت امام محمد تقی رضی البه عنده

کینت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتند
و لقب ثامی و زکی و عسکری و بقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن
موسی بن جعفر صادق رضی البه عنده و ایشان امام دهم اند و ولادت
ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفة در سال
دو صد و چهارم هجری و بقولی دو صد و سیزده و مادر ایشان ام ولد
بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون مدت عمر شریف ایشان
چهل و یک سال بوده است و وفات ایشان در سرمن راهی
که از نو احمی بغداد بسا مره مشهور است رومی داده روز دوشنبه آخر ماه
جمادی الاولی و بقول سیزدهم جمادی الآخر دو صد و پنجاه و چهارم هجری

ایشان ام ولد بوده اند کنتم نام داروسی و بجنه دشمنان و ام البنین میگفته
 اند ایشان کینزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
 رضی الله عنه آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید
 که فرمودند بگرد را به موسی پسر خود بخش و زود باشد پسر بوجود
 آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنهما روایت کنند
 که گفت: چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
 از شکم خود آواز نسج و تبدیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد در سینه
 بر زمین نهاد و دروسی بر آسمان کرد و بهای مبارک می جنبانید چنان
 کسی سخن گوید و سناجات کند مدت عمر شریف ایشان چهل
 و نه سال بوده بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال
 است و وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در فروردین سنه
 از روستاق نوقان روز جمعه هفت و یکم یا نهم ماه رمضان سال
 دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد مادر ^{الله} ایشان را طلب داشت
 و پیش وی طبقاتی میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست داشت و میخورد
 چون ایشان را دید از جای بر حبت و ایشان معافه کرد و ایشان را نشانند

بشان و آن خوشه انگور را ایشان داد و گفت یا ابن رسول الله
 ازین انگور خوشتر دیده ایشان فرمودند که انگور از پیشت باشد یا مومن
 گفت ازین انگور بخور رضارضی الهی عنده فرمودند مرا معاف دار مامون
 سبانه کرد و گفت مانع چهیت مکر ما را تمه میداری و از دست امام آن
 خوشه را گرفت و بعضی را از آن انگور بخورد و دیگر بار انگور بر رضارضی
 داد و ایشان دوسه دانه بخوردند و مینداختند و بر خاکستند مامون
 گفت کجا میروی گفت بدانجا که فرمودی و چربی بر سر مبارک خویش
 پیرون آندند و بفرمودند تا در سر آید بندند و بر فراش خود بختند
 و در آنوقت امام محمد تقی فرزند ایشان از نیند بطریق طی ارض
 یکساعت نزدیک پدر حاضر شدند رضارضی الهی عنده ایشان را پیشبارک
 خود کشیده میان دو چشم ایشان را میوسیدند و بر بستر خود بردند
 و ایشان نیز روی بر روی پدر خود نهادند و ایشان سخنان پنهان
 گفتند و همانوقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه قبر
 مارون الرشید است به قبه که در سر ای حمید بن العفلفنه
 الطای است و آن قریه امروز سموره کلانی است و مشهدهشتهار دارد

در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف
 ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بوده و قاضی
 ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
 یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبد است
 که در آن امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند
 رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی
 الله عنه روز با محولی خویش فرشته بود و میگفتند بیایید تا ما بخت
 کنیم و عهد گیریم که هر که از میان ما را ستمکاری باید اندر قیامت بهر
 شفاعت کند گفتند یا این رسول الله صلعم ترا شفاعت با چه حاجت است که حدیث
 جمله خلافت ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم ندارم که اندر قیامت بر وجه خود
 حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و چون
 جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از زبانه اشاعره
 و ولادت ایشان در ابواب بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر
 در سال یکصد و هشت و هفت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده

بوده جمیده بر برین نام که امام محمد باقر رضی الله عنه دیر خریده با امام جعفر صادق
 اوراداده بودند و از وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر
 رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال
 و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم و بقولی
 هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در
 مارون الرشید خوار الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در
 مصبیره که مشهور است بمصبیره قریش

امام موسی علی رضای الله عنه

کینت ایشان ابو الحسن است چون کینت پدر و از امام موسی کاظم
 رضی الله عنه آرنده که فرموده اند دیر اعطا کردم کینت خود و لقب رضایت
 و نام علی و هو این موسی بن جعفر رضی الله عنهما و ایشان امام ششم اند
 و ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال
 پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
 رضی الله عنه پنج سال و بقولی ششم ثوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در
 سال مذکور و نزد بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و ما در

عمر شریف ایشان شصت و یک سال یا شصت و دو سال و بقول بیخام
 و شش سال وفات ایشان در شب پیردوم محرم سال نود و چهارم
 یا نود و پنج رومی نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میآخند گویند مبارک
 ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان از آن
 پرسیدند فرمودند پیشین که خواهیم آیتاد و نبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن رضی
 امیرالمؤمنین امام محمد باقر رضی الله عنهما
 کینت ایشان ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و پسر ابن علی بن حسین رضی
 الله عنهما و ایشان امام پنجم اند و ولادت ایشان در مدینه منوره پیش از
 قتل امیرالمؤمنین حسین رضی الله بسه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر
 سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود بنت امیرالمؤمنین
 حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهما و پیغمبر صلعم با ایشان سلام رسانیده
 چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی باربعول صلعم بودم مرا فرمود
 که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان
 من که دیرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تمنا کند ویرا نورد و حکمت خواهد داد
 ویرا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال

سال و بقول شصت و سه و بقول و اقری هفتاد و سه و در تاریخ بخارے
 از امام جعفر صادق منقولست که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال
 بود وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
 معین در سال یکصد و پانزده و بقول مدای یکصد و هفتاد بود و قبر ایشان
 در قبیح است نزد یک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه
 امام جعفر صادق رضی الله عنه

کینت ایشان ابو عبد الله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام
 و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن رضی رضی الله عنهم ایشان امام
 ششم اند و نام مادر ایشان فزوه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
 رضی الله عنهم و مادر امام فزوه اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
 است رضی الله عنه و نسبت خرقة حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
 از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر و والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر
 است و ایشانرا از سلمان فارس و ایشانرا از صدیق اکبر رضی الله
 ولادت ایشان بدین در سال هشتاد و از هجرت و بقول هشتاد و سه

امام دوم از ایمة اثنا عشره ولادت ایشان بمدينة منوره است در نیمه سال
 سال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بمید پیش رسول صلعم
 بر قطعه حریر نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند رسول
 صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال
 بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
 سال پنجاه و شهبور است که ایشانرا خاتون ایشان نهاده و قبر ایشان در بیست
 امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه

کینت ایشان ابو عبده و لقب شهید و سید نام حسین و هو ابن علی
 بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابو الایمه اند و ولادت
 ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت
 و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و بیچ فرزندی ششماه نماند
 است مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر
 المؤمنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنهما با ادا
 حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشانرا حسین
 نام نهاده اند و ایشانرا جمالی بوده که چون در بار یکی رفتی گفتند از پسر حسین

در شوال بنده است
 کشتی بزرگ که در
 خاتون که چند
 داده است نوزده
 بیست و شش

رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است
موضعی که باستانه امیر شهبور است و در میان جبهتها آورده اند و الله اعلم

قال رسول الله صلعم انت مني بمنزلة نارون من موسى الا انه لا نبي بعدي
متفق عليه شکیوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت نارون
است بموسی غیر اینکه بعد از من پیغمبری و قال رسول الله صلعم من كنت مولاه

فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول
صلعم روز غدیر خم بر کس را هستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدا یا دوست دار کسی را که دوست دارد علی و دشمن دار کسی را که دشمن
دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم و اولاد
جمیع اولیا با نشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید را
بر ترتیب خلافت چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده

محمد رسول الله و الدین معه اشد او علی الکفار رحما بینم تراجم رکعاً و سجداً
بخون فضلا من الله و رضوانا باید دانت و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق
خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر
در خواب بساعت خلای رسیدن رضی الله عنهم جمعین مشرف گشته

گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس لباس سفید بزرگانه متعاقب
 یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانی گفت چهار یار پیغمبر صلعم
 فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریای گذشته بر کوهی که بسیار
 بلند بود برآمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر
 رسید گفت اشلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم اشلام
 گفتم التماس فاتحه دارم خوانند و بعد از آن بهمین روش بخدمت
 حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز
 خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذوالنورین و حضرت امیرالمومنین علی
 رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان
 نیز در باره این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری
 ما مورثه ایم و فقیر را با عنایت خاضی رخصت فرمودند و این خواب
 را از بیداری بخت و سعادت مندی کوفین خود میداند که چنین عظیمه عظمی
 شرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیرالمومنین
 حسن رضی الله عنه کینت ایشان ابو محمد است و لقب نقی
 و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان

سال بوده از ده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز
گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد دو و هشتاد و شش نیز گفته اند
و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا پانزدهم ذی
در دین منوره شربت شهادت چشیده اند و نقوش نگین ایشان لیکن

اولت من بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لكل
بنی رقیق در فقی فی الجشه عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رقیق است
و رقیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن الجنة
عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجب النار یعنی گفت رسول الله صلعم
برائمه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند
در بهشت حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه
گفت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی در حدیث
و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
بن ماسم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن ماسم
بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در روز

در درون خانه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل سی سال و بعضی
 گفته اند که ولادت ایشان در خانه کعبه بوده در سال بیست رسالت پناه صلعم
 یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورده
 ایشان بودند در سال سی و پنجم یاسی هشتم از هجرت بر سرند خلافت نشستند
 و مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه بوده و بقول چهار و نه ماه بوده و وفات
 ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری و بقول روز جمعه
 هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی پست و سوم گفته اند مدت عمر شریف ایشان
 شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت امیر ملک
 شد بوده گویند که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار در مس
 کرد و آفتاب را از مغرب بازگردانیدگی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از
 وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوت مسطور است
 که میرالمؤمنین علی امام حسن و حسین رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون
 بمیرم مرا بر سر کعبه بنهید و پرون برید و بنفرتین که الحال بنجف شهرت دارد
 برسانید و آنجا سگی سفید خواهید یافت که از آن نور درخشان است آنرا
 بگیرد در آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لای

بوده و نقل شدت ایشان را سال اول در کتب آمده

بوده از در قنبر
سیزده سال بوده
از این اولی جایز
نجات پیدا کرد
نه در آنجا وضع کرد
و میل خندان شد
چشمها و کعبه بخار
و در آن اول در آن
سپاه فرود بود
با اتفاق بر او
عکس بر آن کشید
و قاعه خود را بر سر
و در آن سر بیعد
بن ناموس بنی
نقل کرد که
بیت از آن اول در
از او بود

بعد از واقعه فیل سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آن سرور صلعم
آورده اند چهل کس اند از جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند و چهار روز
این پایه کریم در شان نازل گشته که یا ایها البنی حسبک الله من اتیک من المؤمنین
و در روزه شبانه پست و سوم جمادی الاخر سال سیزدهم هجری بر سرند خلافت
شسته و شهادت ایشان سال پست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه جم
بوده و بر دایمی روز چهارشنبه پست و هفتم ذی حجه سنه پست و سه زخم رسیده
و در پنجشنبه پست و هشتم ماه مذکور قضیه وفات زوی داد و مدت عمر
شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی
پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی نام بود
و اعطایا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله
چنانچه حکیم خاقانی گفته است پست بنی حرم محمدی را نه جولا نکه تیر تیری
جوزا بکنار شمس خفته پیشش در خلیفه رخ نهفته چون یک انف دو دو
الله بر شده هم نهاد و همراه و گویند که عیسی را علیه اسلام متصل قبر فارق
اعظم دفن خواهند کرد و این در یاز بر گوار در میان دو پیغمبر نامدار مسخوش خواهد
شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی بنی لکان عمر ابن الخطاب مشکوه یعنی

یعنی گفت پنجم صلعم گرمی بود بعد از من پنجمی میبود عمر ابن الخطاب قال
 رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعقی یعنی گفت رسول الله صلعم عمر
 حضرت امیر المؤمنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه
 کینت ایشان ابو عمر و یا البولبی یا ابو عبد الله است و لقب ذوالنورین بجهت
 آن گویند که دو دختر حضرت پنجم صلعم در نکاح ایشان بوده و گفته اند
 که هیچکس از آدمیان این دولت دست نداده است که دو دختر پنجم
 در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنسر در فرموده که اگر چه دختر
 میداشتم یکی را بعد از دیگری بختان میدادم و نام شریف عثمان و ابو
 ابن عثمان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف نام
 مادر ایشان بیضا عمه آنسر و دست صلعم که با عبد الله توانان بوده و نسب
 ایشان از جانب پدر و مادر ب نسب پنجم صلعم در عبد مناف که جد چهارم
 آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از
 کشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت
 بدلات صدیق اکبر است ایمان آورده اند غره محرم سال هجرت و چهارم
 هجری برسند خلافت نشینند و مدت خلافت ایشان دو اوزه

ما بعد از آنکه شش سال
 بعد از میل واقع شده باشد
 با آنکه عمر وی در آن وقت
 از آنکه در آن وقت
 در میان جوانان بود
 داشتند که در آن
 بر خیزد و بسیار
 در سال اول بعثت
 بدلات صدیق اکبر
 ایمان آورده
 نقد

نکرده است بر هیچ کی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری و عن عائشه رضی الله
 قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی فی ابابکر ایام و اخاک حتی

کتاب فانی اخاف ان تمنی تمنن و بقول قایل انما اولاد یالی الله
 و المؤمنون رواه مسلم مردیت از عائشه که گفت مرار رسول الله صلعم
 در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را و جسد الرحمن برادر خود را
 تا بنویسم کتوبی را بحیث آنکه میترسم که دیگری آزردی خلافت نکند و گوید که
 مستحق خلافت منم نه دیگر عال آنکه ابامیکند خدا تعالی و مومنان خلافت
 غیر ابابکر را: امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه
 کینت ایشان ابو حفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر
 و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قریظ
 بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان
 حتمه بنت ماسم بن معیزه و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر
 بن خزوم است بنا بر قول اول و ختر عم ابو جهل و بقول ثانی خواهر ابو جهل
 میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعبه
 که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد و لا اوت این

بمشیت بیخ سال آنصورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود هجرت
 آنسر در علیه الصلوة و السلام با صدیق رضی الله عنه در شب پست و مفیتم صفر
 یا غره ربیع الاول سال سیزدهیم یا چهاردهیم از بعثت واقع شده و اکثر
 اهل سیر بر آنند که بیرون رفتن ایشان از آنکه دوشنبه بود و بعضی بر آنند که
 پنجشنبه بوده است و در وجه جمع آنست که خروج از خانه ابو بکر رضی الله عنه پنجشنبه
 و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه و دوشنبه یا عکس بوده باشد و الله اعلم
 و با اتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منور شدند روز
 دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و در آنکه خندم ماه بود در اختلاف است بعضی
 بر آنند که اول ماه و بقولی دویم و بقولی دوازدهیم و بقولی سیزدهیم بوده
 واقع مآله وفات آنحضرت صلعم
 نزد جمهور از باب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهیم ربیع الاول سال
 یازدهیم از هجرت و بقولی دویم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه نیم شب
 یا سحر و بقولی بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عائشه صدیق
 رضی الله در آن مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه
 و سلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی

وقتیکه رسول صلعم بودند
 و چون از مدینه منوره آمدند
 که در آنجا که در آنجا بود
 آنحضرت را ابو بکر صدیق
 ملاقات نمود از آنجا که
 در آنجا بود ابو بکر صدیق
 که در آنجا بود پیغمبر

طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن
 در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامه اهل سیر
 تاریخ بر آنند که آنسر و صلی الله علیه و سلم در سال فیل متولد شده
 بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی آنکه هر دو قضیه در یکروز واقع شده
 و بر غم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعه فیل و گمان
 جمعی بعد از چهل سال روی داد و قول اول صحیح است و عقیده جمهور علما
 آنست که تولد آنسر و علیه الصلوٰة و السلام در ماه ربیع الاول بوده
 در غم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که در آنم
 ماه ربیع الاول واقع شد و در دویم هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول
 دوشنبی که از ماه مذکور بوده و گویند که آنسر در عهد نوشیروان
 تولد نموده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود
 صاحب جامع الاصول و غیره آوردند مشصده و مہفتاد و دو سال از دنیا
 سکندر رومی گذشته و برداشتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی
 تا ولادت پیمبر صلی الله علیه و سلم شصت سال بوده و ابتدا
 نزول وحی بر آنسر و علیه الصلوٰة و السلام بقول اکثر اصحاب حدیث

حدیث و اهل سیر روز در شب نیمه سیم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از
 ولادت آن سرور صلعم بود نزد جمیع کثیر از ائمه سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان
 بوده و منجرتالی که آن سرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و سخن قر
 و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز متولد شده بود و سخن کردن آیه و گوا
 دادن سو سمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزه یا در دست مبارک آنحضرت
 و آمدن درخت و شاخ خرما پیش آنحضرت در روان شدن سنگ بر او
 آب بطلب آن سرور و اثر نکردن آتش بر او ای که دست مبارک بان رسیدن
 بود در روان شدن آب از انگشتان مبارک درستن درخت خرما از کوه مان
 شتر بار در شدن آن سخن کردن بزغاره بزبان زهر آلوده و سوامی این بسیار
 است و یک هزار و جمعی نقل کرده اند که از آن سرور سه هزار معجزه بظهور آمده
 آنقدر معجزه که از آنحضرت شده اند که از آن بی بیچ پنجاه رومی نموده
 معجزات آنحضرت صلعم بقول اکثر علماء در ماه ربیع الاول سال دوازده
 از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه حجب
 در نقول مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در هفتم
 ماه رمضان سال دوازدهم از بیست و هفت واقع شده و جماعتی بر آنند که بعد از

که ایشانرا اختیار گویند و چهل تن دیگر را حیون نامند و چهل تن دیگر
 را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوداد
 نامند و سه دیگر را نقبا خوانند و دوی دیگر را امامان گویند و امامان
 در همین دیسار قطب باشند و یکی را از نیطائف قطب و غوث مینند
 و این جمله یکدیگر را بشناسند تا بهم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
 گویند که ایشان از همه ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد
 و مرتبه ایشان با این نبوت و صد یقین باشد و این فقیر نیز میسر
 است که الهه تعالی برکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل
 نیک و نجات در سنگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد
 و در زمره ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند
 بیت از عمل خویش ندانم امیدم بر کرم تبت مرا اعماد
 بیان نسبت اطهر و تاریخ و لاوت با سعادت
 و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه
 و وصول بجدینه و وفات حضرت رسالت پناه
 بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم بهترین

بهترین ماسوی اله از اعیان و اشرف قبیلہ قریش اندیم از جانب
 پدر و دم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن كعب بن
 لوی بن غالب بن تهر بن مالك بن النضر بن كلاب بن خزیمه
 بن مدركه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا
 میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است
 و از عدنان تا اسماعیل و از اسماعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف
 بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه ابراهیم
 و ابراهیم و لوط و شیت علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند
 اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زمره
 بن كلاب الی آخر ذیلی الله علیه و سلم و سواد کرامی آنحضرت
 بسیار است و از آنجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه
 الصلوٰة و السلام در تورات احمد و صحوک و قتال و در انجیل حامد
 و بر داتی فارق لیطاد و در آسمان احمد و محمود است و لاوت
 با سعادت آنحضرت علیه افضل الصلوٰة با اتفاق علماء اهل سیر

و در او اندکی سکون است
 باید در وقت درین وقت
 این معنی است که اینها علم
 است که عبد الله بن
 ابو ارقا هم چنین است
 بن مکرّم بن
 فطعل بن بود او را از
 عدنان است صلعم آنست
 و در در سول
 و بن عبد مناف
 است اتفاق است

که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ اسلام فرموده اند دیدار مشایخ
 را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست بشود آنرا در نتوان یافت آن
 همیشه نبود عوفاً همیشه باشد و دیدار ایشانرا مستحکم دان که ترک شدن آنرا
 تدارک نباشد و ابو عبد الله سجری گفته اند سودمندترین چیزی مردمانرا
 صحبت صالحانست و اقداب ایشان در احوال و احوال در زیارت کردن قبرها
 دوستان خدا و خواصه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از گناهان
 و صحبت بدان بد از کار بد حضرت سلطان ابراهیم اویم فرموده اند شبی در
 خواب دیدم که زشته طوماری بدست دشت و چتر می نوشت پرسیدم
 چه مینویسی گفت نام دوستان خدای کفتم نام من نوشتی گفت فی کفتم
 من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین
 بودم که در رسید و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که
 دوست دوستان است و رسید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده
 اند که اگر کسی را بپند که ایمان دارد و با نیت نافه و سخنان ایشانرا پذیرد البته او را
 بگویند نام او را بدعا یاد آورد و هم سید الطائفة شیخ شبلی را میفرمودند که اگر از همه
 عالم بیایی که از آنچه سیکوی در یک کبابه سوافق تو بود در پیشش را بگیر و حسین

و حسین ابن منصور صلح رحمه الله گفته اند هر که سبحان ادبیا ایمان آورد اولاد
 چاشنی دارد او را از من سلام گویند و شیخ شروانی گفته اند که اگر با بی دایره
 بخراسان روید زیارت شخصی که ما را دوست دارد و نیز با صحاب خود گفته
 اند که وصیت میکنم شمارا بنیکویی با کسی که اینها گفته را دوست دارد و ملاقات
 ایشان را بجهت آزمایش با سوال با طلب کرامت باید کرد و با عقدا در خلعت
 باید آمد که سهیل بن عبدالله تستری رحمه الله گفته اند از شانهایی بدنجی است
 که دیدار و صحبت اولیا دست دهد و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد
 و ابو عبدالله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان امینان خداوندی
 بر بندگان و برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استناد اولیا محبوب
 سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرمودند اینجا عباد ایشان دنیا
 و آخرت اند و شیخ ابو الحسن غزنوی گفته اند اولیا الهه و الیان عالم اند از
 آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات بچشاند
 احوال ایشان میروید و از کتب مشایخ تحقیق نموده شد که چهار هزار
 اولیا الله اند که ایشانرا کمتمان گویند و ایشان مرید گیرانند پسند
 و جمال حال خود را ندارند و صد تن دیگر از سه تنگان در گاه حق اند

آنکه بدین کار با نگر است مزدور است و آنکه بر سر این کار است غرقه نوردخت
 مشاد و نیوی منسرمودند هر که بر دوستی از دوستان حق انکار کند کند
 عقوبت او است که او را داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالی
 فرموده است اولیای تحت قبای لایعرفیم غیری اولیای من بنمایند
 که نمی شناسند ایشانرا غیر از من مگر بنمایند من پس در کس بنظر حق تعالی
 بناید نگر است که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده باشند و تابصرت و
 فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است
 و بعضی در زمره ملائسته خود مسلک دارند تا کسی ایشانرا شناسد تا
 نبی روشی که مخالف شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفين
 شیخ با نرید بطامی قدس اله بعد از آنی که کمال رسیده اند و مشهور افت
 گشتند از سفر به بطام آمدند اکابر و شراف و انامی آنجا بجهت استقبال
 ایشان بر آمده و ملازمت نموده با اعتقاد تمام بشهر آوردند و سلطان ^{عبارت}
 چون ^{عبارت} عالم دیدند و آفت برداشتند برای اینکه خلق پراگنده شوند و منکر
 گردند با آنکه ماه رمضان بود نانی از بازار برداشته خوردند چون اینخی را
 مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بطام بودند ایشان رجوع نکردند

نکرند اگر چه ظاهر که مثل ایشان بزرگی با وجود رمضان روزه خون خورد
 اما خلاف شرع نکرند چرا که مسافر بودند و در سفر افطار رواست و این
 رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع باایی باشد رجوع غیر را نخواهد و طریقه
 ملائمت است که این قسم ملائمتی که مخالف شرع نباشد قیاب خود سازند
 پس اعتراض بر کار اینطایفه نباید کرد که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع
 نیست حضرت شیخ ذوالنون مصری و ابوتراب نجفی رحمهما الله فرموده
 اند که البته نتوان از بنده که اعتراض فرماید زبان او بطعن ورود انکار او نیاید
 الله دراز شود و حمد و نعتصار گفته اند که ملائمت ترک سلامت است
 و ابراهیم قصار گفته اند که بسنده است تر از دنیا و چیز صحبت فقری و محبت
 دوستی از دوستان خدا و ابو العباس عطف گفته اند که اگر توانی که دست
 در زنی در دوستان او زن اگر در درجه ایشان نرسی ترا شفیع باشند
 و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات میکرد که بار خدا
 بر تو ظاهر است که در وقت مصیبت کردن اهل طاعت ترا دوست میدهم
 اکنون دوستی ایشان کفارت کنانان من گردان در رسیدن با اینچنان
 و ملائمت ایشانرا از جمله واجبات و حصول سعادت باید دانست و در هر جا

و بچکس بے نیازتر از ایشان نیست و بچکس فاضلتر و کاملتر از ایشان نیست
 و بچکس عالمتر و عالمتر از ایشان نیست و بچکس حلیمتر و خلیقتر از ایشان نیست
 و بچکس شجاع تر و سخی تر از ایشان نیست چنانچه ارشیخ ابو عبد الله
 رحمه الله پرسیدند که اولیای اله را بچه خبر شناسند در میان خلق گفتند
 بلطافت زبان و حسن خلق و تازہ روی و سنجهای نفس و قلت اعراض
 و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خدا
 و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست پوستن با ایشان
 پوستن با دوست و ادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ اسلام
 حضرت خواجہ عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
 این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت
 و تا ترا ندید ایشان را شناخت و شیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفت اند
 جو انمرد باید که تا جو انمرد بپند هر که جو انمرد را دیدند او را دیده که حق را دید
 و طریقہ انظار لفظ شریفہ بر یک پنج نیست هر کی را مشربلی است جدا بعضی
 پنهانند و بعضی آشکار بعضی بامر الهی کرامات ظاہر کنند و برین تقدیر
 ظاہر ساختن کرامات لازم باشد و گرنہ مطلب ایشان عالی تر از کرامات

کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات میکنند و در
 اخفای آن کوشند و بعضی مامور نیستند باین معنی هر چه از ایشان صادر شود با
 ایزدیت نکنند اما مامور نشوند و گویند تا گویا مانند نخورند تا نخوراند و بپوشند
 تا بپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند بیت
 شرط اول در طریق عاشقی دانی که چسبیت به ترک کردن هر دو عالم را

بپشت بازون به و بموجب آیه کریمه قل لئن لم فی خوفهم یلعبون
 عمل میکنند و یگویند تا ترک کمال نیست خاطر فارغ از احوال نیست و بعضی
 با سبب ظاهری دنیا می پردازند و طریقه ایشان خلوت در انجمن است
 و گویند همیشه چسبیت دنیا از خدا غافل شدن پنی لباس و

نقره و نسرزند وزن و بموجب آیه کریمه رجال لا یطمین تجارتة ولا بیع عن
 ذکر الله و اقام الصلوة عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر
 کار و گفتار بر سر این گروه و الا شکوه نباید کرد شیخ استلام فرمود
 سوال سایل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بومی دارد و او را با سوال
 چه کار انکار کن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است
 نمی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار بانکار و قومی خود در سر این کار

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن دین تویم و چهار حج
 حسن حسین ملت مستقیم اند و دوستی دشمنی ایشان دوستی دشمنی خدا و رسول
 است بایازده امام دیگر که نزدیک شمره شجره اصطفی و قره باصره اجتناب و از آن
 علم حضرت سید الانبیا اند و ائمه اربعه که چهار دیوار خانه اسلام و معتقد
 فرزند امام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان
 وارد است علمای استی کاتبی بنی اسرائیل و اینجاست علم اولیای
 که علم ظاهری و باطنی آن سرور صلعم با ایشان رسیده و احوال ایشان
 آنچه کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید
 و جماعتی که تریب سلسله ایشان معلوم شد ذکر آنها را در فضل علیجده
 مسذرج سازد تا طالب آن باسانی بر مطلب خویش فایز گردد و دینش
 چون این فقیر کمال اخلاص و بندگی باینظالیفنه علییه بوده روز و شب
 جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و مستحق ان ایشان
 میدانت و از نینجهت تجسیر شمه از احوال سعادت اشمال ایشان
 شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر بر کجست و جو سه
 و گفتگوی او خوش میسار و وسید امام علییه ان سلوة و ان السلام فرموده اند

اگر کسی مانده نهد که بران نشاید رحمت بارد تواند بود که اور از ان مانده
 بیفانده نگردانند و نیز اسرار صلعم فرمودند من احب قوم ما فهو منهنم
 یعنی کسیکه دوست منید از جماعه بس او از آنهاست و الحمد لله و الله
 که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم بسفینه الاولیا گردید
 که همی نماند بلکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله
 ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه حکیم و چگونه عاشقان و معشوقان
 خدای و مجبان و محبوبان اویند و اینطائفه علیهم همیشه بودند و هستند
 و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان نسایم و مستقیم است
 بس چنانچه حضرت پیر علی سجورری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند
 هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این است را بی دلی ندارد و سنان
 رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز همت من خالی نباشد
 از طائفه که بر خیز باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیهم
 السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخداست
 عذو جل و هیچکس بزرگتر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست
 و هیچکس گرمتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا...



هذا الكتاب...

تمت في...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد سيد المرسلين وعلى آله وصحبه
اجمعين الطيبين الطاهرين اما بعد فگرچه احوال و سحرات حضرت سيد نام
و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات اوليای عظام اظهر الشمس
است و متقدمين و متأخرين در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی مثبت گردیده
انديکين چون بعضی خصوصيات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از
تجسس و تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از شکالی نبود بنا بر این
فقير حقير محمد داراشکوه حقیقی است دری خواست که آسانی و
تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بهترین موجودات

۲۵۴	حضرت غفره العابدیه ۲۱	۲۲۷	حضرت زینب بنت جحش ۲۱
ایضا	حضرت رابعه بصری ۲۱	ایضا	حضرت لودیه رضا
۲۵۹	حضرت نغمه ۲۱	۲۲۸	حضرت صفیه رضا
۲۶۰	حضرت فاطمه مشایخیه ۲۱	۲۲۹	حضرت ام حبیبه رضا
ایضا	حضرت تحفه ۲۱	۲۳۰	حضرت حفصه رضا
۲۶۴	حضرت ام عیسیٰ ۲۱	ایضا	حضرت جویریہ رضا
۲۶۷	حضرت ام محمد زک	ایضا	حضرت سیمونہ رضا
ایضا	حضرت آمنه الواعده ۲۱	۲۵۱	حضرت ام سلمہ رضا
ایضا	حضرت آمنه الاسلام ۲۱	ذکر نبات طهارات آنحضرت	
۲۶۸	حضرت سیمونہ و اعطاف ۲۱	۲۵۱	حضرت فاطمہ زہرا رضا
ایضا	حضرت حدیجہ و اعطاف ۲۱	۲۵۲	حضرت زینب رضا
۲۶۹	حضرت ام محمد ۲۱	۲۵۳	حضرت رقیہ رضا
ایضا	حضرت کرمه زینب ۲۱	ایضا	حضرت ام کلثوم رضا
ایضا	حضرت ناطقہ و اعطاف ۲۱	ذکر نساء المبارقات	
۲۷۰	حضرت فاطمہ ۲۱	ایضا	حضرت زبایده ۲۱
۲۷۱	بی بی جمال خاتون ۲۱	۲۵۵	حضرت شہوانہ ۲۱
۲۷۲	حاضرتہ کتاب		

الحمد لله المنة

که کتاب فیض انساب من بالیغات محمد داراشکوه بادشاه ثقی الشدراة جعل الخیر

موسوم



که مشتمل بر تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است
حسب فرمایش شاه محمد حسن صاحب متوطن قصبه لهر پور که پیری ملک شاه اوده کلبغا
دو ساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر الکره

با اهتمام مستبیل صاحب بمطبع در الکره در ۱۸۵۳ میلادی طبع شد

۳۰۲	حضرت عبدالقوشی الهامی	۳۰۲	حضرت عبدالقوشی الهامی
۳۰۳	حضرت شیخ	۳۰۳	حضرت شیخ
۳۰۴	شیخ روزبهان بقله رح	۳۰۴	شیخ روزبهان بقله رح
۳۰۵	شیخ ابوالحسن اعزب رح	۳۰۵	شیخ ابوالحسن اعزب رح
۳۰۶	شیخ ابوالحسن کردیه رح	۳۰۶	شیخ ابوالحسن کردیه رح
۳۰۷	شیخ ابن صباع رح	۳۰۷	شیخ ابن صباع رح
۳۰۸	شیخ یونس بن یوسف شیبانی	۳۰۸	شیخ یونس بن یوسف شیبانی
۳۰۹	شیخ عثمان ادیس معقوبی	۳۰۹	شیخ عثمان ادیس معقوبی
۳۱۰	شیخ زید الدین عطاردی	۳۱۰	شیخ زید الدین عطاردی
۳۱۱	شیخ ابن خاضع المصری	۳۱۱	شیخ ابن خاضع المصری
۳۱۲	شیخ ادهد الدین الکرمانی رح	۳۱۲	شیخ ادهد الدین الکرمانی رح
۳۱۳	مولانا شمس الدین تبریزی	۳۱۳	مولانا شمس الدین تبریزی
۳۱۴	شیخ ابوالعباس جمیل بمبئی رح	۳۱۴	شیخ ابوالعباس جمیل بمبئی رح
۳۱۵	شیخ ابوالحسن شادانی رح	۳۱۵	شیخ ابوالحسن شادانی رح
۳۱۶	شیخ علا الحجار رح	۳۱۶	شیخ علا الحجار رح
۳۱۷	حضرت عبدالقوشی الهامی رح	۳۱۷	حضرت عبدالقوشی الهامی رح
۳۱۸	شیخ لیس المنزب السودی رح	۳۱۸	شیخ لیس المنزب السودی رح
۳۱۹	شیخ عقیف الدین تمنا رح	۳۱۹	شیخ عقیف الدین تمنا رح
۳۲۰	شیخ سعدی شیرازی رح	۳۲۰	شیخ سعدی شیرازی رح
۳۲۱	شیخ حسن بلخاری رح	۳۲۱	شیخ حسن بلخاری رح
۳۲۲	شیخ ابو محمد رحابانی رح	۳۲۲	شیخ ابو محمد رحابانی رح
۳۲۳	حضرت ابن مطرف ادیسی	۳۲۳	حضرت ابن مطرف ادیسی
۳۲۴	شیخ شمس الدین رح	۳۲۴	شیخ شمس الدین رح
۳۲۵	شیخ عماد الدین رح	۳۲۵	شیخ عماد الدین رح
۳۲۶	شیخ سلمان ترکان رح	۳۲۶	شیخ سلمان ترکان رح
۳۲۷	شیخ نجم الدین رح	۳۲۷	شیخ نجم الدین رح
۳۲۸	شیخ ادهدی صعبانی رح	۳۲۸	شیخ ادهدی صعبانی رح
۳۲۹	مولانا محمود زاهد سرغانی رح	۳۲۹	مولانا محمود زاهد سرغانی رح
۳۳۰	مولانا زاهد سرغانی رح	۳۳۰	مولانا زاهد سرغانی رح
۳۳۱	خواجہ حافظ شیرازی رح	۳۳۱	خواجہ حافظ شیرازی رح

۳۲۱	شیخ نظام اینستی ۱۱	۳۱۸	مولانا ظہیر الدین خلونی ۱۱
ایضا	شیخ داود حسینی ۱۱	ایضا	شیخ کمال مجتہدی ۱۱
۳۲۲	شیخ نظام نارونوی ۱۱	۳۱۹	مولانا محمد شہیرین ۱۱
۳۲۳	شیخ وجیہ الدین گجراتی ۱۱	ایضا	شاہ قاسم انوار ۱۱
۳۲۴	شیخ علاء الدین اودی ۱۱	۳۲۰	شیخ زین الدین خوانی ۱۱
ایضا	شیخ محمد بن فضل اللہ ۱۱	۳۲۱	حضرت سید بدیع الدین ۱۱
۳۲۶	شاہ ابوالعالی ۱۱	۳۲۲	مولانا جلال الدین کبیری ۱۱
۳۲۷	خواجہ عبدالحی جامی ۱۱	۳۲۳	خواجہ شمس الدین محمد الکوسوی ۱۱
۳۲۸	حضرت احمد کابلی دلسرہندی ۱۱	ایضا	مولانا شمس الدین محمد رومی ۱۱
۳۲۹	شاہ بلادل قدس سرہ ۱۱	۳۲۴	شیخ صوفی علی ۱۱
ذکر نساء العارفات رضی		ایضا	ابیرسید علی قوام ۱۱
	از و اج مطہرات	۳۲۵	مخدومی شیخ حسین خواجہ ۱۱
۳۲۲	حضرت ضیاء کبریٰ رضی اللہ عنہا	ایضا	شیخ علی متقی ۱۱
۳۲۳	حضرت عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا	۳۲۶	شیخ ادہبن جوہوری ۱۱
۳۲۴	حضرت زینب رضی اللہ عنہا	۳۲۷	شیخ سلیم فتحپوری ۱۱

۲۶۵	شیخ ابوالبرکات السوسی رح	ایضا	شیخ ابراهیم بن ثابت رح
۲۴۶	شیخ ابوالقاسم دیورے	ایضا	شیخ ابوبکر شراز رح
۲۴۷	خواجہ یحییٰ ابن عمار النیبانی رح	ایضا	شیخ ابوالحسین حصری رح
۲۴۸	شیخ عثمان بن ابوعمر باقلانے	ایضا	شیخ ابوالقاسم نصر آبادے
۲۴۹	شیخ ابوعلی دقاق رح	ایضا	شیخ ابوبکر طوسی رح
۲۵۰	شیخ ابوعبد الرحمن سلمی رح	ایضا	شیخ عبدالواحد بن علی السیارے
۲۵۱	شیخ ابوسعید بالینی رح	ایضا	شیخ عبدالہ برقی رح
۲۵۲	شیخ ابوالحسین جہضم ہمدانی	۲۵۸	شیخ ابونصر سراج رح
۲۵۳	شیخ عبدالہ طاقی رح	ایضا	شیخ ابوالقاسم رازی رح
۲۵۴	شیخ عبدالہ داستانی رح	۲۵۹	شیخ ابوالقاسم المقری رح
۲۵۵	شیخ ابومنصور صنہشا رح	ایضا	شیخ ابوبکر کللابادی رح
۲۵۶	شیخ سالار مسعود غازی رح	ایضا	شیخ ابوالخیر حبشی رح
۲۵۷	شیخ ابوعلی سباہ رح	۲۶۰	شیخ احمد بن ابراہیم لمبوی
۲۵۸	شیخ ابواسحق بن شہر یار کازرے	ایضا	شیخ ابوالحسین بن سمعون
۲۵۹	شیخ ابومنصور بن محمد الانصاری	۲۶۱	شیخ ابو طالب کمی رح

۲۹۱	شیخ ابوالعباس بن عرفین	۲۷۷	شیخ ابوعبید بن ابوالخیر ۱
	شیخ عبد السلام عبدالرحمن الی الرضا	۲۸۰	شیخ عمرو ۱
ایضا	تختی الاشعری رحمة الله	ایضا	شیخ ابوعبد الله ماکور ۱
۲۹۲	شیخ ابوالبیان بن محفوظ القزینی	ایضا	شیخ ابوالحسن اوزی
ایضا	شیخ عبدالاول بن شیبان بخاری	۲۸۱	شیخ پیر علی بجزیری ۱
ایضا	حضرت تاج العارفین ابوالوفاء	۲۸۲	شیخ ابوالقاسم قشیری
۲۹۳	شیخ عدی بن مسافر اشامی ۱	۲۸۳	شیخ الاسلام خواجه عبدالقادر
۲۹۴	شیخ ماجد کر دی رحمة الله	۲۸۵	شیخ ابوالحسن بخاری
۲۹۷	شیخ سعیدی احمد بن ابوالحسن ری	ایضا	شیخ ابونصر البردی الخاوری
۲۹۹	شیخ حیوة بن قیس الخالی ۱	۲۸۶	حضرت امام محمد بن محمد انزلی
۳۰۰	شیخ شهاب الدین سهروردی	ایضا	شیخ ابوالعباس خری
ایضا	شیخ جاکر قدس سره	۲۸۷	حکیم سنائی غزنوی ۱
۳۰۱	شیخ عبدالرحیم محسری ۱	ایضا	شیخ ابوعبدالله جوئی
ایضا	شیخ ابوعلی بن مسلم ۱	۲۸۸	عین القضاة هراسی
۳۰۲	شیخ نظام گنجوی ۱	ایضا	شیخ الاسلام شیخ احمد جام ۱

۲۳۵	ابو محمد حریری ۱ ۱	ابو	ابراہیم الجواہر ۱ ۱
۲۳۵	بنان بن محمد اجمال ۱ ۱	۲۳۵	زکریا بن دلویہ ۱ ۱
۲۳۵	محمد بن فضیل ۱ ۱	ابو	ابو الحسن ہرزی ۱ ۱
۲۳۸	ابو الحسن دراق ۱ ۱	۲۳۸	عمر بن عثمان مکی صوفی ۱ ۱
۲۳۹	ابو الحسن دراج ۱ ۱	ابو	ابو عثمان دراعظ رحمہ اللہ
۲۳۹	ابو عمرو دشتی ۱ ۱	ابو	سعون بن محب الکذاب ۱ ۱
۲۳۹	خیر الساج ۱ ۱	۲۳۹	ابو عثمان جبری ۱ ۱
۲۴۰	شیخ ابوبکر اسلمی ۱ ۱	۲۴۱	شیخ احمد بن محمد بن کرد ۱ ۱
۲۴۱	شیخ ابوبکر کنانی ۱ ۱	ابو	طلحہ بن محمد بن صباح بنی تری
۲۴۱	ابراہیم بن داؤد الفصاری ۱ ۱	۲۴۲	یوسف بن حسین رازی ۱ ۱
۲۴۱	ابو الحسن بن محمد المرزبان ۱ ۱	ابو	شیخ ابوالعباس بنی ۱ ۱
۲۴۲	ابو علی ثقفی ۱ ۱	۲۴۲	ابو عبد اللہ بن جلا ۱ ۱
۲۴۲	شیخ ابو محمد رتوش ۱ ۱	۲۴۳	شیخ ابوالعباس بن عطار ۱ ۱
۲۴۳	ابو یعقوب بن جوری ۱ ۱	۲۴۳	حسین بن منصور جلاح ۱ ۱
۲۴۳	ابو الحسن صالح دیوبند ۱ ۱	۲۴۴	ابوبکر رازی ۱ ۱
		۲۴۴	ابوالخیر خض ۱ ۱

۲۵۳	حضرت شیخ ابوبکر بن طاہر دیوبند	شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی	ایضا
۲۵۴	حضرت عبدالہ نماز قدس سرہ	شیخ ابوالحسن الصوفی القوشچی رح	۲۶۰
ایضا	حضرت شیخ ابراہیم بن شہان الکرمی	شیخ عبد الملک بن علی بن عبد اللہ	۲۶۱
ایضا	حضرت شیخ ابوعلی مشنوی قدس سرہ	شیخ بذار بن حسین بن محمد بن	ایضا
۲۵۵	شیخ ابوسعید اعلیٰ قدس سرہ	شیخ علی بن بذار بن حسین الصوفی	ایضا
ایضا	شیخ جعفر الخدار رح	شیخ ابوبکر الداقی رح	۲۶۲
ایضا	شیخ ابراہیم بن احمد مولانا	شیخ ابوالحسن بن سالم بصری رح	۲۶۳
ایضا	شیخ ابوالقاسم الحکیم السمرقندی	شیخ ابوبکر معین رح	ایضا
۲۵۶	شیخ ابوالقاسم بن عیسیٰ بغدادی	شیخ اسمعیل بن شاپوری رح	ایضا
ایضا	حضرت شیخ رح	شیخ ابو عمرو بن بختیارد رح	ایضا
ایضا	شیخ ابوالعباس سیاری	شیخ عبدالہ معینی رح	۲۶۴
۲۵۷	شیخ ابوالخیر تبتانی الاقطع	شیخ ابوبکر قطبی رح	ایضا
ایضا	شیخ ابوبکر مصری قدس سرہ	شیخ ابوالاحمد رح	ایضا
۲۵۸	شیخ ابو مزہم شیرازی رح	شیخ ابو عبدالہ رودباری	ایضا
۲۵۹	شیخ ابو عمرو زجاجی رح	شیخ ابوسہیل صلحلوکی رح	۲۶۵

۱۹۸	شیخ احمد الحودذینوری رح	۲۰۰	حضرت مخدوم جیبایان رح
۱۹۹	شیخ محمد عمویہ رحمہ اللہ تھا	۲۰۱	برٹان الدین خطیب عالم رح
۱۹۹	رویم قدس البہ سرہ	۲۰۲	حضرت سراج الدین محمد شاہ
۱۹۹	شیخ ابو عبد اللہ بن جعفیہ رح		عالم رحمہ اللہ تھا
۱۹۹	شیخ ابو العباس نہادندی	متفرقہ	
۱۹۹	شیخ اخئی قرخ رنجانی رح	۲۰۵	مالک دینار رح
۱۹۹	شیخ وجیہ الدین رح	۲۰۶	شیخ جیب راحی قدس سرہ
۱۹۹	حضرت شیخ شہاب الدین سرہ	۲۰۷	سفیان ثوری قدس سرہ
۱۹۵	شیخ حمید الدین ناگوری رح	۲۰۸	داؤد بن نصر طائی رح
۱۹۵	شیخ نجیب الدین علی بن برغش	۲۰۹	عقبہ بن عظام رح
۱۹۷	شیخ عبد الرحمن بن علی بن برغش	۲۱۰	امام عبد اللہ مبارک رح
۱۹۷	شیخ بہاد الدین ذکر یاتا نہ رح	۲۱۱	محمد بن صبیح المشہور بن سکا
۱۹۸	شیخ فخر الدین وافی رح	۲۱۱	حضرت یحییٰ بن ابراہیم
۱۹۸	ابیر حسینی سادات رح	۲۱۲	یوسف اسباط روح ابو
۱۹۹	شیخ صدر الدین محمد قدس سرہ		

۲۳۵	ابو حفص حداد قدس سره	ابن	حضرت شیخ بنده مرتبه ۲۲
۲۳۶	شیخ علی بن سوفی بغدادی ۲۲۶	ابن	ابو سلیمان دارانی ۲۱
۲۳۷	احمد بن وهب ۲۲۷	۲۱۳	فتح بن علی موصلی ۲۲
ابن	شاه شجاع کرمانی ۲۲۸	۲۱۴	بشره حافی قدس روضه ۲۱
ابن	حمد بن حصار ۲۲۹	۲۱۵	احمد بن ابی الجاری ۲۲
۲۳۰	فتح بن شریف قدس سره	۲۱۶	حاتم بن عثمان احم ۲۲
۲۳۱	شیخ ابو عبد الله مختار ۲۳۰	ابن	شیخ احمد حضویه ۲۲
ابن	ابو عبد الله مغرب ۲۳۱	۲۱۷	شیخ ابو العباس حمزه بن ۲۱
ابن	ابو عبد الله قاقان الصوفی ۲۳۲	۲۱۸	حارث بن اسد محاسبی ۲۲
۲۳۳	سهیل بن عبد الله شتری ۲۳۳	ابن	حضرت شیخ ذوالنون مهنری ۲۲
۲۳۴	ابو سعید خزاز ۲۳۴	۲۲۰	حضرت ابو تراب نخعی ۲۲
۲۳۵	عباس بن حمزه میناپوری ۲۳۵	۲۲۱	ابراهم بن عیسی ۲۲
ابن	ابو حمزه لعنه اوی ۲۳۶	ابن	زکریا بن یحیی البرودی ۲۲
۲۳۷	ابو حمزه حرسانی ۲۳۷	ابن	ابو عبد الله سجری ۲۲
۲۳۸	شیخ ابو بکر دقانی ۲۳۸	۲۲۲	محمد علی بن حکیم التندی ۲۲
		۲۲۳	یحیی بن معاذ رازی ۲۲

۱۳۷	حضرت سلطان ابراهیم اولم رح	۱۳۳	خواجہ محمد یار رح
۱۳۸	خواجہ قدیفہ رعشی رح	۱۳۴	خواجہ ابوالنصر یار رح
۱۳۹	خواجہ سپرہ بصری رح	۱۳۵	خواجہ علاء الدین عطار رح
۱۴۰	خواجہ سلوڈ یوزے رح	۱۳۶	مولانا یعقوب چرخ رح
۱۴۱	خواجہ ابوالحسن شامی رح	۱۳۷	حضرت خواجہ عبدالباقی رح
۱۴۲	خواجہ احمد بن علی رح	۱۳۸	مولانا نظام الدین جاموش رح
۱۴۳	خواجہ محمد حقی رح	۱۳۹	مولانا سعید الدین کاشغری رح
۱۴۴	خواجہ ولید بن محمد سبحان رح	۱۴۰	حضرت مولانا عبد الرحمن صاحب رح
۱۴۵	خواجہ سوردو چشتی رح	۱۴۱	مولانا عبد الغفور لاری رح
۱۴۶	خواجہ احمد بن سوردو بن یوسف رح	۱۴۲	خواجہ عبد الشہید رح
۱۴۷	شاہ سبحان رح	۱۴۳	خواجہ باقی رحمۃ اللہ تعالیٰ
۱۴۸	خواجہ حاجی شریف زندانی رح	۱۴۴	ماتم خواجہ و صالح خواجہ رح
۱۴۹	حضرت شیخ عثمان مارونی رح	سلسلہ شریفیہ چشتیہ	
۱۵۰	حضرت خواجہ حسین الدین رح	۱۴۵	خواجہ عبد الواعظ ندیس رح
۱۵۱	شیخ حمید الدین الصوفی سواد اکو رح	۱۴۶	حضرت فیصل بن عیاض رح
۱۵۲	شیخ عثمان مارونی رح		
۱۵۳	حضرت خواجہ قطب الدین اوشی رح		

✓

۱۶۱	شیخ سیف الدین ماخرزی رح	۱۶۲	شیخ فرید گجشکار قدس سره
ایضا	شیخ نجم الدین نازمی رح	۱۶۵	شیخ نظام الدین اولیان رح
۱۶۱	شیخ رضی الدین علی رح	۱۶۴	میر خسرو دهلوی قدس سره
۱۶۲	شیخ جمال الدین احمد خورقانی	۱۶۱	شیخ بغیر الدین جبراع دہلی رح
ایضا	شیخ نور الدین عبدالرحمن انصاری رح	۱۶۳	شیخ برهان الدین غریب رح
ایضا	شیخ زکریا الدین علاء الدین سلطان	ایضا	شیخ عبدالقدوس لکھنوی رح
۱۶۳	شیخ نجم الدین محمد بن محمد انوار کانی	۱۶۳	شیخ جلال تہا نیسری قدس سره
ایضا	شیخ محمود مرزوقانی رحمۃ اللہ علیہ	سلسلہ کبرویہ رحمہما	
۱۶۴	میر سعید علی ہدایتی رح	۱۶۱	شیخ ابوبکر بن عبداللہ شاج رح
ایضا	شیخ بہاؤ الدین ذلہ رح	۱۶۵	شیخ احمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ
۱۶۵	مولانا جلال الدین اویسی رح	ایضا	شیخ ابوالنجیب ہروردی رح
۱۶۶	سلطان ذلہ قدس سره	۱۶۶	شیخ عمار یاسر رحمۃ اللہ علیہ
۱۶۶	حسام الدین جلی رح	ایضا	حضرت شیخ نجم الدین کبری رح
سلسلہ ہروردیہ		۱۶۹	شیخ مجد الدین بعداوی رح
۱۶۷	سلطان خجوری رحمۃ اللہ علیہ	ایضا	شیخ سعد الدین جمونی رح

٤١	حضرت غوث اعظمین محی الدین	٤٢	حضرت امام مالک قدس سره
	عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ	ایضاً	حضرت امام شافعی قدس سره
٤٢	شیخ سیف الدین عبد الوہاب	٤٣	حضرت امام احمد حنبل قدس سره
٤٣	شیخ شرف الدین عیسیٰ رحمہ اللہ	٤٥	حضرت امام ابو یوسف قدس سره
ایضاً	شیخ شمس الدین عبد الغزیز	ایضاً	حضرت امام محمد شیبانی قدس سره
	شیخ سراج الدین عبد الجبار	سلسلہ علیہ قادریہ	
٤٤	شیخ تاج الدین عبد الرزاق	٤٤	حضرت شیخ سرور کرخی قدس سره
ایضاً	شیخ ابو اسحق ابراہیم رحمہ اللہ	٤٦	حضرت شیخ سری بن المنفلت السعفی
٤٥	شیخ ابو الفضل محمد قدس سره	٤٩	سید الطائفة حضرت شیخ جنید بغدادی
ایضاً	شیخ عبد الرحمن عبد الہ	٥٢	حضرت شیخ ابوبکر شیبانی قدس سره
٤٤	شیخ ابو ذکریا یحییٰ رحمہ اللہ	٥٤	حضرت شیخ عبد الواحد قمی قدس سره
ایضاً	شیخ ابو نصر موسیٰ قدس سره	٥٦	حضرت شیخ ابو الفرج طبرسی قدس سره
٤٦	شیخ علی بن ہبئی قدس سره	ایضاً	شیخ ابو الحسن نیکبوری قدس سره
٥٠	شیخ ابو عمرو دہری قدس سره	ایضاً	حضرت شیخ ابو سعید مبارک
١٠٢	شیخ ابو سعید قیس لوی قدس سره	٦٠	شیخ حماد دیلمی قدس سره

۱۲۲	حضرت شیخ ابو یزید بطامی	۱۰۳	شیخ قیص البان موصلی
۱۲۳	حضرت شیخ ابو الحسن خرقا	۱۰۴	شیخ احمد بن مبارک
۱۲۵	شیخ ابو علی رودباری	ایضاً	شیخ صدق بغدادی
ایضاً	شیخ ابو علی کاتب	۱۰۵	شیخ بقای بن بطور
ایضاً	شیخ ابو عثمان منوبی	۱۰۶	شیخ محمد ملاوان المعروف بالقیس
۱۲۷	شیخ ابو القاسم کرکانی	۱۰۸	شیخ ابوالسعود بن اشبل
ایضاً	شیخ ابو علی فاروسی	ایضاً	شیخ ابو عمر قرشی
۱۲۷	خواجہ ابو یوسف بن ابوبکر	۱۰۹	شیخ سونفی الدین المهدسی
ایضاً	خواجہ حسن انصاری	ایضاً	شیخ محمد بن احمد الجونی
۱۲۸	حضرت خواجہ عبدالحی بن محمد	۱۱۰	شیخ ابو سعید بن مسری
ایضاً	خواجہ محمود الخیر محسوی	۱۱۱	شیخ محی الدین عسکری
۱۲۹	خواجہ عارف ریوگری	۱۱۲	شیخ صدر الدین محمد بن سخی قزوینی
ایضاً	خواجہ علی راستی	ایضاً	امام عبد اللہ بن احمد یافعی
۱۳۰	خواجہ محمد بابا ساسی	۱۱۳	حضرت شیخ سید محمد الشیبوری
ایضاً	شیخ اھیر کلال قدس سرہ	۱۱۴	سلسلہ شریفہ خواجہ ابوبکر گوار
۱۳۱	خواجہ بابا و الدین نقشبند		



1133317

CP
70
78
11537

فہرست کتاب سفینہ الاولیاء

بیان نسب ائمہ و تاریخ ولادت باسعادت وابتدائی نزول وحی و
سیراج و ہجرت از مکہ منظمہ و وصول بمدینہ و وفات حضرت رشت

۲۹	حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ عنہ	۱۴	سیرت امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ
۳۲	حضرت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ	۱۵	حضرت امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ
۳۳	حضرت امام علی تقی رضی اللہ عنہ	۱۸	حضرت امیرالمومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہ
۳۴	حضرت امام حسن عسکری رضی اللہ عنہ	۱۹	حضرت امیرالمومنین عثمان رضی اللہ عنہ
۳۵	حضرت امام محمد رضی اللہ عنہ	۲۰	حضرت امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ
۳۷	حضرت امام سلمان فارسی رضی اللہ عنہ	۲۳	حضرت امیرالمومنین حسن رضی اللہ عنہ
۳۸	حضرت ادیس قرنی رضی اللہ عنہ	۲۴	حضرت امیرالمومنین حسین رضی اللہ عنہ
۳۹	حضرت حسن بصری رضی اللہ عنہ	۲۵	حضرت امیرالمومنین امام زین العابدین رضی اللہ عنہ
	حضرت قاسم بن محمد بن ابوبکر رضی اللہ عنہ	۲۶	حضرت امام محمد باقر رضی اللہ عنہ
۴۰	صديق رضی اللہ عنہ	۲۷	حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
	حضرت امام غلام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ عنہ	۲۸	حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ

V. . . . 1416
MUHAMMAD DĀRĀ SHIKŪH ibn SHĀH-JĀHAN.

[Safīnat ul-auliya. Lives of holy men and eminent Shaikhs from the rise of Islam to the author's time. Persian text.]

I
42



3 1761 07290640 7